بسم الله الرحمن الرحيم

اذا جاء نصر الله والفتح

ورأيت الناس يدخلون في دين الله افواجا

فسبح بحمد ربك واستغفره

انه كان توابا

بسم الله الرحمن الرحيم

انا اعطيناك الكوثر

فصل لربك وانحر

ان شانئك هو الابتر

بسم الله الرحمن الرحيم

باز حضرت شیخ و جناب خالق عالم — عرائف کرد پریشان ز بهر قصد عالم

[illegible]

بحق حضرت نور کریم هر دو جهان — بحق شاه رسل آفتاب کون و مکان

بحق شیر خدا و ساقی کوثر — غلام هر دو جهانم بحق پیغمبر

[illegible]

بوقتی پاره پاره نعش اکبر دید سر باز
بکش خطاب [illegible] که بی بشیخون بار
که گریه کرد [illegible] چه جیم تا سار
خصوص [illegible] خبان [illegible] زار
زنرها ی [illegible] سلیمان حسین
زبردن اسرای [illegible] بشیخون بزنین
زبیم چی نغم [illegible] نموئم
تمام شد جهان تلف [illegible] نموئم
زنج [illegible] بحق دیو تمام انداخش
پسیک [illegible] حسین بر عقابش
که رفت [illegible] مدینه زبیر [illegible]
نخون شاه زینب ان زنج خون آلود

گه گفت که گر بریده سرت بر سنان دیدم
تنت تمام که بیابان بخون طپان دیدم
سری که بود همیشه بدوش پیغمبر
کجا روا است ببینم که سر سنان خواهد
شوم فدای تن بی سر تو ای سرور

زبردن اسرای [illegible] بشیخون بزنین
نهم چی نغم [illegible] نموئم
تمام شد جهان تلف [illegible]
بخون [illegible]
بیا دعباره [illegible]
رسانده [illegible]
از آن [illegible] وای تن بی سر
زبان [illegible] چنین کردی
حسین تو [illegible] بیابان [illegible]
که خفته شد [illegible] تن بی سر
شوم فدای تو [illegible] علی اکبر
که خفته [illegible] علی اکبر

وقت وداع زینب آه [illegible] شیون و شین
زنهنان دانشت سکینه دخت حسین
ای بیت [illegible] بیا علی اکبر
بده تو نان [illegible] آب اکبر
نیا [illegible] ای خدا
بده تو نان [illegible] ای خدا

[illegible]
دربن [illegible]
جر [illegible]
بیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
بده تو نان [illegible] حرم
دربن [illegible] حرم
بده تو نان [illegible] سلیمان حسین
دربن [illegible] خون حسین

[illegible]
زبردن اسرای [illegible] دربازار
تمام شد جهان [illegible] نموئم
دیدم [illegible]
بده تو نان [illegible] آب
[illegible] بیابان
[illegible] حسین
[illegible] حسین
دربن [illegible] خون حسین
شوم فدای [illegible] شیون و شین

[illegible] نه لال کرد [illegible] که دو شتان بودند
شدند [illegible] که دو ستان بودند
زبیم [illegible] سکینه ام کلثوم
و بیرد [illegible] مظلوم
زبرد [illegible] حضور ابن زیاد
زبردن [illegible] حضور ابن زیاد
زنخون

[illegible]
زبردن اسرای [illegible] بیمان
[illegible]
[illegible]
زبیم [illegible]
تمام شد جهان تلف [illegible]
زبردن [illegible]
[illegible] در زندان
که زبعی [illegible]
زنخون [illegible] امام شب

خصوص گریه [illegible] زار
که گریه کرد [illegible] جوابر [illegible]
دیگر [illegible] بندید
بدیدن اسرای [illegible] بندید
سؤال کرده [illegible] بسته دار
جوابگفتن [illegible] بسته دار
سراق

[illegible] جانب حسین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سؤال کردن [illegible] شاه جهان
جوابگفتن [illegible] بسته دار
سراق [illegible]

بگذار تا که ببینم جمال انور او | به آب دیده بشویم غبار صورت او | جواب گفت من زینب ... خون جگر | بگفت کرب و بلا کشته شد عباس | ز شور ...

[illegible]

کنار نهر حسین ز سمند زین افتاد | ورت ... بلند ... ز بدن افتاد | کنار نهر حسینست ... | بگفت کرب و بلا ... خطر | ز خط بخواند آن نبی ...

[illegible]

[illegible]

بگذار تا کنم ... علی اکبر | ... جعفر علی اصغر | ... | ... اسلام ... | تمام شد جهان ... | ز هر چه ...

[illegible]

... بر ... | بگو به فاطمه ای ... محشر | بگو به فاطمه ... | مدد به سینه ... | بگو که ...

[illegible]

[illegible]

صواع شه زمان با گروه بیوه زنان که کرد صواع برون رخت مهانه خوبان براند توسن غم را به آه ناله غم رسید به خیمه او کرمیان ملک عجم سئوال کرد ز بلبل بروی دل پر غم جواب

[illegible]

ز راه لینه بکشت امام حق بشناس شهید بر سر تیم شد ز سوده الماس عروسی قسمت فرزند احمد مختار جنت فاطمه ... حیدر کرار دیگر وفات ... بابا و دیده خون بار

[illegible]

بحکم حضرت ستار حضرت غفار بحکم حضرت مهدی کل خفیه بسیار قیاس سال کسطا ز زادن سالم ... حضرت ... رساله را اداوم بحکم حضرت ستار حضرت غفار

[illegible]

عصا ز چوب بهشت ... شاخه طوبات قبا ز حریر بهشت ... زنان زیبا بکن تو قطع سخن ای تو کاتب مهدی

بحکم

[illegible]

۲۰ شهر رجب ... ۱۳۰۲

[illegible]

و سخن گفتن پریشان از
معجز امام دوازدهم است

[illegible]

کلام شد به از شکر به باریک گوهر جان   جمال شاه کند کون و [illegible]   دم گفتن چون الف باریک خط خوش نویسان بود   کشیده بود

[illegible]

خطی دیدم زروی تاج زرینش شب روشن   حرفها شد عیان از میم [illegible]   بر او نقش نامها خدا آنچه حضورش در شب روشن   شناختم

شناختم حضرت مهدی محمد آل پیغمبر

[illegible]

و یعنی نیل

بعده بنی الحسن صلوات الله علیه ... [illegible]

بدیده انیجیان بتان عشق ...

چهار ... [illegible]

در قصیده المتخلص بموسی ...

وبعضی گفتن بر اینان از عجب

امام دوازدهم است

خدائی ... [illegible]

چنین ... [illegible]

خدائی

[illegible]

آگر محض

آگر محض ... [illegible]

آگر محض ... [illegible]

اکر نباشد [illegible] ملک ایران ویران بود

کی بود [illegible] جهان [illegible] ویران بود

و نعمت [illegible] انقلاب [illegible]

اکر [illegible] عالم خراب بود

دل ما [illegible] بیرنیشان [illegible]

اکر ناصر الدین [illegible]

غلام [illegible] مصطفی [illegible]

بیرنیشان [illegible] مصطفی [illegible]

بیرنیشان [illegible] بیرنیشان [illegible]

[illegible]

در بیان اقرار نمودن بیرنیشان از کناهان

صغیر و کبیر و راز و نیاز با خالق جهان

کردن از کناهان بندکان [illegible]

و عفو کردن به درکاه الهی

و شعله حاجت سوزی از نعمای [illegible]

و از منصب حبیب [illegible]

این کناهان که ما کردیم [illegible]

از سؤال الحق چه کوییم بر ملا جواب

وای بر احوال ما روز حساب

هفت دوزخ [illegible] این [illegible]

کوش [illegible] نا [illegible] در جهان

از کناهان که کردیم در جهان

هفت دوزخ انتظار ما مدام

میکند از حکم خالق صبح شام

وای بر احوال ما روز حساب

از سؤال الحق چه کوییم بر ملا جواب

یا الهی یا پادشاها یا کریم

یا حکیما یا غفورا یا رحیم

بنده‌ایم ما و سیاهکاران بنده‌ایم

روسیاهیم و ما شرمنده‌ایم

[illegible]

[illegible] نیم

از دعا و نفع [illegible] کناها [illegible]

راه تو شیطان به بر بد [illegible] ما

لعن کو بر ما و بر شیطان ما

روز تو لعن کو بر ما بنده کان

ما کرده [illegible] شیطان [illegible]

دست ما بیر بلده از درکاه تو

بر زبان ذره ما نام بنده کان

وای بر احوال ما [illegible]

در میان ما و تو بلا راه نور

نور غفار ستار غفور

بسکه سالها این [illegible]

بر زمین تا آسمان هفت طبق

انچه شیطان کفت بکن [illegible]

[illegible]

وای بر احوال ما روز حساب

از سؤال [illegible] جواب

کفت شیطان [illegible]

[illegible]

وای بر احوال ما [illegible]

کفت شیطان [illegible]

[illegible]

تندر

مابحج کشتیم از دوزخ جهان
مدتی سالها تسبیح زنیم
ما همه کردیم از کفر جهان
ما بخون ابنیغ از ابنیل لهان
کم نکردیم فی شیوه نار بلند
کردیم [illegible] شیوه نار بلند
خلق را از تیغ کین کن قتل عام
بت در هر شخص حساب قتل عام
سر ببر تا میتوانی در جهان
مبلغ سادات پیر و نوجوان
آدمی را سر ببر تو در فنا
کفت شیطون خواجه داد الفنا

نشد ایکشتیم بسی ما آدمی   مانکردیم رحم از هر آدمی   ماشدیم ساعتی در بن دیر خراب   خانهها ما بسی کردیم خراب   مانکشتیم

کفت
عمرها ماشد بدنیا الاختتام
بندهٔ شیطان هستیم صبح و شام
جمله را باید از بهر حساب
روز محشر بکن پای حساب
ما همه‌ها را بکفن بکذاشتیم
از تن خود کفن بکذاشتیم
قبرها را از غفلت بشکافتیم
ماده کرو بابت قرآن نشناختیم
ماشدیم از دین حق چون موی کس
ماشکردیم شرحها از نیک و بد رس
رفتیم با پدر و مسعود کان
مانکشتیم سیر زمال از نده کان
ماسر کردیم بالحق جهان
مانکشتیم سیر از مال جهان

کفت قربان شهنشاه کبار   خواندنش ناید درین دنیا بکار   دور اندازید قرآن رسول   باب زهرا فاطمه زوج بتول   کوشدی یکدانشتم قرآن را

کفت شیطان
از تشوال الحق چکوئیم ما جواب
وای بر احوال ما روز حساب
دست جرع بهرما علیحود راز
زلفها را تو خوبان مس کراز
ساده سازیم برتر انشیم ریش را
نم تراشیم ما جبین خویش را
لیکن ما نام کردیم ما زهر پیش
زلفها بکذاشتیم از بیست و پیش
تا شوند خوبان زبهر ما تشنه کام
کفت بکن بشما عوض مدام
مانکردیم شرحها از خیام دوست
تا توانستیم بخوردیم کوشت دوست
کی تناول تا توانی کوشت دوست
کفت غیبت کن خصوصا دوست
ترک کردیم خواندن قرآن را

بلعیا الرخبران بهر کی
کفت دنیا کر زما فاکردیم
از تشوال الحق چکوئیم ما جواب
وای بر احوال ما روز حساب
یخ زنیم بجوالان تلخ صبح و شام
از نداد از عشق جهاد ادام مدام
تا اسلات بکن [illegible]
مانداریم با بابا خمس زکواة
دولت دنیا بخوردی فال خواستیم
از خدای بهربان نخواستیم
مانداریم بهره تو ذو الجلال
عمر جو داده ما با از ماتو مال
روز محشر انداران پای صراط
یاحق نیل بیت حرفی از خمس زکواة
بخشو ید صباح از کوه خویش
کفت مدیده خمس زکواة مال خویش

ماشکستیم مهرهای توخدا   مانکردیم شرم از روی خدا   کفت بخور ما همه خوردیم شراب   روز و شب هستیم غرق شراب   از شراب اطهور تغفور کفت

کفتی
حرف بد از دم دانا نکن
کفتی از ما نبند بر بابت بدان
راه راست حضرت تنها تحد
کفتی از ما بابا بازن بزور
کره شیطان ماز تمارت توجور
بالکرما با رحما یا غفور
ابهر توخوبی بکن ناکرده شیم
ابهر شیطان کفت بکن ما کردیم
که بی بردیم کاه کاه ما باختیم
ما بکفتیم چون تا ازاندا ختیم
بست در محشر حساب بردیا ختیم
کفت تا انداز بهر بردیا خت
روز شب هستیم بر نکر لواط
کفت بکن تا میتوانی تولواط
دور هستیم ماکوره نی شعور

کفت ازما اکر انصر الله کتاب   تاشود معلوم از شر ثواب   کفت فردا محشر برپا شود   معصیت کار انهه رسوا شود   کفتی از ما ای بکن بنده لواط   توبکو

آدم اکنتم
داد بیان از آخر ببار
آه آه از دست شیطان داد
بنده کان بر سیدو اما انه
بندهٔ شیطان شدیم بنده کان
ماکروه بنده کان بیت زشت
ماپشیمانیم از کار زشت
از تشوال الحق چکوئیم ما جواب
وای بر احوال ما روز حساب
روز سالهیم تو تواب کرد کار
ما نزنیم حرف تو پرورد کار
یکدم از ترس خالق خود شرم کن
کفت از ملعنت مردم مکن
توبکن بنده بکن ترک لواط

تا کند از ناله دل غربت ... بی تو داغ

لطف

خالق هر دو جهان ای ذو الجلال

ای عزیزان ... کن ...

باغ جان دیده ... دراغ

بالشتر ... تابان ...

با نهاد آدم ... خبر

بهر آن العین ... جنان

ترک عصیان کند ... جنان

کردش بیرون از باغ بهشت

دانه گندم بخورد اندر بهشت

گر نبودی میوه باغ جنان

گشت خالی ... آدم ... توان

جای آن بخشید ... از باغ بهشت

آدم ... گندم ... در بهشت

لطف حق با ما مدارا کند　　خصم ما را ... رسوا کند　　خصم ما شیطان ... سیاست　　افسر دست ... باسیاست　　یا رب ما را ... حساب　　از

ای

ابن عم مصطفی ... نجف

ما ببخش از ... الکف

ابن عبد الله ... بو تراب

ما ببخش از حضرت ... آب

ای ... تو ای ... باحم

ای ... ای ... اکرم

دارم ... کرد ... دود

که بجویم ... کریم

یا رب ما را ... امید

ما ببخش از ... امید

ما ببخش از ... ذی ...

انجلای ... وزیر

ما ببخش یا رب ... فرزند رسول

ما کنا ... داریم قبول

از کند دارا ... حساب

ای کریم ... وزیر　　ما ببخش از شهسوار ... نظیر　　داده است شیطان ما را فریب　　وای بر احوال ما اهل فریب　　گر نبخشی ما تو در روز حساب　　وای

در ... شاه ...

گر نواند کرد شاهی در جهان

گر نباشد لطف تو با خسروان

بانک ... لطف ...

در جهان ... منتهات

کلمه ... از تو ...

روز ... خلق ... منتهات

در ... منتهات

لطف ... بنده ... منتهات

تو بیچاره ... از ...

بنده ... سیاه ...

از کنه ... بیچاره ...

یا رب ما را ... حساب

ما ... از لطف تو ...

گر ... یا رب ... کان

وای بر احوال ما روز حساب

وای

روز محشر ... حساب

خسرو ... کشته کمان ... جبین

یا رب ما را ببخش از نور عین

خسروان آسوده ...

از کرامات ... کام

یا رب شد ... ناخلق

گر نباشد ... خلق

از کرامت علی ... شود

یا رب ... ملک سلطان شود

که تواند کرد شاهی در جهان

گر نباشد لطف تو با خسروان

از کرامات ... شاهی میکنند

دولت شاهانه ... میکنند

وای بر احوال ما روز حساب　　از سؤال ... جواب　　نیست ما را ... سرزنیم　　نیست ما را یاری ... زنیم　　غافلیم ... چنبر زده　　حلقه

واقعات کربلا

دیده ... سرزمین کربلا

قصه ... جام بلا

عالی ... از کرامات ...

گر تواند ... الکن

نا ... تو ...

بنده ... بنده ...

... بنده ...

... انما ...

کاتب ... اخرین

ای ... ای ... سلطان ...

ای ... ما ...

یا ... محشر ...

حلقه حلقه ... الحلقه زده

واقعات کربلا و شهر شام　　در گلستان حسین تشنه کام　　ضبط کن ... دوستان　　آشکار کن کل ... بوستان　　یا ... کربلا با شور شین　　رو

باتن ... فرزدان

ای ... آزاد

... از دیده ...

از ... سلطان ...

عالم ... بزن

تا ... دیده ...

... سلطان ...

... شاه ...

تا ... جان ...

دم بدم ... بزن

چون که ... دشت بلا

... شاه کربلا

... حسین

... خیر الشاهدین

... سلطان ...

میزنان بر کربلای نور حق
چونکه ربان بر سر من حق برین
باباکان راه ما از حق خطر
نار بم بر بلای حق رسول
یا جان از وصیت بسط رسول
کن زبان ... اسلام کن
یا جان ... اسلام کن
از کلام ... معالی ... کن
ما بر شان ... کن
نا ذم ... نیک
دوستان ... مغرور
شیعیان ... کن
فقه

هست طاعت ... فاذ
جمع ... حق
هست طاعت ... دلیل
هست طاعت ... نیک
دیدن ... ابدا
قصه ... خاتم ابدا

هر که دید ... کرد
سر و ... ابراز
متراد ... جمال
هر که دیده ... العباد
از جبین ... آید
فیض ... آید
خوش ... آراء
هر که از ... اشکار
متواند ... کرد
هر کی از ... کرد
حلقه ... زند
متواند ... زند
ذات دیده ... زند

عالم ... الانبیا
جمع ... خیرا
دی ... حق ... اعدا
... صدق
... نیک
... ... حق کرد

... از دوست ... حیات
... از حق ... بدل
هر که ... عمل
در جهان ... بد
در حضور ... کمال
منبر از لطف ... جلال
از کمال ... نزد
هر که ... نار
در شراب ... نار
از شراب ... مصطفی
دیگر از دست ... لطاف
متوانند ... بدی
آن شکار ... دید
هر ... که

هر دلیکی ... چرکی
مه تواند ... چرکی
... تحقیق ... دست
... از کرد ... بلند
از کرامت ... بلند
چه تواند ... ما بدست
... عنایت ... دسترس
قصه ... عشاق
فی ... الغیب
ای ... سلطان ... دین
قصه ... ... دین
هم کار ... برست
گفتنش

... ... دلیل
قصه ... اشکار
... ... دیدن
... ... ایمان
قصه ... ...
... ... دیدن قصد
حضرت ... زبان
آدم ... خلق
... ...
... ...
بیچ ... آشنا
در ... آغاز
جز ... تمام
واقعات ... شام
ما ند الله

... ...
علما ... الانبیا
حضرت ... صدا
کمال ... جلال
... ...
از کمال ... حلال
داده ... مزری
کمال ... الاعلی
... ...
ما نند ... ...
از جان ... رشید

دیگری شد کامران ...   شد یکی ... از رحمت ... بکشش
هر که را الله ...   شد یکی ...   بهر نظم ملک شاهان ...
از وزیران ... دادند ...   از فقیران ...   از زرگران ...
از سما سیاره قرص قمر   از جهان خورشید دادند روز در

چاره معصوم پاک کردگار   پیشتر بودند دران روزگار
حامد قندیل نور ذوالجلال   چاره معصوم بودند با جلال
در عبادت حامد بودند صبح شام   بندیکی

... نسب سبط رسول   ... الامة ... رسول
بلکه ... از نور مصطفا   ... خلقت ... مصطفا
بندگی کردند با خالق مدام   چاره قندیل ... جایشان
... عبادت خانه شان

چاره معصوم نور کردگار   روی ... کوفتند چون قرار
در حضور حضرت پروردگار   بر سر ایشان الله باوقار
انبیاها ایشان اند صف بصف   در

در حضور حضرت پروردگار   انبیا با اولیا آن روزگار
...   انبیا الفت ...   از چنین ...   ... خالق القین
سیر کردند انبیا از اولیا   ... سیر اولیا
در حضور ... بهر طرف   ... باوقار

با الادب

کوش ده از وحی خالق جبرئیل   با ادب در کبیر جام ...
تا توانی جام اسرار ... کن   از صفت جام ...
جام ...   با بند ...   زان معانی جام ... انجام
جبرئیل ...   جبرئیل ای ...   بهر جبرئیل ...   وحی خالق آمد از بهر آیین
تا که فرمان ... از پس انداز ذوالجلال   منتظر بودند همه ... جلال
دست بر سینه حضور کردگار   ایستادند بر سر پا با وقار

با ادب در کبیر جام پر بلا   رو حضور عاشق درد بلا
از دهان بی دهان ذوالجلال   گو تو جبرئیل از کرده با جلال
ای شما انبیای حق پرست   عالم راز

... جام ...   ... بسم الله الرحمن الرحیم
...   حلقه فرمان ...   ...   هر که کبیر دا از کف جام مدام
سر کشید از بهر ...   از کفم کبیر ... این جام مدام
عالم ذر هست این روز الست

نعت ... از جبرئیل امین   جام اکرمت ... روح الامین
نعت ... حضور انبیا   سیر کردند اولیا از انبیا
اذکر و انبیاها ...   عرض کرد از حکم ... صف بصف   ای

...   در حضور خالق بالادب
عاشق ...   ...   هر که ...   ... جام ...
آمدم از ... جبرئیل   آمدم از ... رب العالمین
... جبرئیل امین   عالم ... روز الست
ای شما بند کا ...

کفت صفت وز او دیعه ...
اشرف ... بند نکار بالیدین
کفت عاشق ... از غم ... بلا
کفت عاشق ... عاشق دست ...
کفت ... جبرئیل ...
... جبرئیل ...
کر ...
تا که آدم ... کفت ...
انیخبار بکلفت ابن جبرئیل
مصطفی ... جبرئیل
جام زیر نیلا ... وقال قبیل

... آدم ... جام ...
خواجه ... آدم ...
کفت ... آدم ...
دیده ... آدم ...
کوید ...
دل ... آدم ...
دیده ... آدم ...
از جبین ... دیده ... جبین

جام ...
... آدم ...
کفت ... آدم ...
... آدم ... سلام
کفت ... جبرئیل ...
... آدم ...
قلب ...
قالب ... الله ...
کفت ...

ای ... آدم ...
... آدم ...
بکار ای آدم ...
تاکد ... آدم ...
ای سوزان ...
کفت ... آدم ...
من نداء ... بخاکی کران
حضرت

کفت ... آدم ...
کفت ای آدم ...
... آدم ...
خوردای آدم ...
کفت آدم ...
ماند ...
در غم ...
بعد آدم انبیا ...
الله ...

... آدم ...
خانه ... آدم ...
... آدم ...
... آدم ...
نبی ... جام ...
... آدم ...
جام ...
خواند خالق ... جبرئیل
کو ... خالق ...
جبرئیل ...
شد ... کفت رب العالمین

... آدم ...
کفت ...
... جبرئیل ...
کفت ... العالمین
... آدم ...
... جبرئیل ...
جام ...
کر ... جبرئیل
... جام ...
... جام سلام
... ماند

در فغان مانده جبرئیل امین
از نکوبان حضرت رفیع المکین
گفت یارب جام بکلیس ابن بلا
جمع زنا محرمی نسوان ...
یا الهی بنی یا دو تن ...
خود نه ...
بالاگفت یارب ...
آنکه کیرد این بلا ... امین
بعد از ایشان ...
بالکه یا ان حضرت روح الامین
گفت جبرئیل از شاهان گوهران
گوهران گوهر آل اطهران
اینکه شاهانند کان بالدین
بنده کان خواص حضرت جلیل

حضرت ... ادا است
مکر ... بالدین
کیست عاشق ... الامین
کیرد این جام ...
کیست عاشق این بلا ...
خوش ... آل رسول
اندر ...
کربلا ...
کیست عاشق ...
خوش ...
آتش ...
کیرد این جام بلا ...
در حضور حضرت ...
سر کشد این جام بلا ...
بلکه در ادا ...
اوکلند ...
کر شاها عاشق ...
سر کشید جام بلای ...
کیست دوست حضرت ...
سر کشید جام بلای ...
دوستند

ای حسین ... بها
حضرت ... جام ...
کیستی ...
جبرئیل ...
تن ...
در زمین کربلا ...
جان ...
کو دعای عاشق ...
در زمین کربلا ...
ای شهان ... بالدین
کوش ...
کوش ...
تشنه ...
جعفر ...
پای ... رسول ...
شمع ...
سر ...
دوستان ...
بو در وی ...

پوشیده ماند بر جهان
آنکه ... جام بلا
گفت جبرئیل ...
ما در جبرئیل ...
گفت جبرئیل ...
... رسول
... مقبول
کو ... رسول
بلکه ... حسین
ابن بلا ...
شط ... حسین

کیم ... دوست
... دوست
... اجلال
... جلال
کیست ...
جبرئیل ...
کرد ... دوست
پیش ...
ای ... کربلا
شرع ...
جوابکه ... جبرئیل ... فرزند
کیم ... ابن ...
ناطق ... حسین
جواب که ... حسین ...
کربلا ... فرات
وانشد جام بلای ...
بروید ... انبیا
... جبرئیل ...
جبرئیل ... فرات

کرد ... ای ...
... محمد
... حسین
کفت جبرئیل ...
کوش ...
آنکه ...
جان سبط محمد
ای جان ...
جبرئیل ...
ای

... عاشق ...
... بلا
دولت ...
... اید
کربلا ...
شاه ... شاه
در ... شاه
... شاه
... نه ...
کربلا ...
... شاه
... شاه
کربلا ...
... بلا ...
خالق ...
سجده ...
ای شفیع ...

بی خبرین عمر زین عهد
جلوه خوبان آل الیطاهاست
بر فردوس برین بزم است
در بستگی الله است بعد اللاف
خون فلک الله است بوی یاران
جای صلحا ان نهاد پاک
زینت ز دیدار شاهی
بار شاه شوکت نبی
کوفیان بی وفایان
آن کوه سست بنیان
عهد الف نامه براب
انبیا شاه بلاب
ای تو لیسند انه ارزان روز
بهر تو شاها سر سوز
از نه هادی تو سلطان
بی وندان بی وفایان
نصرت الله بیابان
بی جهلان بی وفا ماه

انداز

بار دیگر باز کرد و یار دیگر
چو وفا خیل خوبان
اسبان دشت بیابان
صد و خجر دشت بیابان
انبیا ز خدمت بی دلان روز
لشکر و جان در وادی روز
ناسخ و دار و در دیدار روز
داری ... دلدار
اندر آن روز شاه بی باری
اهل بیت داری آن روز
خواهران از داری آن روز
باز کویم از تو سلطان
ای شهید با کبد چاکان
عابسید داری آن روز
جمع شمع عالم افروز
اصغری داری وجدان روز
شیرخوار ای داری اکبر روز
باز کویم از تو سر
ای شفیع روز محشر

کوفیان

بار دیگر باز کرد یار دیگر
ماه بیاب نام دیگر
بار دیگر بیان کرد ... دیگر
آن بیابان کربلا هست

جلد

کوفیان بار بربر
جانفزا نه جگر
در وقت شنیدنا
بی نشیند اهل بیت از سلطان
کربلا در دشت بیابان
نایلا از دشت تو سلطان
کی شوی دشت بیابان
اندر آن دشت بیابان
اهل بیت محتاج آب اند
از عطش شاها کبابند
کودکان بر سر زنانند
جمله محتاج آب اند
از عطش کلها کبابند
لا العطا محتاج آب اند
آسمان خون بار آن روز
بهر طفلان سیه روز
انچه کفتم با تو کفتم
مانند انسان نکفتیم
انچه کفتم با غم آه
از تو کفتم ای شهنشاه

انجیل اسیر عطاها
بیدل غیبند شاها
جمع ساز دفا
از جفت کربلا
خالیان سست غیبان
کوفیان بی وفایان

ترک کرد ... ای بلادا

تو لو کن شنیدان ابن بلاد
نازند بکیر بلاد
جانکه چه جاه سبد شهیدا
بجبرئیل آمد با عالم زدی
دو جو اسیر سبحان
دو جو اسیر بی سبحان
کفش عزیز تن سبحان
جبرئیل ابن علی کفت
غنچه غنچه کل نشکفت
جبرئیل ابن علی بلاست
جبرئیل ابن علی فضاست
جبرئیل ابن ملجم است
بهر ما ابن ملجم است
باد از نو داستانی
کن بیان تا میتوانی
انچه فرمودند قهار
انچه فرمودند غفار
انچه فرمودند سبحان
انچه فرمودند رحمان

کفت

کفت جبرئیل و جوان آنش
کو شدا داد شدا از کلامش
جبرئیل آن شاه خوبان
کفت حضرت کهای جان
جبرئیل از سلطان کلات
آری ز جان آن داد است
جبرئیل فرمان آن روز
باد افتادی و آن روز
شمع عالم افروز
در حضور جو اهل است
تشنه ... آن باوفا است
از دم شمشیر سبحان
می دهند آن بی وفایان
حل از این آمد بر خاک
نوجوان جسم حل خاک
دست عباس علمدار
انچه های تیغ قهار
از بدن آن سکیسار
در حضور قوم کفار

جبرئیل آن اشکبار ... الا جفت برم بلقیس جفت حضرت ... عالم زدی
نیز ... کفت خدا

انجیل ... جرم بلا
کونه کونه ... سبیل
شاه زاده اکبر جوان
در خوبان بر یاران
می شوند از بهر علیدا
نبی جان انبیا
انجفا جور آنرا
نبی جان بی بلا
انجفا جور دیکر

کفت

در حضور بر یاران
کاخ شده جهد یاران
یکانه ... بانی
بیدل ناسم با ... روز
دختر وادی ... روز
فاطمه نام ... روز
از حصار ... حیدر
بی ... انفوزند حیدر
بلکه شاها اوی بنیاد
در حضور قوم کفار
جمله کافر دامان
جمع ... ز اد درد
بیخو ... کرد ... کرده
تیغ ... کرد ... کرده
باز کویم با تو سلطان
بعد قتل جمع یاران

ج ۱۹ ب

چه بود ای اصغر بیجان
دیدن قوم تو نالان
خوابی از آب اینکه
بیکس از تیر اصغر
جملتا ما بیت شاها
ای کل یاسمین طاها
دید از خیل لشکر
تیر انداز اسپ کافر
تیر بر حلقوم اصغر
کی زند آن مرد کافر
ناوک شد زاده اصغر
که جدا از تیر کافر
آید از بیرون تسلای
شد به درگاه الهی
انجا بین غرق طوفان
ای اسیر قوم نالان
خون اصغر حکم قهار
شد بکیر از حکم قهار

در حضور قوم نالان
در حضور قوم بیدان
خون ز اصغر لاله
کی برای بی سلطان
در حضور قوم کفار
کم خبر از وی کفار است
در حضور ما قربانی شاها
برسما افتاد قربانی شاها
تا بر حکم فرزان است
ای کل یاسمین طاها
آسمان کی بر دو دران
عرض من ناز
خون اصغر یا سر بود
ای بهتر جان ما نداد است
جبرئیل قربان نامت
کو صلاح درای تو سرور
ای کل بر سر پیغمبر
تیغ ادیان پیغمبر
ای شفیع روز محشر
دیدن بر از خود بلا
نا نصیب دو حال
ای شهنشاه
برسما افتاد تو شاها
با تو گفتم ایا عالم آه

جواب گفتن جبرئیل امین بحضرت شهنشاه علیه السلام

گفت جبرئیل ای پیغمبر جهان
ای امین و تو بیجان
ای امین بعض جهان
جمله ایرانست ای
داغ عباس علمدار
داغ اکبر
داغ قاسم
داغ یاران
داغ اصغر
نیست عباس تا بل دوست
نیست اکبر تا بل دوست
نیست قاسم تا بل دوست
نیست یاران تا بل دوست
نیست اصغر تا بل دوست
نیست این سر تا بل دوست
جبرئیل این بها بلا نیست
جبرئیل این بها قضا نیست

بیا زود و دلستان ابد
بیا ای زن بیا جان ناحق
گفت بیان قهار

جواب گفتن جبرئیل بحضرت
سید شهید ادای عالم

در جواب آن ترس جان
در جواب ای من و تو پیغمبر جان
گفت ای من و تو بیجان
ای کل تاج کونین
ای شفیع روز محشر
گوش وا کن عرش بیجان
دین عشق جهان بان
لنگر دین محمد
پاینده دین محمد
نیک یا دین
ای کل شاه ولایت
میکشد قوم از تو شاهی
بی غم شدن چون کشتی لاهی

دو جهان بر سر قرآن
آه آه از دو جهان کافر
آه آه از دو جهان
آه آه آه از بر جهان
آه بگو بیدار بر خود
لعنتت شاها
ای کل یاسمین طاها
سوره کهف یا رب
عین نور سلطان
ای شهنشاه مدینه
ای عین ماه مدینه
کشته شد عباس علمدار
عون عبدالله جعفر
ای شهنشاه جمع یاران
یک بیک شد بیدار یاران
عون عباس شد
مجتبی اصحاب شد

ای شهنشاه جان
ای کل یاسمین طاها
ای شهنشاه مدینه
ای شهنشاه عالم

ای کلها
در بیان
ای کل یاسمین طاها
ای کل تاج کونین
نتوان کرده بیرون
در بیان خالق
تو یار ... لشکر
در بیان ... طوفان
ای کل تاج کونین
با تو گفتیم قوم نالان
از تو شاها غرق طوفان
شهیدا از خون
قتل کاهی از دو جهان

بیجانانت تو بنکر
علمدار از خون شناور
قاسم عباس علي اكبر
عون بن عبد الله جعفر
علمدار از خون تو بنكر
اكبرت از تن بيكر
شد علي اكبر زخنجر تشنه بين
كرد قاسم عزم تو بيشين
شد سكينه از غم بيتي
كرد بي تو غم بنتي
شد عبيد الله بي خون
شكر كن زمين تو اعز خون
اي كلام قوم خدا اي
بنور شاها از غم خواهم
فارغ از زينب نه اي آيد
غم نيست تو بيكس نكايه
خواهر اكبر

خواهر اي داري اي روز زينب كلثوم دلسوز يحيى شده بوسه دو سر از غم تو عمو خواهر دختر اي داري اي روز سكينه كريه سرسوز در حضور

در حضور خواهرانت
در حضور دخترانت
قبل از غم آيد از جوش
بحق تو شاها كفن پوش
ذو الجناح داري اي روز
كريه خاطر سرسوز
از حرم بيكناهان
بيكسان تشنه كامان
كوي آيد ذو الجناحت
ايكل شاه ولايت
زينب آيد ذو الجناحت
اندر اين ساعت براتيت
خواهر كبري دوكانت
دختر شاه ولايت
جاي عباس علمدار
اي كلثوم خواهر زار
بكيسه بر دوش اي روز
اي علم ابا سر سوز
در

در ميان اهلبيت اهلبيت بيكناهت داري شاها دختر تو دختر غم پرور تو ما تو داد و ستمرت ايكل شاه ولايت عشق

هست نام از سكينه
از تعقان او است بيقرينه
ما تو داد و اهل بيت سكراحت
كريه دارد براتيت
كويد از تو طفل صغير
شد مرو تو هر جب كافر
كر روي ديكر نباني
اي بكن تو في وفاني
اين كروه بي اعتبارند
از تو شاها كارجه راند
اين كروه غدار هستند
از عقلها هستند
خصم شاه اولياند
قوم بيشمر جانيد
اي حسين بابا بيدان
ترك كن شد جنان عهد و بر
رفت عمو بنمايد
رفت تا قاسم عمو بنمايد
رفت علي اكبر

رفت علي اكبر بنمايد
رفت بابان هم بنمايد
اي حسين بابا بيدان
جنك ورزي كن قوم نالان
عشق كويد از تو سلطان
اذدم شمشير پيكان
طفل را بكذار بكذر
ز دم شمشير كافر
عقل كويد از تو سر وي
شد مرو تو جنك كافر
كر روي شاها دم في
بيكسان آيند از بي
عشق كويد شد تو هجر
اذدم شمشير في بر
عشق كويد شد راه بيداد
اذدم شمشير پيكان
عشق تو كرد تو اذدم في
بيكسان آيند از بي
عقل

عقل كويد رفت شاها ايكل ياسين طاها عشق كويد از تو سلطان در جي درياي جونان اي فرو رو شد دم تير اذدم پيكان شمشير عقل

عقل كويد عشق رفت
اذدم پيكان رفت
رفت عشق آخر دم في
بيكسانم آمد از بي
عشق كويد در جوابش
عقل هو كوش از كلامش
فخر دم بكيم دم في
تا كه آيد زينب از بي
لشكر آيد الزام كبري
ماه او اكبر بيكبري
زينب آيد از بي تو
مر بيسد آخر برو تو
در پيش بكيم نشين
خواهر رفت اسير
سير بيند زينب اي روز
توجيان اران بسيد روز
بعد از دريا خواهر
بعد همزاره خواهر
بعد بيدار هر بيسان
بعد ذاري اسير
ميرزي

ميرزي و مسوى بيدان جنك لشكر قوم عدوان مر جاني كه كلاهت غنچه غنچه نستر نهست يك خيال از غم شمشال هست حسين سرو بادام در بر

در بر شمشال ذبيبا
هست صحرها ذبيبا
بعد انجاتي كلاهت
خوابكاه تو شونان مس
قتل كاه جان نساران
هست انجاح ياران
جست افسر تو شهيدا
اي تو سلطان شهيدا
كوي از شهيدا
اي جنين اي شاه خوبان
خون تو شست نوجوانان
اي شاها يا كيد جانان
خون تو شست جمع ياران
اي شاها سمار عذاران
نيست جدر تو سلطان
خسرو درد طوفان
نيست از تو مصطفي
دستكير قوم كافر
نيست

قتل

قوم بشیر حیارا
تا کیم شمشیرها را
ایفگل تا کی کرکنم
از دغه تا باز دیگر
ایفگل با سیلی طاعها
بکشیم عزیز از تو شاها
بالب زخم از تن شهیدان
از تو سلطان شهیدان
که نیش تنش جسم بیخون
بالب پر آب خشک گریون
بیوفتند زتن نوجوانان
که نخورد جسم شهیدان
که شوی زدو دوست نخوانه
نالکه بالب خشک عفا
دستگیر قوم گمراه
نیست در نکو شهنشاه

قتل آه ای شهنشاه ماکرده با صد غم آه سکینم با توم ماجنك سکینم ما کوشتن جنك تا شوم کشته دوباره جسم بیخون پاره پاره ماکیم

نعره
بیهوده اعدا قوم بیدین
بکشیم تیغ ای شه دین
بیا ای از تو بیخبر گمراه
که جها اعدا ای شهنشاه
بیا ای از تو بیخبر گمراه
کفتگو ها با غم آه
بیو حسرت تو غم دوران
بیو خیز دو از شهیدان
دیکرا کی با کیله جانان
نیست کشتن بیهوده خونبار
ای شاها با کیله جان
ای خدا آید نوجوانان
تو شهنشاه با سر خود
ای پیر پیر کو تو زرآن روز
آن همه با کیله جانان
در جواب نوجوانان
ایفگل شاه ولایت
ماکیم جان نعانده است

نعره الله اکبر از غم شه خداد اکبر بیکشیم شاها دران رود چشم گریان با سر خود نعره اعدا شد آب از نهیب حرب آب جای کفار بیدین قتل
قتل آه ای شه دین

ای شنوی خارج ز بیان
ای شنوی آه غریبان
که نظر از خنده داری
که نظر بر آب داری
که جگه خون بر خاک
از تن تو جسم صد چاک
با لب تو خونین خاک
بکشنا ای سر تو بر خاک
تشنه لب اف تو بر خاک
صد زبن با جسم صد چاک
حر جرح با یغر نخون
تو شهنشاه جسم بیخون
با سر یغ شاه آیند
جنان آن اعدا خداآیند
بیو تیغ تو غم دیر
صد عقد تو غم دیر
لشکر پر شر کافر
آخران قوم بد اختر

از عطش شاها لبانی

از عطش شاها لبانی
خاکم بدریای آبی
از عطش شاها کرّ غش
خاک سر از خون کرد نقش
لشکر از دو رخت سواره
از تن صد پاره پاره
بکشته شاها نظاره
هم پیاده هم سواره
در میان خیل لشکر
لشکر بی شرم کافر
شمر بی شرم جا نیست
در جهان پر جفا نیست
با تشنه زخم زره بیت
زکیلی شرح زره بیت
ازده دو ضرب خنجر
با خبر دو از قفا سر
ای کفنم ای شهنشاه
با تو کفتم با غم آه
کوصلاح

جواب گوید جناب سید
شهدا علیه السلام
بعضرت روح الملک ز روز از خوردن
بلا ای حضرت پروردگار رب جلیل تعالی

کو صلاح دانی تو سرور ایفگل تاج پیمبر دور گن از خود بلا را قانع کن که بلارا کربلا غرق بلا هست معدن درد بلا هست
راضیم

راضیم از جور اعدا
راضیم از جور اعدا
مضطرم غم خوار آینم
راضیم زین جفا با شم
زیر تیغ شمر با شم
راضیم از تشنه با شم
راضیم از قتل اصغر
راضیم از قتل اکبر
زیر پا یاران جان نثاران
راضیم از قتل یاران
ای جابر غم جهان
جبرئیل ای پیک یزدان
کفت عزیز غم جهان
در جواب پیک سبحان

راضیم شمر بد اختر از ده دو ضرب خنجر از قفا جلاد کافر او ببرد چون سر جبرئیل این جا قضا نیست جبرئیل این جا جفا نیست جبرئیل

ای شفیع روز محشر
ایفگل تاج پیمبر
با جان سلطان نجف
کفت حسین نیکو ای جهان
کو مثل دشمن از کلا
کفت جبرئیل این جا

بسم و اقوامم
شهدا علیه السلام
حر کو بلا از جفا بید
و از دشمنان کی کرد اعدا
حرم و نعام از خون جبر بلا
به ماکنون که نصرت که بلا
جواب گوید جبرئیل
انبیا تو کفتند بر کو
جبرئیل از نو سخن کو

نو

اذغم
تورشی اذغم کور کرده
شمع حسن خواهی کور کرده
سرفند بر دست چون شمس
سجده کاه کوبکا اذ تن
مالئیم چون آشفتالر
بهر کوشاه دلر آرا
ایکل باغ شغل
انچه فرمود نک خداوند
کوشند ها اعلی بلا دین
کوشند ها اضطر ور دین
یاکوزیم یخ جهان
عاشق ای عبّاسه شاه خوبان
ایکل شاه ملایت
یاذ کره من مصیبت
کوزشیا باتو نکفتم
این مصیبت ها کفتم

اذغم توشاه خوبان　منخسف خورشید تابان　غم بکیرو کربلا را　تا بمحشر دشت بلا　عرش کرسی لوح جنت　سخت لرزند تا قیامت　کاد

آه آه اذ جوران روذ
کوشوا الزکوش طفلان
مجراذ فزوغ غریبان
بیژنی خوبان بیسر
سکیند غارت جران روذ
ایکل شاه ملایت
روشنهند اذ خبله‌ها
لشکر یزید کافر
حکم ابن سعد کافر
ان مز او خاندهایت
بعد تنات تحید عابت
آه آه اذ جوران روذ
بهر تولرزند ان روذ
ایکل یاسین طاها
هفت زمین تا آسمانها
اذغم توشاه لرزند
جلد عالم عرش لرزند
انچه هست زیر ثریا
کاو ماهی بالا ثریا

زینب اندرو خواه کردد　مضطر غم خواه کردد　بعد تالی اسیران　بعد ذات غریبان　خیمه‌ها اقوم کافر　چو خسند آتش بیسر　شعلهٔ

باتو روذ تا توانی
بکشند تا بهر بابی
لشکر یزید کراه
بعد آتش اذ شهنشاه
ایکل یاسین طاها
باذ کره با تو شاها
آه آه اذ جوران روذ
ان یتیم با جهان کرمان
رونهند اندر بیابان
شعلهٔ سوزان کبیره
دامنش آتش کبیره
کودکان کودکانت
دختر ولادی دختر انت
ای تنبهند روان غریبان
اهلبیت در بیابان
دودها شعله سوزان
شعلهٔ آتش سوزان

[illegible]

بهر حسین نوشاه سلطان
در طلب دریای طوفان
بهر سبهاى یاوران
ای حضور خواهران
بکشند اعلا اسیر
میروذ سر عامری
اهلبیت مصطفائی
دختران مرتضائی
عابدان در بیابان
ان علیل خوار خوار
سوزه شمس خواب
جانشان بی نوایی
بجمع بندکو خوار
بانغان آه زاری
عابدین ان خوار آیست
ناقه عریان سوارست
اهلبیت

اهلبیت خوار آیند　ناقه عریان سوارند　بکیسا ذر شب تار　واکو ذند شوند خوار　آه آه اذ فریاد ان شب　آه آه اذ غوغای ان شب　[illegible]

ناقه عریان سوارست
زینب انکو خوار آیست
تا بنیند اهل باشاه
بجمع بند شهیدان
چشم کریان تا بیر بیان
عابدین بیجم کریان
بهر حسین نوشاه شهیدان
جمع سبهای شهیدان
دختران مرتضائی
اهلبیت مصطفائی
کونیان سست بیان
باذ آمیند بهر نایان
حکم خالق حکم ستار
چو ذرهر کردند تیکار
ان تنور اسیر نورانست
بهر ستان ستیز تنور است
عابدین

عابدین هم خوار آیست　ناقه عریان سوارست　کودنش زنجیر بسته　مضطر و دل خسته　واجه باذ ارکونه　مانند با اهل کونه　کوفیان

اوذ بهر قوم جفا
ان علیل ابن زیاد
کافر اذ کافران ان بست
ان تنور کافر آه آه
ایکل یاسین طاها
ضالمان اذ ضالمان
کونیان بهر نایان
ای حضور قوم نالان
عند لبیان چمن‌ها
ای بر نعد اهل حرم‌ها
بعد حرز بهر جفا کاه
بعد بهر خوار آید بازار
آه آه اذ جوران روذ
آه آه اذ حوز ان روذ
اهلبیت بیکس خوار
کونیان در شهر باذار

سوی زندان نخواهند / تا سر و زندان کوفه خواهند
آه آه از جور آن روز / آه آه از جور آن روز
بخشند بر سر معصوم شاه / بکشند سر از تن شاه
خون دل هر دیده ببارند / اهلبیت آه خوار زارند
دوستان از غم کبابند / دشمنان شادی کنانند
از جور قاتل شاه / بخشند لعل خون دل از شاه
بخون تن با چشم پر خون / طفلها با هوس پر خون
خصم شاه اولیاست / آن ستمگر بی حیاست

دستی نداد بانه بستند　مضطر غم خوار هستند　بعد خواری که دیدند　بعد جور فی شنیدند　بخ بودند آن بکیسان را　کوکبان آسمان را　شام

خواهر شهزاده اکبر / از برای طفل مضطر　بر
دست بر رخ جا هست / سر بر نیزه ها هست
الله از آن ره بیابان / بر سر تو سلطان زخونان
سر بی تن و پیکر خار / از غم آن آن تن از خار
بر سر بی جور جفا کار / بر سر بی تن غل دار
از کل با سر ظلم ها / از جفای ساربانها
از غلامان و فی قرینه / دختری جاری سکینه
کوه با خار مغیلان / غم از آن ره بیابان
از درد پر خوار پر غم / مشام غم پر غم دل غم

بر بکو دو بر سر فی　تیستد سر بر سر فی　زینب آن رو خاخ ازنه　ناقه عریان سوارند　آخر از دست و بر دو　زینب بکس [illegible] دران رو ذرع

بهر شام بی جرم بستند / شام را آیین بستند　بی تو ندوار
روز آن ها با تو دو شام / بر در هر دروازه شام
یا تو بند داه دل غم / بر سر از شام پر غم
سار بانان سر کار / بی جرمانه جور جفا کار
کوفه تا دروازه شام / کربلا تا کوفه تا شام
ناقه عریان سوارند / اهلبیت آه خوار زارند
تازیانه بر سر آن / بخونه تا شام از آن
ساربانان بی حیا است / جور و ساربان است
کردن بسته زنجیر بسته / عابدین خاخ خسته

سنان ها قوم جفا کار / طفلها ساتی غم دار
بی جرم غم بهر تا سم / حال شهزاده تا سم
از غم آن اشک بارند / زینب آن بی جرم آزارند
یکسان خاک عزا سر / اهلبیت از داغ آن سر
بلند سنان جفا سر / بی سر نام خاک بر سر
نافه عریان سوارند / اهلبیت آه خوار زارند
دست بر رخ جا هست / سرها بر نیزه ها هست
آه آه از آن تماشا / شامیان آیند تماشا
اهلبیت یاد لخار / با تو ندوار دیر باد از　بی خونند

بخ خیزند بر آل طاها　بی جرم غم آل طاها　آه آه از جور اعدا　آه آه از جور اعدا　بعد جور جفاها　بخ بودند آن آل طاها　بی جرم دربار کا هی　بارکاه

اهلبیت از غم
نی نواز نان طربانها / آورند بی ساقیانها
کلوجها از طربانها / کلوجها از ساقیانها
بی جرم بی جفا سر / بی نغل طشت طلا سر
آورند بی جفا / آورند طشت طلا
خواهر خسته جگر کریان / بی خونند چون کبابان
اهلبیت خاخ مضطر / در حضور آن بد اختر
تا بخونه آن پلید است / نام خاص بد پلید است
خصم شاه اولیا است / بالا شاه کارزا نستد / بارکاه پادشاهی

اهلبیت از غم سر　یکسان خاک عزا سر　شب سر نور انیسرا　کیسوها از خون تر را　بر درخت نخل بستند　قوم از هوس ترخنده　تازیانه

بی نونند طشت طلا سر / بی نونند بر بار کا هم
بعد خواری مس سلاه / بعد سیر قوم ناکان
در ب شام بی مکان اند / شامیان سیر سر آیند
بهر شام غم ناکان / بخ بی سر اسیر سر بسته
عشرت آن اهل شام / روزها سر تا به شام
تازیانه بخ خور سر / از سر بی تا هوس سر
بر درخت نخل شام است / که تو شده تا به شام
بخون دو شب تا هوس / تازیانه هوس آن سر

دی

دختران مرتضا
اهلبیت مصطفا
کشته‌ای خاک عزا
شیعیان بهر تو ری
دوستان اذ غم کباب
اهلبیت قابستانند
بادرون کهواره جنبان
بادکوم افغان بجان
ناسر تو خون بشام
روز و شب تغیر خان است
مجروح سر جمع تو
کلهم دران سنان
مطربان ان بخوشنند
ساربانان نعها آورند
اذ غم من خودم سر
محبوب جفا سر

درخرابه مجحه جا   آه آه اذ جر اینجا   روز و شب آل پیمبر   درخرابه می بوند سر   اذ غم تو شاه خوبان   روز و شب هست کوران   نوحه کو هستند یکسر

اسب

آه آه اذ جرها شان
نقل بند ... شان
تا کویجو لشکر
حکم بر سر و الشکر
لشکریست پر بیلان
بعد تنت ای شاه دین
ابوالفضل سرخ
بادکوم اذ تو مسروی
ماه ایوان ...
ای شهنشاه مدینه
یکی کشته خاک عزا سر
بخرخشند بر سید و سر
بهر حلق خشک اصغر
تاسر بالا نیز بکر
عون عبدالله جعفر
اذ غم عباس اکبر
یکی کشته خاک عزا سر

اسب تاذند بر جسدها   ابوالفضل باسینطاها   نعش تو با نعش خوبان   پایمال سم اسبان   میشود دران بیابان   الله اندر پای طوفان   ای

سوخت و سوذ خیمه‌ها
نیزه‌های اشقیا
دیگران نخل جفا
پایمال اشقیا
دیگران طشت طلا
ان تنور اشقیا
قوم بیشرم حیا
تا زنیب اشقیا
تا زنیب کربلا
ترک کن جام بلا
ای عزیز تو جدادی
کر صلاح داذ تو سروی
کو نشو اعرش بحجان
ای عزیز تو بجان
ابوالفضل اماد اجل
ابوالفضل سرخ محکم
شمع ایوان پیمبر
ای شفیع روز محشر

بلعم را خدا اسپ
این بلا را بکنم سر
ای امین وحی خالق
جبرئیل ای ... خالق
کفی جبین ... عالم
بدچه آوردی ... حادر

خدا ... امانت
انجوزن ... شوال
جبرئیل امین ... پر و کما
علیه السلام ...
جوابگوید ... جانب ...

تا زینب ... شیم ها
دور کنی از خود بلا را
جبرئیل قربان نات
ابن حسین جانهمانده ابت
طعنه قوم دغا را
خنجر شمر دغا را

سر که قابل نیست جبرئیل   جان که قابل نیست جبرئیل   دادن جان سهل باشد   کر که قابل جان باشد   جان اکر هست قابل دوست   راضیم

اذ جهان با ن بهران ...
ماخرید ایم این ...
سنگ‌ها در شهر باذار
طعنه‌های قوم غدار
دیگران نخل جفا را
دیگران طشت طلا را
ان تنور اشقیا را
پایمال الحشرها را
نعلهای اسبها را
نیزه‌های اشقیا را
قوم بیشرم حیا را
روز و طوفان بلا را
بلکه این آرزو هست
منتهای آرزو هست
بند بند با دوست کردن
دور تیغ با دوست کردن
جان نثار دوست کردن
جان فدای دوست کردن
بر سرم باریچو باران
راضیم اذ تیر پیکان

جبرئیل این ها قضا نیست   جبرئیل این ها بلا نیست   جبرئیل اذ و سخن کو   انچه فیض تو ... بر کو   جوابگوید جبرئیل حضرت سید شهدا ... شنوی است

حلقه کرده دور قبر حسین
ارکی ... حسین
بر رو آر ... آمد
شیعیان ... حسین
تا کی ... حسین
قوم ... حسین
... حسین
بر ... حسین
بعد تنت ... حسین
جبرئیل ... تو
ابن حسین ... تو
کفی حسین ... جنبان حسین
ده آب شاه مظلومان حسین

بعد از آن ای عیسی بالا ...

کرده بروید ...

دور کون اذخود ...

جوابکو ... جبرئیل امین

ملکون کفن ...

در عالم ...

راضیم از گلشن جو ...

راضیم کم دود ... سبز و زار

[illegible] جبرئیل ...

تا بکار بند برمزار ...

راضیم بنده ندا اذ ... آب

چونکه ... یکقطره آب

جان فدای ...

کربلا ...

باسنان ...

نوع دیکر ...

شاه ذا ...

وفرزند کرد و اسیری خواهد ... خدا جان ... عالم ...

در بهای آب جبرئیل ...

این بلاها ...

جان فدای ...

عاشق ...

عاشق ...

عاشق ...

عاشق ...

عاشق ...

عاشق اول ...

راضیم ...

جام ...

تا کشم ...

از دهان ... جام بلا ...

جوابکو ... جبرئیل ...

علیه السلام ...

شهید ای

خوردن جام بلا ...

مرحبا ای ...

مرحبا ای عاشق ...

مرحبا ای عاشق شمشیر ...

مرحبا ای عاشق حق ...

خوردن جام بلا ...

بر لب جام بلا نام تو ...

پیکر تو عاشق ...

ای ... پنهان ...

ای مسیح درد پنهان ...

ای شفیع امت ... مصطفا

ای عزیز ... مصطفا ...

جام ... از بلا

بهر ... جام بلا ...

... جام ...

... کفن ...

... عالم ...

... کربلا ...

... عالم ...

نبی نور [illegible] ...
مصطفی [illegible] خسرو [illegible]
از ازل [illegible] جام بلا
تا که شد سرمست عاشق [illegible] بلا
داد [illegible] شد جام مدام
شد که [illegible] شد کام
بلا [illegible] شد جام مدام
تا که شد عاشق [illegible] شد کام
حور حور العین غلمان جنان
سیر کردند از شه کون و مکان
صف کشیده بهر [illegible] جاودان
سیر کردند از شه کون و مکان
در تمام عشق [illegible] صف صف
صف کشیده صف [illegible]
صف به صف کفتند [illegible]
مرحبا ای عاشق پیکان تیر
مرحبا ای شاه مظلومان حسین
مرحبا ای عاشق تیر سنان

سرکش این جام بلای کربلا — تا شوی کشته تو در کوی بلا — سرکش این جام مدام ای تشنه کام — تا شوی در کربلا لب تشنه کام — سرکش این جام بلای بی نظیر — تا شوی [illegible] تیر

قاسم [illegible]
ماند ای قاسم [illegible]
از علما [illegible]
ماند ای [illegible]
ما بقربان [illegible]
ما بقربان تو [illegible]
عاشقیم ما [illegible]
سرکش این جام بلا [illegible] حسین
عاشقیم ما [illegible]
حوریان [illegible]
سرکش این جام بلا [illegible]
تا شوی کشته تو در جنب فرات
سرکش ای [illegible] آب فرات

سرکش این جام بلا [illegible] — تا شود زینب اسیر و خوار و زار — سرکش این جام بلا [illegible] — تا شود قاسم عروس [illegible] — سرکش این جام بلا از بهر تیر — تا علی اصغر [illegible] پیکان تیر

حسین
زینت عرش [illegible]
دوست [illegible]
تا شوی نام تو [illegible]
سرکش این جام خداوند بلند
[illegible]
کربلا [illegible]
سرو [illegible]
سرکش این جام بلا [illegible]
تا شوی کشته [illegible]
سرکش این جام بلا [illegible]
تا شود زین العابدین [illegible]
سرکش این جام بلا [illegible] کام
تا که [illegible] سکینه [illegible]
سرکش این جام شهادت یا امام
کن شهادت را تو [illegible] قبول
یا حسین ای [illegible] سبط رسول

[illegible]
عاشقم [illegible]
تا شوم [illegible] کربلا [illegible]
[illegible]
تا شوی کشته [illegible]
بکشم سر [illegible] حسین
کفت [illegible]
شد [illegible] حور العین
در عالم [illegible]
حور العین و غلمان جنان
[illegible] حسین [illegible]
غلمان و حور العین [illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible] سید الشهدا
یا حسین [illegible]
کفت [illegible] غلمان جنان
حور حور العین [illegible]
یا حسین [illegible]

کفت [illegible] جام بلا [illegible] — شاه مظلوم [illegible] — [illegible] بر در کاه [illegible] — عرض کرد [illegible] — کفت یا رب [illegible] سبط رسول

[illegible]
[illegible] حسین
مرحبا [illegible]
مرحبا ای عاشق تیر سنان
مرحبا ای شاه مظلومان حسین
مرحبا ای عاشق [illegible]
باز [illegible] غلمان جنان
جام [illegible]
کفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
بکشم [illegible]
جان [illegible] مصطفی
[illegible] جام مدام
تشنه کام [illegible]
تا شوم [illegible] کربلا
بکشم [illegible] این بلا
شرط [illegible] قبول

قاف تا قاف جهان [illegible] تو — دیده [illegible] — ای [illegible] حسین — حوریان قربان [illegible] حسین — بکشیم ما انتظار [illegible]

[illegible]
[illegible]
یا حسین [illegible]
کفت [illegible]
بکشم [illegible]
انتظار [illegible]
بکشم [illegible]
انتظار [illegible]
تا [illegible]
بکشم ما انتظار [illegible]
بکشم [illegible] غلمان جنان
انتظار [illegible]
تا [illegible]
بکشم ما انتظار [illegible]
تا که [illegible] کام

دشت پر غم آه اندیدم
انجه غم بودی شنیدم
ماخریدیم روز نوروز
کربلا الله بین روز
دشت پر غم آه خریدیم
ما بلا ام بس کشیده ام
تو مرا گواه جنان
اها مین بیچ سبحان
این چنین شد روز نوروز
گفت جبرئیل ان روز
شاه مظلوم بسط احل
کو دا او بیاید خداوند
سرزمین کربلا
خاک غم و دشت بلا
کعبه و دریای غفار
کوشوا ... غفار
نو تشدید بن محمد
یا ابلهِ دین محمد
یا ابله دین خسرو دین
شاه مظلوم پاکیزه دین

ده نشانم کربلا   معدن درد بلا   جرعه جام بلا   ده نشانم آشکار   روز عاشورای طوفان   ده نشانم دشت طوفان   ده نشانم کربلا   تا که بینیم آشکار ده

خلعه را با تیر پیکان
تا که بینم قوم نالان
قوم فی تیغ جبار
ده نشانم اشقیا
برسر نی آشکار
ده نشانم عرس بهار
در پر شد زاده اکبر
تاوک بلا ده اصغر
هم بابان با تیر باران
اکبرم با تیر باران
ده نشانم اصغرم را
ده نشانم اکبرم را
دست شد نجاتیم
ده نشانم عابدینم
چشم گریان کو دکانم
ده نشانم دختران
خواهران چشم گریان
یاد ارام تیر باران
ده نشانم خواهرانم
ده نشانم یاورانم

ده نشانم قتل کابرا   تا که بینم کشته ها   ده نشانم پیکرم را   نعش پر خون فی سر را   ده نشانم اسیرها   یا ایها العشق ها   ده نشانم ذو الجناح   ده نشانم اسیرها ده

خواند خالق
بهر جبرئیل باسر شود
خواند خالق رضد ان روز
درکه باب الله
آمد از درگه نماند

طهر از جهان ...
مرتضا علی فرزند ما
بعد حسین بیس
ماترا آب فرات
کربلا اید جام بلا
در عالم ... نماهرای
از جانب ... کاملند
... تو ... خبر
و حرف ... جبرئیل
بالا مین ... سبحان
گفت جبرئیل شاه شهیدان
ما ملک ... ملائکه
ده نشانم تو ... ملائکه
تا که بینم آشکار
سوخت سوز جمله ها
دو نیم طفل بهارم
ده نشانم جمله عالم

برسر نی آشکار
ده نشانم عرس بهار
ده نشانم طفل ...
ده نشانم ... بنش
ده نشانم ... بنش
ده نشانم پاره ... بنش
قوم ... جبار
ده نشانم اشقیا
معدن درد بلا
ده نشانم کربلا
کل خبر ان الله ... نیست
الله ... نیست
ای تو بیا ... غفار
ای جامین ... بنما
بالا مین ... سبحان
گفت چنین ستا سبحان
از کلام ... آتش
کو شد ... از کلامش
بهر جبرئیل باسر شود
خواند خالق رضد ان روز

ده نشانش پیکرش را   نعش پر خون فی سرشرا   ده نشانش یاورانش   در حضور خواهرانش   اکبرش با تیر باران   ده نشانش ... یاران   اصغرش احلق پر خون   ده نشانش جسم ... ده

بر شاه زاده حسین
در عالم ذره ... جبرئیل
شهد ... علیه السلام
جبرئیل ... سید
نشان داد ... کربلا
بالا مین ... جنان
گفت چنین ستا سبحان
تا که بینم ... جاری
ده نشانم ... بخون
تا که بینم ... غلطان بخون
ده نشانش ... غلطان بخون
یا ایها العشق ها
ده نشانش اسیرها
قل یا کرو ... دست
با تن ... سیدا
تا که بینم جان ...
ده نشانش عابدینش
تا که بیند خواهرانش
ده نشانش قتل گاهش

به شاه زاده حسین یک حضرت سبحان   در ان روز الست حکم حضرت سبحان   بیاعزیز خدا ... بیا شفیع کناه کار در صف محشر   عزیز

عزیز فاطمه ای سبط احمد مختار
کل ... کرار
... فغان ... سین
ده نشان ... کربلا ...
ده نشان تو ... کربلا
کوخور ... اشک
ده نشان ... اشک
کو دشت ... از ...
ده نشان ... بخون
کوخور ... کربلا
... کربلا
... فغان
ده

کفت

بعد از دعا شهدا

از دیدن [illegible] جای کربلا

نوحه دیگر در دعا عالم [illegible]

بحضرت سید شهدا

کفتگوی جبرئیل

مثنوی [illegible]

[illegible]

کفت جبرئیل از امام حق پرست   اندر آن روز که بلی روز الست
کفت چنین جبرئیل با سلطان دین   در حرم بنشین امام [illegible]
در میان این شبستان حرم   کربلا [illegible]

کربلا را بین تو با اهل حرم [illegible]

[illegible]

استکیلا را اسیر خواهر بین   دست کیر لشکر کفار بین
جامه [illegible] شد در برش   در [illegible] بکرفته نعش اکبرش
نعش قاسم را نکر در قتلگاه [illegible]

[illegible]

از امام [illegible] آن حق پرست
کفت [illegible] جبرئیل [illegible]

دیده زهرا [illegible] کربلا [illegible] روز عالم [illegible]

حضرت ابا عبد الله الحسین در بر جبرئیل [illegible]

[illegible]

در کلستان [illegible]

والله اعلم بالصواب

شاه مظلومان امام حق پرست   در بر جبرئیل نشست روز الست
در میان آن شبستان حرم   کربلا را دید با اهل حرم
حکم شد کو کربلا آن روز کار   شد ز بهر خسرو دین [illegible]

[illegible]

پادشاهی دید در زیر [illegible]   مضطر و خون [illegible] تشنه کام
اهلبیت دید در خیمه [illegible]   در حرم خیمه [illegible] تشنه [illegible]
دیده [illegible] دختر چون آفتاب [illegible]

[illegible]

بیشتر ز اهل حرم من تشنه تر
کل خزان لاله خزان در جگر آب
بهر کلها و جهان تشنه آب
دید سلطان انکه طفل خوار
چشم گریان بالوی یا قمر خوار
کوشلار ایشیند تمام من اتمام
کفتکو ها بکید ان تشنه کام
اینچنین کوید بعرض تشنه کام
شاه مظلومان امام تشنه کام
از نجیب بر زنم یا امام
بسته انداز نهر بی من تشنه کام
فتح و فیج خید درد لعبه چنین
دوز و بر نالکان بهر یکین

من هم ای جان بپرهیزم کباب   میل هم جان من ز بهر قطره آب   روز نو عشم خود از بهر آب   گوی عشقت بگیر تو فکر آب   دیده چین ان سید نوان پرست

در بر جبریل چون رود الست
دیده از دفتر سی سال ماه رو
[illegible]
کفتکو ها بکند با ماه رو
کوشلار تا نشنوم جوش تمام
تا چه کوید از ان سید تشنه کام
کوشلار ایشیند بعرض عابد تمام
اینچنین کوید به بید از تشنه کام
ای جهان تلخ از آن کی کی عدو
[illegible]
بیشتر ز اهل حرم من تشنه ام
[illegible]
ای تو سقای شهید تشنه کام
[illegible]
از عطش [illegible] کباب
فکر آب [illegible]

سخت میسوزد درین روز آفتاب   روغن جان بهر سن آور تو آب   کوشلار ایشید که سد فرمود جواب   دید بکرفت شلک از بهر آب

شد سوار توسن خوش رفتار
[illegible]
کرد رو از لشکران کینه دار
[illegible]
نکر از سم سمند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کفتکو ها کرد از دریای آب
[illegible]
[illegible]
اینچنین بند [illegible]
کوشلار [illegible]
در بر جبریل چون رود الست
کوشلار ایشیند [illegible]
شمع دنیا [illegible]
ای تو در دریا [illegible]

ای شه والا تو شیرین ای شاه
او بنالد جهر تو خبر از حال شاه
در بر آب ای شیرین تر تشنه شاه
تشنه تر از شاه دین سقای شاه
کوبیا شام تو رای [illegible] شاه
من مشوم سیر [illegible] تشنه شاه
کوبیا شامه تو را سقای شاه
[illegible]
کوبیا شام تو رای [illegible] شاه
اهل بیت شاه [illegible] شاه
[illegible]
شاه تشنه [illegible] شاه
کو بلا در باد [illegible]
او بیابان [illegible]
[illegible]
[illegible]

کوبیا شام تو رای آب پاک   تشنه کل عاطر زمین تو خاک   کوبیا شام تو رای محترم   تشنه دیم خیمه اهل حرم   ای تو شیرین تر ز کوثر سلسبیل

بهتر از جیحون آب [illegible]
[illegible]
دیگر از بهر حرم یا شاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تشنه تر ز اهل حرم ان بیشتر
[illegible]
تا نه نوشد [illegible] تشنه کام
[illegible] سقای شاه
[illegible]
کرد رو از خیمه اهل حرم
[illegible]
[illegible]

کور سد این آب شاه تشنه کام

کوشلار ایشید که یکو یند چنین   با سپاه سنگدل اعدای دین   تیر انداز ان بیند از بید تیر   تا شود این نوجوان در خون تیر   خون ما ریزد شده تشنه کام

کور سد این آب به دست لشکرش
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

میراند توسن تا لب دریا رسید   دید بر سقا علما برشید   شد پیاده در لب دریای آب   دیده دوست نو بویله بر دوزین

ای فسوقلی سیاه تشنه کام   کوجوابی از شدت تشنه کام   ای جراحانا نیکو فی جواب   کوجوابم کوجوابم کوجواب   طایر فی بیرا برکو جواب   ای سه تا یا نه مرا برکو جواب

دیده اعاشق مهر بیم خورد   برتن خود جلد غم می درد   زخروس مت کاذ اجنین   کشد اما تا او جو بکو یده سخن   کشد او بشینک کر یکو یده لام   تشنه کام تشنه کام تشنه کام

کوشد او بشنید گفت چشم پر آب   ای چرخ عمر زاده جان از بهر آب   یکدم ای جانا بشنو حرف عروس   کو دشن ای چرخ پیر آبنوس   کر روی کر بشنوی حرف عروس

اذ نجه شناعا درم اذ بهرام آب

اگر ای بخت

شاه خوبان است

ای بهرام

اذ دیده

ای تو دریا

[illegible]

نوجوانی گفت حسن سلطاندین بار [illegible] در جواب نوخط سیمین عذار در جواب نوجوان پاکدین گوشه ابروی [illegible] در جواب نوخط صاحب کمال تا چو [illegible] صاحب جمال

[illegible]

نام تو بابی [illegible] ذی بیسر نعره تاج شهادت چون بسر جمله عشق [illegible] در همین ساعت [illegible] گر گدا [illegible]

[illegible]

شاهجوان

[illegible]

گردی

کورهی پیروزه خیمه‌ای تو سیر آید استقبال تو شیر [illegible] ای عزیز خسرو [illegible] شیر [illegible]

[illegible]

تبسم [illegible] میتوی [illegible] عریان سوار روبرو خیمه نشین ماه [illegible] کن نوازش [illegible] کن حلال [illegible]

[illegible]

کوشد اداز کاشکهای خود تا چو میکوید جواب خواهران کوشد لا استیند کلام تشنه کام اینچنین بگفت با حسرت تشنه کام ای شاه ما خواهران تشنه کام

کوشد اداز حرم ماه آسمان در بر جبریل بخبر آسمان کفت چنین شهزاده با العدا حزین نوجوان حضرت سلطان دین ای شاه ما و مبشر ما حیا

سبل

شاه مظلومان امام حق پرست در بر جبریل در روز الست کوشد اد بشنید کلام شاه را گفتگوی حضرت سلطان را گفت جوان ایم بیاد ای نور عین گفت جو آتش بیا شاه عالمین

شد بخوبود یکسان آمد تمام در برابر نوجوان تشنه کام شاه خوبان خسرو نیوان پرست در بر جبریل در روز الست دید کروه بج آمد دو جوان

دید

کشته شد از تیغ بیرحم کین
نوجوان حضرت سلطان دین

حرز بر جبریل دید روز الست
شاه مظلومان امام حق پرست

تا شنید این نوجوان از حرف تیر
تیراندازان ز بنیاد دلیر

تیر اندازید از این نوجوان
مرتکب گردید از لشکر تمام

کام ... گشته شد دهقان سپاه
سیل ... ز خون سپاه

هر طرف ... نوجوان
... ز پا ... تا جان آب

دید شهنشاه آمد از خیمه برون / رفت پس وقت جوان غرق خون / دید بنشسته بر ... نوجوان / گفت ... کرد باز ... جوان / گوش داد بشنید که گوید چنین

منتظر

کو بیا ... ماه زمین آسمان
گفت ... جوان ... با فغان

در جواب ... شاه ... کام
گو جواب ... نوجوان

هیچ ... سال ... جواب
تا که ... بهر شان جان او

منتظر ... بهر ...
ملایک ... خواهرت

علیها ... خواهران ملامت
رفت آب ... کاکان

ای عزیز ... کاکان
یکدم خاک ... غم تو بر سرم

تو ز دیده رفتی آخر از برم
از جوان ... شد این چنین

منتظر دیگر بنا شد بهر آب / کشته شد لب تشنه ... آب / ای ... جان تو ببند چشم ترم / بالش خونین بگیر زیر سرم / گفت ... با شاه ... نوجوان

آمدند تا از در

به غیر ... شاه ... ناخشند
... چون ناخشند

حرز بر جبریل دید روز الست
با ز ... امام حق پرست

دربان ... اعلای چنین
مانند ... سلطان دین

گشته ... دنیا جوان
جملگی ... جوان

داد ... نوجوانان سلام
از ... شاه ... تمام

جمله با تاج ... آمدند
نوجوانان شهنشاه آمدند

حرز بر جبریل دید روز الست
با ز ... امام حق پرست

گفت چنین از ... نوجوان
این ... از نوجوان

حرز بر جبریل دید روز الست
شاه مظلوم ... پرست

کرد ... ماه بلند آسمان

نوجوانان ... از خون
میجوزد

بار ... خیمه برون
خوار ... از ماه ... حرام

زند ... حرام
تا ... آمدند

جمله ... آمدند
کن ... از ... سیاه

آی از خیمه برون ای ... سیاه
لشکر ... از خدا

از شهنشاه ... خدا
با شهنشاه ... از ... دین

گوش ... که گوید چنین
از گروه ... اعدای دین

... شاهنشاه دین
خیمه ... تشنه کام

آمدند تا از در ... تمام

بخت ... ای گیسو پریشان / می چکد خون بر زمین از موی شان / تا به کی در خیمه راحت می کنی / ای شهنشاه استراحت می کنی / یا بیا از خیمه بیرون جنگ کن
یا که بیعت با یزید شوم کن

حرز بر جبریل دید روز الست
شاه مظلومان امام حق پرست

... چون ...
چاره ... بشنوند

کشتیم ... طوفان ...
... عالم ...

مانند ... کام
نوجوان ... تمام

از ... پیغمبر
گفت ... من

از ... برغم کشید
خسرو دین ... دید

... تمام خیمه ها
تیراندازان ... از خیمه ها

آن سپاه ... اعدای دین
گفت ... لشکر به شاهنشاه دین

هم به دنبالش ... بلند / از شهنشاه ز بر خرگاه بلند / گوش داد بشنید که گوید چنین / با گروه تشنه کامان حزین / ای شهان کربلا در ...

... خواهر ...
... بر ... آمدند

... آمدند
حرز بر جبریل ... الست

شاه خوبان ... پرست
باز ...

... محمل ...
... آمدند

... در کربلا

نوجوانان ... از ...
بع

ان شهنشاه غریب با جلال
کفت جواب آن خواهر با کمال
کفت خواهر اینقدر مکن ملال
کفت خواهر کن ز لطف خود حلال
کفتکا کو ما خواهر آوری
شد سوار اسب کوه پیکری
دیکری بکرفت باز و ملهٔ
خواهری بکرفت رکاب و شاه را
ایستاد در پیش شاهنشاه دین
رفت دیکر از خواهران حزین
دوست خود را دادم رابیار
کفت ای بیدار خواهران اشکبار

تو حلالم کن حقوق خواهری رفت از تو تو ما خواهر آوری کفت خواهرش تو را کردم حلال ای شهنشاه غریب با کمال کفت عین خواهر به شاهنشاه دین

کوش کرد از خود حضرت سلطان دین
دید بیتم بیکس و الرمش را
دید حضرت از برای خود جز را
برنالد اشک ما کوه تماشا
مجرور دیده بر تو سر بریده و اوار
محضرت بکرفت دست و شاه
مانع است از رفتن میدان شاه
کوه تماشا دید سینهٔ اکبر
از در خیمه ما خواهر
لشکر اعدا از دل چون طبل جنگ
دید شهنشاه رفت سیدان بی درنگ
محرمشد این خبر فاطمه ذو الست
شاه مظلومان امام حق پرست
رفت سید ان اعدا دین
کوش شد از نا شیعه قوم وفا

شاه مظلومان امام حق پرست در بر جبریل دیده ذو الست دید حضرت سلطان دین کفتکو یکجا با شاه دین
تاج آید به شاه تشنه

عذر بنا داری شده در دید از وطن
یا بر بر یا حسین جامه زن
کفت خواهر کم از غم تو بیسی
کفت جانم آری تاج نمی
هر شد صد بابا هم
کفت نیزد آری آی عم
بکم خلد ... من رسفر
کفت بیاو ... بابا بر
کفت جواب نور ... غریب
کفت ... ای شهنشاه غریب
کفت نیز ... بابا سفر
کفت سر ... بر
کفت شهنشاه ... بابا سفر
بابا
کفت بکا بابا حسین را بر
این چنین کو دید بر شد آن دخت شاه
کوش شد او بشنید کلام دخت شاه
کوفته

کفقن نبشن عذر
۹

کفت نیست عذری عزیز بده
دیزواری بی حسین جانا سفر
کفت بیدی جان مرج آید بر سر
کوجوابم عمرو آید بر سر
کفت بابا با تو از این سفر
بابود کشته بنا بید از سفر
کفت چه کشته شوی ای نور عین
کوجواب از من تو شاه عالمین
کفت شوم کشته تیغ آبدار
دیکر از بر سنان نیزه دار
کفت اعدا بر برای ... نفس
تا ... بر جسم تو پیکان تیر
کفت ... تو در دریای غم
عجب بابت تشنه در میدان
کفت بمیرد ... جان پدر
تحفه دیکر شوی تو ز پدر
تحفه دیکر شوی تو خوار
بیتوی بر او فرزندان سوار
کفت

کفت شهنشاه خواهر بکلم بیا با حیله خواهر مضطر بیا خواهر اهرو بیا بید رپیم در خیمه چون برید این دختر خواهرش عمر دو بایلد در پیش مو برید نه
راند

راند تو سن کو ردم نو سیاه
بعد لواء شاه حی سیاه
نالد از عمل حرم کو دید بلند
شاد سلطان بنی سر و بلند
کوش شد از سلطان از حرم بلند
شاه مظلومان شد با الابلند
کوش شد از بی‌کس ... چنین
کس نیاید چون ... از چنین
کودکی ز ... کو عشق
ماه بر او د دعقان العطش
جمع کردن آب ... او
قحط آب است اندرین ... ما
شاه مظلومان شنید ... را
باز آسد در ... خر کاه
کفت بیاید اصحاب ... تشنه کام
در بر من خسرو ... تشنه کام
باد

باز فرمود نه بیار به شیر خواره باز فرمود نه دا عطش مال از ش از تشنه کی داد عطش کو چو میدان صغیر کرده غش مجی نید بر سر او هست نید نه حد کو باز فرمود چو غوغا هست دیکر

در بر من شاه مظلومان خواه
شاه مظلومان امام حق پرست
در بر جبریل دید روز الست
این سخن چون ... عابدین
بعد دیده کریه ... بشنید
دید ... آورد ... شیر خواره
داد آن کودک ... شیر خواره
کفت بکیر از من ... کت
این ببر در ... کت جاه
کو قاذ این قوم ... دید
بکیا ... دید
شاه بکرفت ... از ماه
برد نزد قوم بکفت ... حق
شاه مظلوم

آمد با لشکری از جوار
من بیمار ... [illegible]
از جهان کرده ... وطن
دو دو الف تا سه روز تشنه بیهوش
اکبر و عون و قاسم و فضلان
ای شقاوت‌پیشه‌ها بی‌وفایان چنین
قطره آبی دهید از بهر خدای
گفت با قوم ای شقاوتمندها
در حضور خرم بزرگان ... آب
دید ... آن شهریار ...
در بر جبرئیل دید روز الست
شاه مظلوم بیکس ... بی‌دست

اهل بیتم صغار از کبار　　عمر آوردم حرم ... دیار　　منزل مهمان بدل باید جز آب　　روی مهمان ... نهر آب　　بی‌وفایی‌ها کار اول کرده‌اید　　آب

این چنین ... [illegible]
کرکس ... نام ...
قطره‌ای ... آب دهید ...
هست اینجا ... [illegible]
الله ... [illegible]
اهل بیتم از عطش ... کباب
در کنار دریای شیرین تشنه کام
بر لبان ... تمام
در جسد ... حضورات ... کام
لشکرم ... یک ... تمام
میزبان ... آب مهمان ضعیف غش
میزبان سیراب مهمان العطش
آب شیرین ... مهمان ...

لیکن این طفل بیگناه است بیکس　　قطره آبی دهید از بهر کید　　قطره آبش دهید بهر ثواب　　عذر نیارید در دریای آب　　صالحی از آن سپاه کیست دار

... [illegible]
بهر این طفل ... [illegible]
اهل بیت از عطش ... کباب
ای شهنشاه ... [illegible]
از شنیدن ... سلطان دین
گوش داد این بشنید ... چنین
گوش داد ... [illegible]
دید ... سلطان دین
گفت حضور خسرو خاتمان
دید کان ... ابتر کمان
در بر جبرئیل دید روز الست
شاه مظلومان امام حق‌پرست
با کمال ... حضور شهریار

چشم ... [illegible]
باز دید ... طفل ...
قد ... [illegible]
خود ... [illegible]
قد سیان ... [illegible]
قوه ... [illegible]
قد سیان دیدند ... [illegible]
رفت ... [illegible]
قد سیان دیدند ... [illegible]
قد سیان کردند ... [illegible]
آن ... طفل ... [illegible]
بهر طفل ... [illegible]
گفت ... [illegible]
در حضور ... [illegible]
من کنم ... سلطان دین
میل ... [illegible]
تا بسوزد ... [illegible]

در حضور خسرو ... باز　　چشم ... باد　　کو ... حضور شهریار　　رفت ... شیر خوار　　خور ... بیا آمدی

جمله ... [illegible]
دید ... [illegible]
... [illegible]
در بر جبرئیل دید روز الست
باز از دیده امام حق‌پرست
... [illegible]
از ... [illegible]
کو ... [illegible]
... [illegible]
تا ... [illegible]
تا ... [illegible]
گفت ... [illegible]
بر ... [illegible]
دید شهنشاه خون طفل ... [illegible]
در بر جبرئیل دید روز الست
باز داد دیده امام حق‌پرست

دید لعین ... دل سیاه　　گفت ... سیاه　　گوش داد بشنید که میگوید چنین　　تیر انداز دید به شاهنشاه دین　　تیر انداز آن ... تیر

... [illegible]
... [illegible]
در بر جبرئیل ... روز الست
گوش داد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
دید تا ... سیاه
تیر ... [illegible]
دید ... سلطان ...
تا ... [illegible]
تیر انداز دید از ماه ... تیر
... [illegible]
تا شود ... تیر

گوش شد صلا دشت کیکاچان تمام

جنگ کردند اول دشتده ...

[illegible]

آمدن بهادر جبانه

جانب زعفر جنی از درویش

التحریر جبریل امین

[illegible]

حاضر بودن ... منصور ملك ... ابو الحسن ابن علی

رفتن جعفر و آمدن منصور ملك

متوكل آفتاب به يارى

حاضر ديدن

كونا ابن ... [illegible]

ديگر آن ياران ... [illegible]

نيستم ... [illegible]

كوهو ... [illegible]

ديگر ... [illegible]

جمله با ... [illegible]

آمدند ياران ... [illegible]

جمله با ... شهر يارى

شاه مظفر ... [illegible]

دست ... [illegible]

صفت ... [illegible]

شاه ... [illegible]

اين چنين ... [illegible]

اسلام اى ... [illegible]

اى عزيز ... سبحان ... اسلام

كوشوا ... [illegible]

ادن ... [illegible]

ابن ... [illegible]

... [illegible]

نا ... العالمين

آمدم ... رب العالمين

شاه ... [illegible]

گفت منصور ملك ... [illegible]

اى تو منصور ...

رفتن منصور ملك و آمدن

بعد از ... [illegible]

جبريل ... [illegible]

و ديگر ... [illegible]

اى ... منصور ملك ... آفتاب

ديگر ... [illegible]

حضرت ... [illegible]

شكوت ... آفتاب

سير كرد ... [illegible]

رفته باران جان ... [illegible]

بكنم خاك ... خوبان ...

شاه ... [illegible]

دست ... [illegible]

جمله ... [illegible]

ای ... [illegible]

جمله

دیگر اذ آمدنه بود ... شاه

نزد آن خیل ملایک شاه

در بر جبریل ... روز الست

شاه ... السلام ...

جبرئیل پیغمبر را

علیه السلام ودیده حسین

جناب سید الشهدای

چهار هزار پیغمبر ... دیدند

کوکبات و آمدن ...

زبان ملائکهان ... ماه

در زمین ... ماه تاب

جمله بر کردید ... باصد شتاب

کرچه هست این لشکر اذ قتلم رضا

نیستم راضی من اذ قتل سپاه

جمله باشیرهای آبدار   نیستان شد در حضور شهریار   اذ شده کون مکان کردند سلام   شاه بشنید در جبرئیل سلام   اسلام ای شاه تشنه کام   ای همه ... تشنه کام

اسلام ای ...

اسلام ای ...

یکصد بیست چار ... پیغمبران

آمده با ... پیغمبران

عرض ... شاه انبیا

عرض ای سلطان شاه اولیا

جمله با تیغ ... آمدیم

با ... آمدیم

با ... ماتم

آمدیم ... تشنه کام

ما تمام انبیا ... پرست

آمدیم امداد ...

ما تمام انبیا ...

آمدیم امداد شاه ...

ای شهنشاه ...

اهلبیت اذ عطش ...

آتشین ... حیا

بسته اند اذ ... شاه ... ها

این سپه سیراب بحر ... آب   اهلبیت تو در بحر اکباب   این سپه سیراب اذ دریای ...   تو شهنشاه دشت ...   اذ دهان تو شده ... خون

دود

ای شهنشاه سید ... پرست

اذ نده اذ انبیای حق پرست

بر کشان این تیغ های آبدار

بهر قتل لشکر ...

شد ...

لشکر این قوم ...

زنده ... سپاه

اذ نده ...

ما ...

اذ نده ...

در جواب انبیای حق پرست

کفت شهنشاه ...

ای شماها انبیای ... خدا

... حکم خدا

یاد ...

نیستم ...

ای شما پیغمبران نامدار

نیستم ... کار

یاد

یا اوران

یاورانم جمله رفتند در جنان

در بر حوران غلمان جنان

لشکر آسوده در باغ بهشت

من ... ذشت

من هم اذ دنبال ایشان میروم

با ... میروم

ای شماها انبیای حق پرست

من شهنشاه ...

... ونه

من ... خداوند کریم

من پنا ... الرحیم

جمله بر کردید ...

کردیدها ...

زبان پیغمبران و آمدن ...

کالبد ... حسین ...

بخلق آمدن ...

این مصیبت جان سوز ...

باذ اذ دیدن حسین شاه تشنه نمود پرست   در بر جبریل دران روزی که بد روز الست   دید ... جا الفت بر در شاه   دیکری ... بشاه

خود ... در سر ... حشم ...

نیستان ... قوم ...

... تا سید ... حیات

... برادر ...

می شنیدم کودکی میکفت بابا جان سوختم اذ تشنگی   ای بابا جان فکر آبی کن که والله سوختم اذ تشنگی   می شنیدم خواهری میکفت برادر جان کباب ... کباب

فکر آبی کن ذ بهر خواهران ...

شد خزان کلهای ...

فکر آبی کن ذ بهر ...

کلخزان ...

فکر آبی ...

می شنیدم ...

...

کفت شهنشاه ...

گفت شهنشاه از کجا خواهم بردم آب از بهر بابت
خاک الارض ما خواهم دهد این شام پر غم صبر تان
ای عدو خواهم خانه اخ برادر بهر ماتم این شام غم
کشتم افتاده از جور فلک خواهم من کردم ستم
از برای تو اعداها وی من از درد دل بی سر
بسته اند بابم زین الاجند خنجر تو خواهم جگر
این همه لشکر کل خواهم هستی بهر جبر یاری
دستم از چاره دیگر کوتاه شده جان برادر بهر جبر
ای

ای شهنشاه دوش کردم یک سوالی از یکی اعدای دین — اینچو شاهی تشنه لب در این بیابان آمده در این زمین

نوع دیگر بیت اشعارات مصیبت و حدیث عالم ذر

ای شهنشاه بیابان
ای امیر قوم عدوان
گفت بسوی آیم آن بد اختر
ستمگر ملعون کافر
گفت چنین آن نهنگ کافر
نام آن حرم خونخوار
این شهنشاه یکتا هست
این یکی از خونبهاست
تشنه لب جبر آب است
از عطش این شده کباب است
این شهنشاه عرش بالش
ناحق تشنه لب بالش
کشته است رحمت عالم
بالکه بهر مردم عالم
خیمه نشین

خیمه‌اش نو بیک آب است — اهل بیتش همه کباب است — حکم از مالک کین — داده سر امام دین — آب شیرین روی سلطان — ما کرده بیوفایان — بستیم

بستیم در این بیابان
وای بر ما بیوفایان
لعن حق بر ما لعینان
ای ... رومیهمان
این شهنشاه نوجوانان
گناه ما سیاه هست
باز گفت آن مرد کافر
... آن بد اختر
وای بر احوال ما ها
... ما ها
از جفای بیوفایان
گل خزان شد در بیابان
بوستان ساخته گل
از عطش نالند بلبل
باغ شاه شهنشاه ...
شد خزان در این بیابان
سرو شمشاد صنوبر
شد قلم از تیغ کافر
باز گفت

باز گفت مرد کافر
اینچنین مرد بد اختر
جد این شد پادشاه بود
پادشاه انبیا بود
بابای این شد پادشاه بود
پادشاه اولیا بود
... سلطان بقا شاه
ما از این فعل ...
... آن ...
ماتم کردیم از این شاه
ما جفا کردیم از این شاه
ما پشیمانیم از این کار
ما ندانیم از این کار
وای بر ما بیوفایان
وای بر ظلم نالان
ای شهنشاه بیابان
من غریب چشم گریان
این مصیبت را شنیدم
جامه بر تن من دریدم
از سر شب

از سر شب تا سحرگاه — ما کشیدیم دم بدم آه — شب سحر شد ای شهنشاه — عالم اندوه با آه — من ز دنیا فی عدوان — این سید این قوم نالان — ظرف گل کدائی — بهر شاه بی نوائی که

کرده ام ... از آب
بهر گلهای ... آب
زیر خاک ... بی فغان
کن قبول ای شاه خوبان
شد ... از خیمه هابت
تا نبوشد ... هابت
بهر گلهای ... آب
کن قبول ... آب
شد ز دنیا ... عدوان
کن قبول از جم ...
بلبلان باغ رضوان
... در این بیابان
کن قبول شاها از این ...
بهر بلبل ...
شو ... خیمه هابت
دور ... خیمه هابت
روز ... سوزند ...
... بیسم
شد ... آب است
این بیابان ... است
خ

من ز دنیا ... — بهر تو سلطان ... — ظرف گل کدائی — بهر تو چون ... نوائی — کرده ام ... از آب — کن قبول شاها از این آب — دور ... از خیمه هابت ای

ای ... جان ...
گل ... خزان است
گریه ... خزان است
کن قبول ... خوبان
بهر ...
ای شهنشاه بیابان
کن قبول از جم ...
... بدم ...
شد ... از ... خواب
... بلبلان را
گریه ... را
از سر شب تا سحرگاه
... ای شهنشاه
... دیدم
روز ... سوزند ... دیدم
روز ... بیسم

کی قبول ای شه دوایم
از غمت شاه علی کبابم
دست خضر آب نرسی
کی قبول شد آب زیر ز
نکه دارم ذوالجنابی
هجران خیمه ها ابید
کی قبول این ظفر آبی
ای شهنشاه کی تو آبی
کی قبول ای شاه دو بلی
شد دو نیمه انی جاه ماه
کی قبول ای شاه خوبان
درین مرغ قلعت بیضان
ای خیمه جان ماند ابت
آب آدم من برابت
بعد از وای شاه خوبان
سوخت قسیم بعد سلطان

از غمت شد محرم سر
میکنم خاک عزا سر
من غریب بی نوایم
من بلکای شهیدانم
من صحب خاندانم
ملک کوی خاندانم
من بکای خاک دوستانم
متوسل ذو بنانم

کوشنداد
از عزیز تحت سبحان
درد بر جبریل سبحان
کوشد اد شد از کلش
گفت شهنشاه چو نخوش
در بر جبریل امین
بیرون دو شنیدن در عالم
شد گفتگوی خوش
در وقت شنید دن
جوابگوی بلا حین برد
ای کی تن شاه عالم تو تنخوش
کن قبول از درد دریش
درد تنهای او دوستانم
مردم کابل مستانم
ملک کوی شهریارم
من غریب این دیارم

کوشداد شنید ان روز
گفتگوی شد سرور
بالا شاه شد کامان
خسرو لب شد کامان
گفت جواب درد درویش
ای ندام هیچ نیشوتش
ای تو

تن کشته شد یادم
در حضور خواهرانم
تشکرم شد نیز بابان
از دستان نیز تیرزان
در حضور کشته این قوم
یادم از اهل این قوم
آه این روز خزان
سلطان ز آب خزان
از عطش کل عالم کباب
آه آه این کشته کماند
صدای گفت شد نیز شکر
اینک گفت شد با تو شکر
صدای گفت شد بیوفایان
اینک گفت شد خود نالان
تو مرا این شد دیدی
ای تو خدمت عالم شدی

کف جو دو نیم خم کرد
در چو آب شاه خوبان
رو تو در کامشاه اندوخوش
ای تو برکو دو ملک خوش
سیل آب کین نمر
در گفت و دست تو نیکر
من نیز حاج آبی
کو تو من بیکر تو آبی
جمله اهل عالم بکف
آب این نهر مطهر
در بحر این فنیدن
من از تو شاهم آب غرب
بعد قتل ماه زیبان
بعد قتل فرزندان
من زنم خاج آبی
ای تو بی تو تشکر تو آبی
تو مرا این شد دیدی
ای تو خدمت عالم شدی

شه فغان کرده رفتم
از غم تو شاه بی یار
رفته درویش از بر شاه
دور شد از جلقتون
رفت خلق لشکر کاه بیرون
سر نهاد آنه بی آب
کاه مرغ دو دست سر

غم اندوه رفتم
میکنم ناتوان بکوه سار
میکنم خاک عزا سر
خود غم خون بر غم شاه
تلف محزون چشم پر خون
تلف پر خون چشم پر خونه
لعن کرد از بیوفایان
کاه میکرد خاک بر سر

شد بر او بی باغان آن او
دید بلا بر حضرت شاه
در بر جبریل درود الست
باد از دو بلا شد نوبت
بیان نوح و الله اعلم
نام حسین حسین در چمن
در درود الست ملکوت
از جبریل این برجبریل
ونستاخی بکر نسوان کودن
خونش و تنت نشکفته بکه
اهل حرم را با حسین و دیدن سکینه ابا الامام
در عالم خونش از صحرای کربلا و شنیدن که مکتب سر شام آب
دیدن جناب سکینه شهدا در بر جبریل

اهلبیت ابلا دو شد دید
جمله را با نالها آمدید
دید سر ساله دختری چون آفتاب
مانع است از غم آن شهدان جناب
روی مسام شاه شد بود
سکه را حضرت سلطان بود گف

تا رسید [illegible] کامکار کشته ماند
ماند ز نوس خسرو آن کشته
از جبریل شان تو دن [illegible]
بالا شد اهل حرم را کو [illegible]
در بر جبریل درود الست
باد از دو بلا شد نوبت
[illegible] ز غم [illegible]
گفت تو اعلا اذ دخترت
ابتدا دید آمدم ای شمع
گفت شهنشاه تو بودم آب آوردم
کجا تو لم ای تو با خواهری
گفت زینب کو [illegible]
گفت بودم جان بود از بهر آب
گفت کجا شد بی بی باشتاب

بجواب

... خسرو ... سلطان ...

شاه مظلوم ... شهیدان ...

کرد تا شاه بر شهیدان ...

خسرو ... سلطان ...

کرد تا شاه ...

سید العارفین ...

کرد نقلم خسرو ...

باد لا فخور در امام ...

کرد نقلم شد ...

از کلامش ...

شاه مظلوم سید ...

در بر جبریل ...

گوش داد و شنید کلام شاه را

گفتگوی حضرت سلطان را

گفت چنین سلطان شاه ...

باشهیدانی که بودند ...

[illegible]

خورد بر ... شهید ...

زنده کردید ...

جمله کردند از شهیدان سلام

شاه بشنید ...

جمله یکبار ... کردند ...

از غریب خون جگر ...

از ده بار دیگر ... شهید

تا شدیم ما در رکاب تو شهید

باسیاه ... [illegible]

حضرت سلطان

[illegible]

گوش داد و شنید ... سلطان ...

با سپاه ...

گوش داد ... سلطان ...

[illegible]

شاه ...

[illegible]

پادشاه عالم [illegible]

بعد آبا و اجدادن تیغ [illegible]

لشکر [illegible] شاه عالم [illegible]

[illegible] سلطان شاه عالم [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

گفت [illegible] پادشاه

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

این چنین گوید [illegible]

مرحبا ای [illegible]

[illegible] شاه عالم [illegible]

انکیا الله اخیت ان شهرلرین

انکیا الله اخیت ان [illegible] کام

ده صرام [illegible] کام

حلقه شد [illegible]

گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

دید حرم شاه خوبان خوار شد   دست کین لشکر کفار شد   دید جوان لاله ... خوار شد   شه سوار ناقه بیداد وار   سلها ... دید از دنبال او   تا ذبانه ... برود ...

[illegible]

در حضور اهل بیت خوار آخر   بر سر نی کوچه سرا ... آخر   اهل بیت مضطر و محزون خوار   قوم ... الشکوان کینه دار   بر سوار ناقه بیداد وار   اهل بیت شاه گرد سوار

[illegible]

جواب گوید جبرائیل بجناب سید شهدا علیه السلام در عالم ذر و شناختن خیل شهدا و اسرای و ... خویش را در بر جبرئیل و ... جبرئیل و دیده ...

گفت جبرئیل ...

[illegible]

غزل

باذ اذ تو بر جنین جان
شهسوار ... میدان
این سوار ... تو سلطان
روز عاشورای طوفان
باذ اذ تو بر ... پیکان
حلقه کو بید پیکان
در تو برد و میدان
حرف پیکانان ... سوز

میشوی شد حرف پیکان   باتو شد برد و میدان   کوش ... بحا   اسپکل یاسین طاها   این چنین کوید پیکان   روز عاشورای طوفان   باتو شد برد و میدان

کف تو برد و میدان   حکم ده داذ حج لشکر   تیر انداذ ذید شاها   باز اذ تو بیر لشکر   کوفی اذ پیکان ... سیه ام

سینه شد ... سوذ   شر کشند پیکان اذ تو   لشکر ... کافر   اذ کل یاسین طاها   لشکر بشر کافر

باذ اذ تو بر جنین جان
شهسوار ... میدان

کوده است ... اذ آب   بنکر اذ دستش تو شد آب   این سوار ... تو سلطان   روز عاشورای طوفان   بعد قتل حج یاران   بعد قتل جان نثاران

آب ... ذیر است
کوید اذ تو ... سوذ
... میدان

بهر کلهای ... آب   ذیر خرقه هست پنهان   شد رسا ناذ خیمه ها ...   تا بنوشند ...   در جواب ... درویش   ای ... هالتیم   نیم

کوده ام طرفی ... اذ آب   کن قبول ای شاه ...   ای جهان ها ندایت   کو دکان ...   این چنین کوفی ...   تو ... دیدی

باذ اذ تو بر جنین جاه
شهسوار ... میدان
کودن کج ...
این سوار ... تو سلطان
روز عاشورای طوفان

غم ... کشاده   ... تکیه تو سلطان   یکی ... جهان بان   یکی ... اند   این چنین ... ستکر   بالحاح ... سیم   تخو ... یاران   کس

قلب اذ غم ... آید   بر سنان ... کریان   در که ستار سجان   تو ... محل   کوفی اذ ... تهار   یا شاه ...   ... بیا یان

ای ... طوفان

ای اسلام غنیخواران
ای اسلام قوم نالان
زغضب جنت خیر شاه
آمده یا بوس تو شاه
بالله شاه جنانم
حضرتی اولدی ستانم
نصرت شد القب شیرانش
نصرت شد صف صفت وطنش
اذ نده شاها یا جعفر
سر تعلی او تو جعفر
اذ نده شاها یا انکر
نالنده جنگی پر انکر
درجوا ابتر کوی تنها
ابکل یاسین طاها
ای تو وجه ها الکبری
کرم واز اجر سیدی
روتو

با اذ نده غیب یا حضرت جان
یکسر اوزی بر ابر سلطان
این سواکبر و ملت سلطان
سر فغان اشوار ای طوفان
بعد قتل جاه نشانان
بعد قتل جمع یا ایلاب
تنوع نصر خواص
اندرین فوج خرخواه
ابنیا با تیغ بران
جلیا با شیر بران
یاری تو شاه دین ملا
ابنیا آید بیکباه
درحضوری ابنیاها
ابکل یاسین طاها
بین تو صف صفت درحضوری
سیناه دنده بربوس
دستکیری تیغ بران
بین تو شد شیر بران
اذ زجنک خدا اعنده هر کرد
اذ تو شاها یا سر سود
این

اندر این جنت سیلان
مهر وافغان شاها
یا فغان شاها ... سه
این را اذ ده تو شهنشاه
حافظ کرم سر حریق
ز تو غضب سر اوجی

ای اسلام غم خور دین
ای اسلام قوم بیسدین
ای حضرت جان کافلان
ای حضرت قربان نایب
ابنیا قربان خلداوند
یا فرستاده خلداوند
یاری تو سبط احمد
اذ نده داد از ابنیاها
ابکل یاسین طاها
نالیتم تشنیه حاله
قوم بیشرم حیاله
خون این لشکر بر تو ریز
بر تو مین ای شاه بر تو ریز
ما تیقل آه برم دو شمن
ذنده نکله ... یکین
درجوا ابنیاها
ابنکل یاسین طاها
این خبر کوی ده ان روز
تو شهنشاه یا سر سود
ای شاها ابنیاها
بعد قتل یا دله ها
مرثیه خوانم

اسلام ایا یکه هر یا ایلاب
اسلام قوم غمخوار
کربلا غنی اذ ده بر خاک
کوی غنی فوج خیر کفار
اسلام ای غنیا اذ بر خیل
اسلام ایا ابنیاها
با اذن ده اذ ابنیاها
این خبر کوی کنده شاها

انذر بر سر زمین خاک اوز
منخوی اعجوبه کافر
اعجبا ها ابنیاها
جلیا بر کوه دبیل شاها
ابنیاها جنیم قربان
میر ونده دریا غم حوران
با اذن ده یا جنس زینب
شهسوار ای بر ایسلدان
درحضور ش بر کودکی
بار کروده مله دویی
این سوار جنتی تو سلطان
ای غنا شواری طوفان
آیا ای لشکر یا سلطان
یا فغان آه فریاد
جمله ملاد تو آید
یاری تو شاه آینه
اذ ز جنک خدا اعنده هر کرد
اذ تو شاها یا سر سود
ای

اذ ده م خیر بر ان
اذ ده شاها ماها
تالار بر فلک ما جنی را
مادرم ای شاهی غم
تکه بیکر دیکر
ابکل یا سین طاها
فلک رستا خلداوند
یاری تو سبط احمد
آسمان ای شاه خواه
کرم ننده جنیم کریان
آسمان ای غنیا خفار
طوق نده شاه بر حالی
ای غنیا ای منی غریب
یا اذن ده غنیان شاه نیر

این غنیا ای غنیا تغیر
منخلو یا از مادر
ای غنیا ای اولاد
ای غنیا تیغ سلداد
ای غنیا ای یا دلکیر
منخلو جمع ... تیکر
کر بیخضر تیکدار اوند
هر سنان ای غضب اوند
کر مثلمان ای غضب اوند
جاه بر کودی شاها
جنگ خیر غمزه و فاها
این کوده ماه دوران
میرونده جنیم کریان
با اذن ده یا جنس زینب
یکسوار کاه ایسلدان
کودن کنج شیباه
بر سنان ای زلکه داود
درحضور انکه لاین
شیبا بخواهه فلکین
دلدادو تنده غیب برد
عتب طفلی تشنه اقه جو
ابن سوار

ای کتابی جان ازخفغل
ای وجه غم آه ابن غفل
جلیا این سکان باکی
جو دهند خیر خلق آبی
ابن سبط ماه قمر دین
حلیا زفر جراد پدران
خورده شد ابن یاری
لنکر اذ دیه فرواوی
بعد خیلی جفا باران
جو دهند گبری نیلان
سنت ابن غفال اعجم
فوج زبان فرید
ابن سبط ای جنان سلطان
بر غیبار شو ای طوفان

بالله ده یا جنس جان
شهسوار ای بر ایسلدان
شهسوار با پر بنین
ابلال بر پایه بیکر ابن ابر
بین تو دیستی ابن جوان
بر جهه ده آه بیجوان
ما فغان جنیم کریان
ابلال فردوس بیسدین
درحضور قوم بیسدین
قرخو آیا اذ غیب سلدان
کر تماشا ای نبیسه دین
کر تماشا عینی تو سلطان
ابن سواد ای آسیا سلطان
هست ابن ایسلا سلطان
غمخوار ای طوفان
بعد تیلل جمع یا الله
مروی شاه ایلاب

بازاذ زین خون جان

مه خونه تا تر بود نهات
این ستم کو نهایت
در این آب جیحون
ره ذعا شور ای طوفان
ذ اقفد صفا کرده این
بانک تکبیر ... این
مه خونه تا تر بود نهات
تحقیق آمد با نهایت
کربلا ... شور
بنخوت آبرو دست ...
مه جیحون از ذوق ... آب
این نخوت ... آب
خویش ... آب
شه ... آب

بازاذ زین خون جان   خیمه‌های خون بیابان   بین تو بیک تابی سوارست   اذ در این خیمه طلعت   اهلبیت و سلطان   بین تو شاها جگر گوشه   این

ره ذعا شور ای طوفان   در همین دشت بیابان   نقش میدان ... تو   بیرون دست ... تو   ... آخر ... عطشانش

بازاذ زین خون جان
شهسوار ... میدان
بین تو ... جسم صد چاک

دستش ... جدا شد
بیکر از دستش جدا شد
اخر ... سلطان
این سواره ... سلطان
ره ذعا شور ای طوفان
در همین دشت بیابان

در همین دشت بیابان
مه ... خواه کوبان
این کبد ... جدا شد
بیکر از دستش جدا شد
... سلطان
عون ... سلطان
نوجوانان ... نکر
اذ دم ... کافر
بین ... اطهر
حضرت ... اکبر
... خون
... خون
... بین خون
... شد
عون عبد الله جعفر
... خون ... نکر
بین تو شاهی سواره
بیکر صد پاره پاره
این

این تو شد ... سواره   پیکر صد پاره پاره   بین خصله نهادی   تکیه شد بر خاک وادی   بین تماله سر تو بر خاک   چشم خونین جسم صد چاک   در بیان

بازاذ زین خون جان
قتلگاه ...

خویش از در قتلگاه بین   بین تو بر دست جفاکار   بین جدا شد سر از جدا کرد   بین سر جدا شده سر ز پیکر   ره ذعا شور ای طوفان   این ستم کو ... کافر   مه بودی داد دقاق

شمر ستمگر حیا بین   خنجری فولاد خونکار   شمر با سلطان چها کرد   اندر دو ضرب خنجر   در همین دریای طوفان   اندر دو ضرب خنجر   بر سر نی یک ... نشد

اهلبیت ... زاری
این کو ... سواره
مه خونت ... سوزان
ره ذعا شور ای طوفان
خیمه‌های ... نهات
اینجا ... است
... آتش ... رود
خیمه‌های ... رود
اهلبیت ... بیابان
بازاذ زین خون جان
آه آه ... رود
آه آه ... رود
در ... سر
... بر خنجر

کوشده
بین ابجد بهای ساربان
خواهر تشنه جگر کو تا ببین
ایکسال باغ پیغمبر
باز از تو بابت تو سر
با
بعد تو این ناله است
این غم کز عابدین است
باز دیدنش ز نجیر
دست بسته خود خسته
قدر بکوه ... بزنجیر
بزنجیر ... کو دلگیر
ناقه عریان سوار اند
اهل بیت خواهر اند
در چنین دشت بیابان
روز عاشورا طوفان

کوشد و بشنو کلامش   گفتگوی با نازش   بر نعش شاه کرده   بهر توای شاه کرده   دید تو را غرق بیجان   در چنین دریای طوفان   بین نتیجه شد دربر تو   چشم

الله بر خشت بیابان
باز از توبین حسین جان
با
هم چنین کاکو بیا این روز
با تو کو بیا الله این روز
گفتگو بین با سرخود
حرف زینب خون این روز
گریه از بهر جان این روز
گر بیعها از بهر خون این روز
بهر توان روز گرید
شد عیان زینب گرید
بهر توان روز کرده
شد عیان زینب کرده
در بر زینب جوانان
گوید از بهر تو سلطان
در چنین دریا طوفان
روز عاشورای طوفان
چشم گریان خواهر تو

روس عابنکو سرفی   یک بیک از پیش ازنی   این سری که چشم عابش   بر خود دیده عابش   این سرنیر ریان است   چه ماه آسمان است   ج

هم چنین کاف
بیخود بی‌تگلی
کودکان ذوالفقار
بی‌غور بی‌نظم طفلها
مو پریشان خون خضاب است
گیسویش بین خضاب است
بر سر نی عرض تا سم
بین سر شهزاده قاسم
غرقه در خون شوی عاشقان
بین اکبر شوی عاشقان
بر سر نی دست کافر
بین سرش شهزاده اکبر
بالکیه از آفتاب است
چهره زرد آفتاب است
کی بریده از عرض بنایش
بر سر نیزه پس سر پیش
بر سر نی دست کافر
جمع سرها تو بنگر

بین سیک خواهر زاده است
ناقه عریان سواره است
سجاد از دست جفاها
بیخود از اعضای خواهر
بین تو زینب خواهر است
ناقه عریان سواره است
بین نعش در خون غش
بر سر نی بر روی نعش
بین تو کلثوم خواهر است
ناقه عریان سواره است
رو سوی سجاد علیل
در حضورش بین نعش طلها
بین تو لیلا خواهر است
ناقه عریان سواره است
بین سر شهزاده اکبر
در حضور سر دست کافر
بین تو مام قاسم خوار
مضطر و محزون غم خوار
د

در حضورش عرض قاسم   بین سر شهزاده قاسم   بین تو عابد خوار زار است   ناقه عریان سواره است   یا حسین ای شاه خوبان   ای شه پاکیزه جانان   ای

ای شفیع روز محشر
ایکسال زهرای اطهر
بخشش دیده عرض بین روز
بند بشنو دیده بین روز
جمله ابن بیدار آن روز
بنگر جمله در آن روز
یا حسین ای شاه خوبان
کو شفاعت عرش خوان
من توان ملک جان
هم سرای اولادت
بهر سرای آن روز
دست خط الله بین روز
شد بر تو از حکم یزدان
حضرت شفاعت زمان
این جوی ابن تقلیدان
از بهشت آمد قلم آن
هم جو برای شاه خوبان
کن قبول ای شاه خوبان
سر کشیدی شد بلا را
شد خریدی کربلا را
با یابی

یا حسین حکم خداست   عرض ما الطف خداست   گفت ما الطف کریم است   گفت ما الطف رحیم است   دست خط از شهادت   ایکسال شاه ولایت   فرید

شد ز لیس این روز بین روز
از برای خیرات روز
کن قبول شاها شهادت
شد زینب خط شهادت
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
بخت نوشتن جانب سید
شهید ای علیه السلام
در روز خط الله بخشد
شهادت خود کرده
عاشق اسرار الله است
عاشق سید
تجانس ابدای دین
جانش بکند

خبر اكنفا خبر جبر جبرئيل حق عالم

بدان ای جبرئیل ...

بدان ای نور امین ...

نويسم ...

بكويم ...

خريدم ...

بديدم اصحاب مصطفارا

بديدم كودكان مرتضارا

صفائی

[illegible]

حسن ابن علی سبط پیمبر

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

در بیان تولد حضرت سید الشهدای علیه السلام

المتخلص به بوریا ... امام

کفنش بوریا ... علم

... دراز دهم است والله اعلم

...

المتخلص بوریا ... شهید ... علیه السلام

بوریا ... از ... احوال ... هم

...

والصّافّات

خالق و منعم زبانیست
آتش عزّ انیست
دریا بها ماتست
یا محمّد یا تلوآن
بهر نثار سلطان
از هر دو یار آتش

والصّافّات صفّا ناذل شود در تیب فالزّاجرات زجرا ناذل شود در تیب فالتّالیات ذکرا ناذل شود در تب آتش بهار است بلبل بغزل است

ناذل شود در تب
فالسّابقات سبقا
ناذل شود در تب
والسّابحات سبحا
ناذل شود در تب
والنّاشطات نشطا
ناذل شود در تب
والنّازعات غرقا

فالمدبّرات امرا ناذل شود در تب آتش شیت که کوهی آیل حرکت این تب بار خدا ذکر تو بهر نثار سلطان از هر دو یار آتش آتش بهار است

فالملقیات ذکرا
ناذل شود در تب
والنّاشرات نشرا
ناذل شود در تب
فالعاصفات عصفا
ناذل شود در تب
والمرسلات عرفا
بلبل بگو بهار است

آتش شیت که دلها روشن تمام این تب آتش براق احمد خوشتر و دارای تب آتش خانه علی ره رفت سوار تب آتش خانه حیدر دلدل سوار این تب

آتش نگار شاه

مهدی به دست اوصاف دو شرح از مصیب تا کاتب نویسد ای کاتب سید شود فرمود که محمّل فرمود چنین محمّل با او سکه شهنشاه گوید چنین شهنشاه آتش
اوصاف شاه دلخواه ای تو شده ملایک اشعار تو شهنشاه بنویس با سر شود مهدی آل احمد اولاد پاک احمد تو کاتب شهنشاه یا تو به صد غم آه

آتش قلم نویسد
از نوری لوح سیمین

آتش قلم نویسد بر تیغ سکینه اکبر بر بند اسیری آتش قلم نویسد لب تشنه بر یاران آتش قلم نویسد دست چه از بیکر آتش قلم نویسد کیبو
از نوری لوح سیمان فریاد العطش ها در شام کوفه اعدا یاران شاه مظلوم کردند در آب عباس در آب کرده به تیغ کافر شهزاده اکبر شاه

آتش قلم نویسد
از نوری لوح سیمین

در شهر کو قد آن سر در خاک و در تنور است در شام طشت زرین طشت طلا شود شال اذ دیدن سر شاه خاک و تنور خجلت شهر انه از سر شاه قطع سخن محمد

بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر

جهان را کرد خالق بی مقطر وصم تا بابت بده هم بی معطر ز تاریکی جهان مخزون کردید ذ غم خود تجهان مجنون کردید جهان و کردید بها خداوند تکلم کرد دنیا با خداوند

کر تعلیم ذ تو داد دهر پر آشوب نخالق یکی تحفه آمد خوب ز الطاف کرد زبانت باز کردید بر این نوع در جهانت چون بکردید جهان خوش کردید بها خداوند

ز الطاف تو شدم کویا خداوند

سر صحرا نیست به جز حیرانی

جهان عرض کرد ندارم صبر طاقت
زنان یکی تحمل صبر طاقت
به دست تو نیست صبر حیرانی
تو را مرکن صبر کرم کن
تو از بهر شفاعت الوری کن
زنان یکی جهان زن نقاش
تجلی آمده ند الخلاق کی

تو را معشوق کانت نور احمد   قد او روشن کند شمع محمد   زعطر سیدنا بالین پیغمبر   شود دنیا غرق مشک و عنبر   جهان بشنید ندا ارشاد کردید   ز رنج درد غم آزاد کردید

جهان به تشطر ...
که ابد بهر او ز وجه جاه
جهان روشن بشد از نور احمد
جهان از نور احمد شاد کردید
ز رنج درد غم آزاد کردید
جهان بوسید دست مصطفی را
خطاب آمد به بهر دنیا
آباد دنیا که دیگر ای عیتا
جوابم که گشتا جوابم
جهان عرض کرد به درگاه خداوند

ازینت تا که آید روز محشر   فرست نور زبهر ثم تا به محشر   نویدای که سیری ندارم   بدرگاه تو همه دست ندارم   خطاب آمد دو باره بهر دنیا   به سجاده عیتا الی تو دنیا

سده سال الجبر کن بهر کن سال
فرستم کو بهر آیند دنبال
جهان سجده الحمد که صبر کرد
بیان کعبه تو شاه مردان
خطاب آمد به بهر دنیا
دیگر دادی عیتا الی تو دنیا
جهان عرض کرد جواب خالق
شلم روشن من از نور محمد
نسیم زلطف الحی جهان با
فرستم بهر تو ای جهان
کدادی وعده ماه در شب تار
خطاب آمد دوباره بهر دنیا

خطاب آمد دوباره بهر دنیا
به سجاده عیتا الی تو دنیا
بکن صبر تا که سلطنت برآید
جهان صبر کرد ز صبر کردن
جناب فاطمه آمد ز بهر
جهان کرد بلیغ قدر کهر
خطاب آمد بکار از بهر دنیا
دیگر دادی عیتا الی تو دنیا
جهان عرض کرد جواب ای جهان
فرستم بهر تو ای جهان
خطاب آمد دو باره بهر دنیا
به سجاده عیتا الی تو دنیا

بکن صبر ای جهان ز دشت غدار   فرستم بهر تو گل های فی خار   گل سبز عز رستم از بنات   کهست اخی باغ سلطان ولایت   فلاک کبیر در چشم تو کلاهش   سیاه روز حشر موی کلاهش

به صبر کرد جهان دنیای فانی
کتاب آمد حسن در جهان فانی
زعطر او جهان مسرور کردید
چراغ عمر روشن کرم کردید
گذشت یک چند روز چرخ کردون
خطاب آمد دو باره بهر دنیا
دیگر دادی عیتا الی تو دنیا
جواب حضرت استغفار
جواب واحد القهار جبار
جهان با چشم گریان عرض کرد

گل خوشرنگ و خوشتر که خوشبو   فرستادی ز بهر عطر خوشبو   ز روی چشم من چون جفا کار   خزان کرد چرخ گردان وقت افطار   بگلدان بود گل سبز محمد   گل باغ علی داماد احمد   الله

الاهی ایا به استغفار
الاهی واحد القهار جبار
اگر دانی صلاح دانای عالم
جواب حضرت خالق اکبر
آباد دنیای فانی
هوای آفتاب

اگر درخواب دیدی چرخ آید درخشم ستم بر تو گشاید کند در بی جفا دیت تلا باد در چمن نکو در روی تو باد اگر عقل کمالات تو بر چاپ خبر ده عمر چو از روی تو دنیا

آیا ای بهشت جنت باشید زتشریف حسین ل ... باشید ملایک ... خوانید نخوانید اسم اعظم ... نمانید آیا ای خانه‌های رضوان

کنیز ... آید او حوران درون رفت ... از باغ رضوان همه شادی کنان ... بتعجیل رسید ... خانه استاد جبریل گرفتند از همه از شاه خوبان خصوص از مصطفی سلطان خوبان

دیگر آمد ... براذر ... شاه ... ذر ... ذرتار ... آر بعد ... شهدین

سه دنه آسمان تیغ زرین را
کوفه خوار اوده بابا بیزاره
سه دنه آسمان تیغ زرین را
سپهر دانه فاطمه سلطان دین را
جنت مصطفا نعرای اطهر
جهان کالفت جوابا مطهر
شود نانی کنه کالا ... محشر
جنت ... کرم ... محشر
تنبیه ... اوقات ... نا ناف
جنت ... کرنا ... نا ناف
کل باغ رسول العالمین را
بیان ... کالان کل ... عین را
بگیر ازدن ... تیغ ... محشر
بگیر ازدن کل ... کوثر
سه دنه آسمان تیغ زرین را
بگیر ازدن امام ... را

بلند بوسه بجانان شهنشاه　چو بوسه بوسه باصد غم آه　بسکهواه سپهر دند نور عین را　کل باغ رسول العالمین را　به دخت مصطفا ... صد بار　بپالت بالالفت ... غفار

بیان ... حضور ...
حدیث ... لاقان ... نطوفان
کو بهر ... الاعلانی
نغمه اره بهر ... نوا زانی
نشین ... شد ... جنان
بوصر ... حضور ... جان
بهر ... زند جیدر
بجان ... کالا ... زر
زبان ... تیغ ... نشان
... کل ... نشان
... زمین ... بغیل
خطاب ... بهر جبریل
طلوع آفتاب ... شد
... الوجن ... شد
زرفت ... کهواره زر
جانم ... کهواره زر
دلم ... وقت ... مهنوان
... فاطمه ... غلمان

بله کوش جبریل از حرام ... رود　بخوانم روضه از بهر ... سوز　بهم بهر حسین جبریل ... رود　بخوان روضه تو جبریل با ... سوز　حضور حق با ... مام سلطان

تو شاها ... تیغ جفا نی
جانجاه تو شهید کربلائی
تو شمع ... نسائی
جانجاه ... مصطفائی
کشاید شد ... تن
جانم ... جفا ... تن
جفا ... طوفان بلا را
جانم ... کربلا را
زبهر ... جان ... گریان
حدیث کربلا ... طوفان
سر ... خوانده ... زر
زبهر ... بر در
نما ... سبحان
بشد ... اکنون سبحان
... حضرت ستار سبحان
خدا خواند روضه ... رود
زبهر ... سوز
بخوان روضه تو جبریل ... گریان
باشد جبریل الله شبستان

و کافور ... خاک کربلاست

وارث شد شهید ... باد
مخزون ذلیلند خواهرانت
مخزون ذلیل ... نوانی
دران ... زانی
بدشت کربلا ... لائی
دران روزی ... کربلائی
وآه کوید ... روز
ونیست ... روز
بروج ... شاه
بکشتن شاه ... آه
تلک کوید ... نعمر
بکی ... مطهر
بگی ... شام است
بگی ... باد است
وهمهان ... شور است
بکی ... است
بجمعه ... عاهست
ونیز ... بلاهست
و کافور ... خاک کربلاهست

تکن کوید زبهر خواهرانت　و دیگر از برای باورانت　و هم صد ... نوانی　بخواند جبریل زبهر ... لالائی　شنید ... شاه مردان　شدند از ... جبریل گریان

شاها ... یاسین طاها
خدا ... شاها
بنعره ... شاه جهان
جانم ... جهان
به داده ... باسر سوز
نغمه با ... جبریل ... روز
بنی ... جبریل
با ... جبریل کرم دادی
ابر ... کردید
جناب مصطفا ... کردید
فغان کرد حضرت ... سوز
بشد ... روز
و هم ... کوثر
جناب فاطمه ... اطهر
نشست ... جبریل ... کاش
وجبریل ... کاش

حسن کبادم از شاها　شاها سوز باسین طاها　ندادمن ذبهر استراحت　فرستادم من از بهر شهادت　بدشت کربلا با نوجوانان　شود از جور اعدا ... یاران

نعمات ... الاذان ...
نعمات ... سجادت
عشق ... جبینا
شفاعت ... عرفان
... ای ... عالم
امام ... سلطان عالم
عرض ... شهادت ... رود
بجز ... عالم ... رود
به ... جریده ...
حضور ... شام ...
شیخ ... امام ...
علی اکبر ... نعش
اسیر ... کردند
حریم ... آه کردند

به پیش چشم خوبان حکم غما   زمین کربلا کردید شو دار   کف خاکی گرفت از قتل گاهش   بداد جبریل پیش سید با مش   بکرد پرواز و رفت از حکم داور   حسین

براستقبال فرزند پیغمبر   ملایک آمدند از حکم داور   برو سید نه قتلگاه حسین را   بدست جبریل نور دو عین را   همه صلوات بر نام محمد   فرستادند از حکم خداوند   وغوغا

وبا ابن حسین امت الملعت   ولی خالق ارض و سماست   نیداد کو مرا تعلیم شهنشاه   هنوز بودم بطونات باغم آه   امیرالمؤمنین باب حیدر است

خداوند الحق نام این شاه   خداوند الحق نام این شاه   قسم دادم تو را ای حق سبحان   بودن آمد راد در قهر طوفان   هنوز دست بدعا چشم گریان   صد

ذبهر دادن شیر شهنشاه   نشست یکدم بر گهوارهٔ شاه   به زیر چتر گهوارهٔ در   ندید زهرا گل باغ پیمبر   بگو در بر در کردست آن غفار   خالق عرش کردگار چون داد

دمی آرام گیرای ماه تابان   که آید در زمت شمع شبستان   همین را گفت با خاتون محشر   جناب مصطفا با شیر داور   خطاب از جانب ستار غفار   رسید از بهر جبریل حکم غفار

شفیع است حیدر پیغمبر   تو فی جانا حسین در روز محشر   شفیع روز محشر لا ابالی   گل باغ محمد لا ابالی   غنو آبی نافه روای سرو بستان   غنو آبی نافه شمع شبستان

بچشم خویش دید روز بلا را   دعا شورای چون آشکارا   عیان نعی کرد روز الست دید   فغان اهلبیتش آرکبیتید   خود گهواره هم دشت بلا را   بچشم خویش دید چون آشکارا

بتو بودند رشک بحر ابهر خصوصاً سر سبیل آب کوثر تو مهر و ماه زهر نسانی تو ای دست حسین ز فرقانی نه سوخت قلب تو بیمن درین روز درین صحرای پر آشوب جان سوز

جواب

جواب فاطمه خاتون محشر چه میگوئی تو در فردای محشر نبود ای آب تو آب رفته کافی بحق تو سوختم ای مهربانی عیان کرد حسین از آب شیرین کفی آب بر کوف از آب شیرین

کجا ای داغ علی اکبر کبابی

تو ای نوش کن محتاج آبی

کجا ای تشنه کام شاه بی یار تو ئی تشنه درین صحرای خونخوار تو ای نوش کن ای خیر آب مضطر کجا ای داغ شهزاده اصغر تو ای نوش کن سلطان خوبان

بیا ای شاه خوبان شه سوارم که از اعدای دین من خوف دارم سوارم شو شوم جانم فدایت رسانم تو به خیمه‌هایت سوارم شو تو شاه دل شکسته

قد سرو علمدار تو سلطان | تیر بکرفت به تیغ تیر بیکان | دو دستش از بدن از تیغ کفار | جدا شد الله من جای خون خواه | پیشکش تیرها از قوم بی دین

[illegible]

جواب کوید

[illegible]

اب شد به دریای شیرین | بزیر تیغ بداد نقد جان شیرین | عزیزانم همه ایت شد مردند | بزیر تیغ کین جان ها سپردند | نخواهم آب خوردن تا به نیم

نخواهم آب خوردن تا نشستیم

نخواهم آب خوردن تا خواهرانم

[illegible]

مرثیه

مسید در جنب آب در تو سلطان | تماشا کرد از سلطان تو خوباق | بچشم طاق ابروی شد دین | تماشا کرد به بی ملعون بد دین | تکلم کرد به شاه نازپرور

[illegible]

بنوک تیر عدو ای با فر | نخورد آب آن سکل ساقی کوثر | عجب آب کوارایت شد دین | بنوک تیرش ای یا شد دین | تماشا کن که از بهر تو آمد

بنوک تیر عدو آمد

[illegible]

دنوک

بمابیا

بضاعهٔ مروت بود با تو شده دین محان کافر محان ملعون بیدین ویلک روذی تو داذی آنی اذاین ورود تنك بوداى پایدتوین بیرعرض کرده محان ملعون بیدین

دوستان حضرت غفور بشنوید ذین حکایت کافور روذی افی روذها خدای غفور داداذ بهر کوهرای کافور حقدی فی اذ برای پیغمبر حقدی فی بهر ساقی کوثر

کف چنین یك حضرت داور با محمد جناب پیغمبر این حسینی که آغم دارد بهر کافور ناله دادارد بهر حسن حسین تو سرور این حسین نور چشم پیغمبر خاک

شاه مظلوم حسین تشنه جگر شاد کردید سبط پیغمبر گفت یا رب ذلطف تو شادم کرد این روذ از غم آزادم ای پریشان ذلیل سرگردان عشق آمد عقب تو برکرمت

[illegible]

بکجا از بهر دعا دخت پیمبر جناب فاطمه خاتون محشر کوفت دست حسن باد حسین را ببوسید هم حسن هم حسین را بشستن رو و سر سالار هر دو وکل بودند بدو لاله بودند

[illegible]

خذ بهر سوده الماس کفار شهید ظلم شوی در وقت افطار بتن من در بودی ای جان مادر ذ نم از بهر تو بوسید سر نیلام کفن بهر توان رود

[illegible]

کشنده معجز زینب جان روز بهشت کربلا آن روز جان سوز سکینه دختر چون خواهر سوار ناقه بیمار و ابیات امام چار زین العباد

[illegible]

حسین جان ای عزیز نجی هجان تو را بد جبرئیل گهواره جنبان ز بهر تو جمانه جبرئیل بجان من که رسم الاعلائی ذ قتل رسل باغ پیغمبر

[illegible]

قالب با وی کنند نامهربان
دیدند بر وجود تو چون خیزران
الماها خبر رسید آل سفیان
کز ضلالت تو گشته دشت بیابان
عهد بر گرفت سلیمان شهیدان
فغان کرد بهر سلطان نادر بودی
دیگر گفت [illegible]
جان فاطمه [illegible]
خصمی [illegible] نبر خنجر
فغان کرد [illegible]
خود [illegible]
شوح [illegible] نیو ایمان
بر زبان قطع کن [illegible]
کلام [illegible]
نکنید [illegible]
بگیر تو دامن اولاد زهرا

[illegible] علیه السلام [illegible]

بالای [illegible] بر زبان
بالا [illegible] شهیدان
بالا [illegible]
و [illegible] احمد
شب قتل علی [illegible]
شبیکه آل احمد [illegible] مهدی
سخن‌هایی [illegible]
چو [illegible] حیدر
شب قتل علی [illegible]
آن [illegible] شهنشاه
[illegible] شهنشاه
[illegible] ببانند
کدانا [illegible]
[illegible]
نو [illegible]
در [illegible]
شبیکه آل احمد خوابیدم
سخن‌هایی خوش از مهدی شنیدم
[illegible] خواه مضطر
کلام حضرت [illegible] حیدر
شب قتل علی داماد احمد
چنین گفت قائم آل محمد

بر زبان [illegible]
بر زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
شب قتل علی داماد آل احمد
بر زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نصیحت کن تو [illegible]
[illegible]

[illegible]

بر [illegible]
[illegible]
[illegible]
بر [illegible]
شب قتل [illegible] شهنشاه
[illegible] آل محمد
به مهدی قائم آل محمد

نصیحت که [illegible]
از دل [illegible]
از [illegible] امام [illegible]

بالا [illegible]
[illegible]
[illegible]
ذر [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر کوری درین دنیا ذراعت خدا است دلا ... قیامت امیر المؤمنین ساقی کوثر رسانه تو لب ... کوثر دهد آبی ... ولایت اذان کوثر ... تابت

حصال ... [illegible]
اکر کوری ... [illegible]
بود دست ... [illegible]
خضر ... [illegible]
عوقعه ... [illegible]
کعبه ... قیامت
بیابه ... [illegible]
بیدل اثر ... [illegible]
عشق این جهان ... [illegible]
بیدل اثر ... [illegible]

ذکر آنچه در ... ذکر آتشی ... الله ... که سقدان واشته ... چنین از حکم سبحان ذکر آتش ... از حکم سبحان

و خمس ... چنین از حکم سبحان
... [illegible]

بدن حرفی که حرف خیر باشد که ... تو باشد مکتوب ... اگر ... خدا ... مکن تو غیبت دوشمن ... دوست

نکرتو ... [illegible]
تکن بند ... [illegible]

... کردن پریشان
به دنیا ... [illegible]
آنکس ... [illegible]
امام ... است

بدن حرفی که باشد ... شکر بیا ای طوطی شیرین شکر کوره ... باذان خوشحال ... نهند ... تو اذو ثواب ... اندر تو اذو

بدن حرفی که ... کردی
... [illegible]

نصیحت کردن پریشان از خشم خویش و سخن گفتن پریشان از عجز

امام دوازدهم است

بیا ای خشم فی نای پریشان

بعقلا ببد نلعنت روز محشر ... شوی سر حلقه اهل جهنم

آیا ای خشم فی نای پریشان ... بناحق رسیدی شو تو کوران

جهنم جهانش روز محشر ... شاه است

نصیحت کردن پریشان کوهن خویش بحجت ... گفتن پریشان از عجز امام دوازدهم حضرت حجت جناب قائم آل محمد است

والله اعلم

نکریر کاسه‌های چشم هاشان · براخلاک سد باکوش هاشان · مثلان کوره افتاده برخاک · تو فواهم عمانی مثنوی خاک · اکروانی صلاح ای کوش باهوش

تماری های عقبا ابسند · کلهای بوستان کل بجنبه · بیایید روز کاری بهرماها · روم جاکه هیتم خواتر بها · شوم براسیاک چوین سواه

شهادت شاه شهیدان

وشهادت شهیدا مختصر

[illegible]

در بین سه شاه مظلومان حسین را · کل باغ رسول العالمین را · [illegible] · [illegible] · بیا ای طوطی [illegible]

[illegible]

بنشانید

گل سبز علی اکبر ز غم [illegible]
دعا کرد [illegible]
[illegible] سرو [illegible]
ز بعد سال [illegible] خزان [illegible]
دعا کرد [illegible] حاجتش [illegible]
جناب [illegible] خزان [illegible]
ز بهر [illegible] حاجتش [illegible] کرد
دار [illegible] دعا کرد
دعا نمود [illegible] حاجتش بیابد دین
[illegible] شد خسرو دین
به بیت با [illegible] شهنشاه دین
[illegible] ایمان ببین
ستم ز خسرو [illegible] با کرد
[illegible] جدا کرد
ستم کرد [illegible] حسین [illegible]
اعانت کرد از قوم ببین

بنامد باد [illegible] سرایش   شنید آه [illegible] طفل [illegible]   کشید دست [illegible] بر رخسار [illegible]   کشید آه دمادم [illegible]   بیاورد [illegible] شاه [illegible]   ز بهر

[illegible]

ز بهر [illegible] ز غم آه
به بیت [illegible]
کشید آه دمادم [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible] بیابان
[illegible] کردند
[illegible] کردند
[illegible] باشند
[illegible] باشند
[illegible]

ز بهر [illegible] سکندر   ببینید کشته شهزاده اکبر   دیگر [illegible] عزیزی   [illegible] شام [illegible]   عزیز [illegible] سفر [illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible] حسین [illegible] شاه
دعا کرد [illegible]
[illegible] شاه [illegible] دین
[illegible]

[illegible] شاه [illegible]
[illegible] بیوفایان
[illegible] بیوفایان
[illegible] آل سفیان
[illegible]
[illegible] شد دین
[illegible] دین
[illegible] عاشقان
[illegible]
[illegible] سلطان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیابان
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] رسید   [illegible] سفیان [illegible]   [illegible] شد دین   [illegible] ز بی وفایان   [illegible] بیابان   ذ ذند [illegible]   ببستند آب [illegible]   [illegible] بیوفایان

[illegible] کربلا [illegible]
[illegible] خواه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بلا شد
[illegible] شد
[illegible] دین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شد
[illegible] بلا شد
[illegible] شد
[illegible] بلا شد
[illegible]
[illegible]

ملایک گفت [illegible] آب است   [illegible] گفت [illegible] کباب است   ملایک گفت [illegible] چنین شد   [illegible] تقدیر چنین شد   ملایک گفت چنین [illegible]

[illegible]
[illegible] چنین بود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

همین رکعت سلا بشد بلید تو   همین رکعت جواب چیزی بد اختر   روم باد برسر کل عاقبتی خوار   کهتد [illegible] شد [illegible] خوار

[illegible]

بیتلبش این چنین بگذشت سرافیل   شد محشر برپا [illegible]   و سور در دست اسرافیل باشد   هلاک خلق در این سور باشد   دمی سور

[illegible]

برقدبش

[illegible]

همین شاه هست کمود عالم ذر   قبول کرد نیزه پیکان خنجر   کوف [illegible] بیرجام بلا   کشد سر [illegible] کرد جام بلا   ذبعد اذان بلا بعام شهادت   بدیکو [illegible]

[illegible]

برچشم بینم امام سیتمین را   سهند آسمان شمع زمین را   سر شن بر نیزه [illegible]   تنش در [illegible]   خیام [illegible] بینم در آسود   بغرق شعله آتش این روز [illegible]

[illegible]

بیا

چرا [illegible] عیان [illegible]
بنوعی کردن پریشان [illegible]
دل از [illegible] تو از غصه شکسته
وزان اندوه و قوم اعدا ببستند
در این صحرا تو را [illegible] کردند
تو را از شهر [illegible] کردند
نوشته نامه‌ها [illegible] شهنشاه
عیان [illegible] کعبه [illegible] جلاد
چرا باشد بدین [illegible] گمراه
وزان اندوه تو باشد ای شهنشاه
چرا باشد بدین [illegible] کافر
فراق [illegible] زهرای اطهر
که سوزم از عطش [illegible] کبابم
بگو کو بده بابا تو آبم
گرفته دامن سلطان دین را
سیه شد روز دختران شاه دین را

بیا بابا ببر [illegible] کفار　طلب کن آبی از بهر من زار　بگو با قوم که مهمان شمائیم　و مهمان عزیز بی‌گناهیم　چرا آب روی مهمان ببستید　دل مهمان را از غم شکستید　چه

[illegible] بیایید
[illegible] خوار [illegible]
نظر کن [illegible]
[illegible] کافر
[illegible] آب
[illegible] آب
[illegible] سوز مهمان
[illegible] بیابان
[illegible] بیابان
سه نه آسمان [illegible]
بگو [illegible] امام [illegible]
[illegible] زهرا [illegible]
بگو [illegible] شاه عالمم
[illegible] پایه دین
بگو بابا تو را از این قوم بی‌دین
چو مهمان [illegible] آب بستند
چو مهمان [illegible] شکستند

نظر کن ای [illegible] سکینه　نظر بر آب [illegible] و مکرر　بگو تو عدم ام کلثوم مضطر　نظر بر آب [illegible] و مکرر　برو بابا به [illegible] بیار آبی ز بهر [illegible] بیابان　پوس

[illegible] بیدم
بدامانم [illegible]
عزیز [illegible]
[illegible] تو [illegible]
[illegible] بی یار [illegible]
[illegible] بی‌طفل [illegible]
[illegible] خشک [illegible]
بدامانم [illegible]
[illegible]
[illegible] زهرای اطهر

چرا گوید امام [illegible]
[illegible]

ذلیل [illegible] غم خوار کردی
مرا [illegible] خوار کردی
بگو ای [illegible]
برو بابا [illegible]
کسوزم [illegible] عطش [illegible] بیابان
پوس [illegible]

خدا

نه [illegible]
بدامان [illegible]
[illegible] تو از [illegible] طفل
بیا ای [illegible] مضطر
بدین [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] دل از [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible] مضطر
چرا آید [illegible] تابان
[illegible] دشت بیابان
سفر کردم [illegible] بیابان
[illegible] بیابان
[illegible] تابان
[illegible] نهادم
[illegible] نهادم
ذلیل [illegible] غم خوار کردم
مرا [illegible] خوار کردم

خدا ساز دست [illegible]　ذبهر مادر [illegible] خون خوار　جواب

چرا گوید علی [illegible] خواهر [illegible] امام مظلوم غریب [illegible] شهید

امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] کشته شد [illegible]
[illegible]
[illegible] بگو [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible] اسیر [illegible]
[illegible] سکینه
[illegible] بی کس [illegible]
[illegible] خواهر [illegible]
[illegible] دست [illegible] بیدین
[illegible] بیابان [illegible]
[illegible] برادر
[illegible] جان [illegible] برادر
[illegible] مضطر

زینب

مرا قیمت خون زینب جان زینب　تلاک کرد خاک عالم فرق زینب　تلاک خاک مصیبت بر سرم [illegible]　تلاک خاک جهان را بر سرم [illegible]　مرا [illegible] تارم　[illegible]

جواب

چه آید [illegible] شاه [illegible]
[illegible] خون خواهی
[illegible] پنهان دارد
[illegible] کنید دارد
دل از [illegible] غصه شکست
[illegible] کند بیا
چه آید بر سرم [illegible] شاه بی یار
[illegible] خون خواهی
[illegible] خوار کرده
مرا [illegible] آواره کرده
ذلیل [illegible] غم خوار کرده
مرا [illegible] خوار کرده
[illegible] خوار دارم

جوابگویه امام مظلوم
بعلیا جناب قمر نقاب زینب خاتون
دستم گفتن پریشان از هجر امام دواز دهم است

[illegible]

کل باغ شهنشاه رسولان   خزان شد از جفای چرخ گردان
ملائک لشکر فرستاد از برایم   ز جور چرخ گردون در بلایم
تمام مادرانم ذین بیابان   شوند از جور گردون تیر باران

[illegible]

شوم از تیر اعدا تیر باران   ز بعد از قتل اصغر قتل یاران
تن پر تیر پر شمشیر پیکان   ز صد لخت تنم پر خاک میدان
دو ساعت بعد ظهر قتل گاهم   بسوی

[illegible]

[illegible]

ولیعهدم ذلیل خوار دیدم   سوار ناقه عریان دیدم
تو خواهر بوای زینب خوار   شوی از جور گردون مضطر خوار
تو خال مصیبت کش تو بس

[illegible]

جوابگویه علیا جناب قمر نقاب زینب
خواتون بحضرت سید شهدا
وقت گفتن پریشان از هجر امام
در داد ذهم حضرت حجت است

[illegible]

مغرما ای برادر جان زینب   مغرم حرف کشتن تو بر زینب
رضا هستم در این صحرا بمیرم   تو را بیکس در این صحرا ببینم
بقربان تو گردم ای برادر   مغرم حرف کشتن تو بخواهر

[illegible]

جوابگویه حسین مظلوم
بخواهر خود زینب
[illegible]
از امام است

جواب دختر ساقی کوثر
بخون بود شاه عدن سبط پیغمبر
بروی خاک افتاده تن کفن یتیمان
یتیمان سرور این بیابان
نور اهلبیت نبی یتیم
نوحه زینب ای امام جانم
تو با البلا ز جور قوم ظالم
شود اولی بیش توفیق برکت
بیبودم العطش از تو خواهم
تو بیسدودم تکبیر داور
جوانان جا و جوکو و جون شام
تا ز سنگین خم جهان ز دو عالم
خصم شاه زخیران بی قرینه
زینب ستم دیده هم سپاه

جواب گوید علیا جناب قمر نقاب زینب خاتون بحضرت سید شهدا و شنیدن وجه خالق الامام و سخن گفتن بر بیبیان از معجز امام در واد خدم آمدت

از جفای کوفیان ای آه دله
الخصوص جور عبید ابن زیاد
بر معاویه ابوسفیان یزید
دم بدم لعنت خدا بر عمر سعد باد
بعد ابن سعد ابن کجا نامه نوشت
از حسین ابن علی با آه دله
بست حسین با سر شهر حجاز
شاه مظلوم حسرت عبدالله
کوفه حرم کربلا سالک عمران
راند ناچار خسرو عبدالله
در زمین کربلا آمد فرود
خیمه زد در دشت شاه عبدالله
عاقبت گفت او اما ارحم بر پست
مرحبا آمدی حر ابن یزید
تو چه مهمان جفا کردی حسین
مرحبا ای خسرو عبدالله

کوفیان کو نوشتند نامه‌ها
عهد پیمان عاشقان شکستند واه دله
در ره دریای شیرین یا حسین
شاه بنشسته است عبدالله
سر بدیدم سر راه امت یا حسین

انجفای کوفی ابن زیاد
اهلبیت محتاج شد از بهر آب
در حرم حسرت عبدالله
تشنه شد سلطان دین کربلا
آب بسته نهر شاه عبدالله
عهد پیمان عاشقان شکستند کوفیان
در حضور لشکر ابن زیاد
خیمه زد در سر زمین کربلا
شاه کرد یا خسرو عبدالله
شاه بنشسته ابن زیاد بر حذر باشند
کن بطن ابن زحمت شمر ای آه دله
او نقره با نقاب خونین فرو آمدی
در بدر مع البلبل با آه دله
ابن سعد محراب دیده حرامت
در میان خون شده بی آه دله
سد نفر یک بار کشته بین
در میان خون سیه بی آه دله

کودکان

کودکان شاه مظلومان حسین
بی پدر بر سر زدند با آه دله
دامن زینب کرفتند بهر آب
با فغان می‌شنوت با آه دله
صحبت تازه در شهر عرب
بهر اطفال تشنه عبدالله
غضب کرد از شاه مظلومان حسین
دختر شیر خدا با آه دله
گفت ای برادر نگر آن کن حسین
بهر اطفالی که دارند آه دله
آه ای تشنه مادر آن شهر باب
در دو دست لشکر ابن زیاد
در خیام دشمنان تشنه آب
در خیام تو فغان آه دله
در ره آبی ترمی بیبینم آب
ای شفیع عاصیان آب روز عرصه گاه
نگر آن کن بر اطفال حسین
ای کل باغ شه عبدالله

جواب گوید ابن تشنه آب فرات گلگون کفن صاحب کربلا بحضرت زینب و صحبت گفتن بر بیبیان از معجز امام آمدت

جواب زینب محزون مضطر
چنین فرمود گل ساقی کوثر

بدان خواهر که تقدیر خدا است
حسین هم از چنین امری رضا است
من از خود ز این شربت بدیدم
صدای کودکان را می‌شنیدم
تو را دیدم به نجات خون خوار
نخوردم بدیدم اسیر قوم کفار
عیان از تیغ کین غوغا در این روز
نخوردم شربتی دیدم مادر از این روز
بیان خواهر که ما ها خواه کردیم
اسیر لشکر کفار کردیم
برو خواهر دو چشم خونین
تفصیل و فغان کرد بر زینب
زینب تشنه اند آب نمانده ما
بیک جا جمله هم دم با وفا
با وفا بیمهمانی من زار
بگلاله کشته آورده تشنه‌ها
تو زینب آب شیرین از بست
دلها از هوا از غم شکسته

بدان

بدان خواهر حسین در این بیابان
شود کشته به تیغ تیر پیکان
جوانانم در این دشت بیابان
شوند از جور اعدا تیر باران
ز بعد از من تو خواهر خواهی است

اسیر لشکر کفار هست
بکوچه و بکوچه در شام هست
بکوچه کوچه باز هست
سرم بر نیزه شد سر بازار شام
بچماه کربلا بیشده انگشت نما
عیان خواهد بود شوکت بس
تو در آن فغان آخر یکبس
بیرون آن قطع کن دیگر حال
کلام تو خیال باطل است
بدن یا تیر با تو از دست سوده
که چرخ آخر مرا و تو شاد دله

نقال بست کرکو

[illegible] بیرون شدن از نجف امام دوازدهم [illegible]

[illegible]

به چشم تو اولاد احمدی کردی ‏ ‏ به جفا بحرم محمدی کردی

سوال کو که از تو جناب پیغمبر ‏ ‏ جواب آن چه گوئی به عرصهٔ محشر

چو نوح مجابت کنی تو جناب پیغمبر [illegible]

[illegible]

شهزاده [illegible]

بیا ای جدل

بیا ای جدل بکن تو داد فریاد ‏ ‏ بدان ای دل تو از دست ظالم داد

بیا ای چشم بیا خون تا توانی ‏ ‏ بحد یک شوی تو نا توانی

بیا طوطی توای آرام جانم [illegible]

[illegible]

[illegible]

جواب

دلم خواهد شوم کشته در [illegible] ‏ ‏ توانی بر نعشم سر شود

[illegible] بر سوی [illegible] ‏ ‏ بسته ای یا جان جهان [illegible]

جواب جعفر شهزاده اکبر [illegible]

[illegible]

ولیلا گفت بقربان تو لیلا ‏ ‏ فدای گیسوانت ای لیلا

بوصال خدا ایشتیاق است ‏ ‏ دعای مادر چون زاد راحت

حلال کردم ای شهزاده اکبر

[illegible]

ولیلا از دست شان خبر زان
سهان شد با فغان نالان
ز دست حسرت بر سر کوبان سر بگیر
شغال ... از دنبال اکبر
و میگفت ... حسرت ...
مرا کو ... اکبر
دیگر یکی گفت ... داد
ندا آخر ... داد
دیگر یکی گفت علی شهزاده اکبر
شود ... لیلا ... اکبر
ندا ... لیلا
فدای ... تو ام لیلا
عنا ... نکه‌دار
تعلم کن با مادر ...

جواب

جواب آن کو بعد علی اکبر
به ... لیلا

جواب

تعلم کردی با ... لشکر
کشید تیغ از ... لشکر
چو خواند ... قوم کافر
رسید ... شهزاده اکبر
بگو ... تیغ ... شمشیر
همان ... گفت ... پیر
دم ... تیغ ... شمشیر
خدا حافظ ... پیر
عزیز فاطمه ... لشکر
... ندادم

ابا ایر سید

... شهزاده اکبر
چنین ... ابن سعد کافر
شیع ... شهزاده
تعلم کرد ... ابن سعد کافر
عزیز شاه ... شهزاده اکبر
دیگر ... ابن سعد اکبر
ذلیل ... کردید
چه ... کردید
... کردید
ابا ... کردید
ابا ... بیفادان
دل ... شتیان
چرا ... شد
چرا آمد ... بسته

بیفتی

ابا ابر سید

ندادم طاقت جنگ ... بیر
... کفتند ... لشکر
... کرد ... ابن ... لشکر
ذو بعد ... کرد ... کوان
... شهزاده اکبر
شود ... سنگر
... کرد ... کوان
دلیل ... کردان
... شهزاده
... ابن ... کردم
... کردم
چه ... کردم ... کرد
... ابن ... جان
... خواهان
... ابن ... اکبر

امانت

دحبش پا ... انبیا ...
حسین ... فرزند شاه ...
ستم کردی ... محمل
نکو ... محمل
که ... هیچ ... پیر
ابا سر ... کافر
... نعمت ... بلبل
... پیوند ...
... پیوند ...
چرا ... پیوند ...
... پیوند ...
... مگو ...
... لیلا با ... ابن
... ابن ... بیابان
... دنیا ... ابن ...
ابا ... پیمبر ...
ابا ... کافر

بیت

... احمد ...
... ستم ...
... جنازه ...
... اسلام ...
... غدا ... ابن ...
... ابن ... دوزخ
... پیوند ...
... ابن ...
... بیابان
... دل تا بیمار ...
... ابن اول ... اکبر

ابن

کرفت عدو

شنیده تا این سخن از پیر لشکر

سیاه شد کار از تو ام ستمکر

دهلیل شد از تو ام شمشیر و خنجر

بکیر ایلیدور این شهزاده اکبر

شیخ مصطفا آرام جانها

علی اکبر سیمای مصطفا است

شبیه مصطفا است که پیدا نیند

محمد نیست علی [illegible] بیاید

چنین گفت [illegible] کرم

چرا لشکر [illegible] آل رسول [illegible]

درین صحرا کرم با مصطفا جنگ

ایا [illegible] ست ما را طاقت جنک

بجو کیم ما بجوای او [illegible]

بدیوان خانه [illegible] خداوند

عزازیل [illegible] خداوند بلا بر ما

کیتم جنک با پیر [illegible] بر ما

کرفت عدو رشید شهزاده اکبر　کو جمع کعبه بودند ستمکر　چو شیر خشمکین شهزاده اکبر　کشید تیغ از نیام از بهر کافر　بهر کس میزد [illegible] شمشیر　دو جا

رساند خود چنین شهزاده اکبر

بیا اعقاب [illegible] پیکر

تقاضا کرد علی اکبر از آن آب

که [illegible] بی بال کامل اسب

ذکر باری بیابان است [illegible] کردید

ز [illegible] صلاح جون [illegible] کردید

علی شد غرق تیغ [illegible]

سید داد علی اکبر [illegible]

پناه بر داد کویم یا [illegible]

علی شد [illegible] در میدان [illegible]

بیچ خورد [illegible] تیر [illegible]

بیچ جلاد بلا [illegible] عقاب [illegible]

کردد [illegible] خوابید [illegible]

کریزان شد سپاه کفر یکسر

بزد در [illegible] فرق [illegible] تیغ آن شیر

عزانکس [illegible] دو شمشیر

دو جای شد [illegible] دست آن شیر

بیان

رسان ما را بدست خسرو دین　حسین سبط محمد پاک دین　رساه ما را به خیمه‌ام　سپاه ما را بدست [illegible]　بردن بود [illegible] عقاب [illegible]

دیگر گفت

منم با [illegible] آب آیم

[illegible] تو شهزاده [illegible]

عزیز [illegible] سکینه

کجا آدم شهزاده اکبر

کجا آب آوردم ای عاه [illegible]

جوابش گفت چنین با چشم [illegible]

علی اکبر جوابش [illegible]

[illegible]

دم [illegible] قطره [illegible]

به جان [illegible] والله [illegible]

بده آبم [illegible] بیرون [illegible]

علی اکبر با [illegible] گفت [illegible]

[illegible] چنین [illegible] شهزاده اکبر

[illegible] توچنین شهزاده اکبر

رسان [illegible] کل یاسین [illegible]

به [illegible] خیمه‌های [illegible]

میان قوم [illegible] کافر

بر [illegible]

بیا تا من بر بوسم چشم [illegible]

برادر جان [illegible] نقوبان [illegible]

ز بعد از تو [illegible] خواهم

برادر گفت برادر جان [illegible]

نشست [illegible] بر شهزاده اکبر

ز خیمه [illegible] بیرون باد [illegible]

ز [illegible] علی اکبر [illegible]

سکینه [illegible] جون دیده [illegible]

[illegible] سعد از بهر اکبر

شنیدند [illegible] آواز اکبر

[illegible] با [illegible]

بیا [illegible] شهزاده [illegible]

بیا تو دیدن شهزاده اکبر

بیا [illegible] جان اکبر

که آمد از سفر شهزاده اکبر

بیا [illegible] سکینه

بیا [illegible] خانه اکبر

دیگر گفت حضرت شهزاده اکبر

سکینه

برادر جان بقربانت تو کردم　فدای چشم کریان تو کردم　تو رفتی آب [illegible] براییم　چرا جانا [illegible] براییم　نداد [illegible] آبی تو [illegible]　که آری [illegible] شد

دیگر

[illegible] تو را جانا ندیدیم

[illegible] برمیدم

[illegible]

ز [illegible] عیش [illegible]

بیا تا من بر بوسم چشم [illegible]

علی اکبر بقربان [illegible]

شدم [illegible] شهزاده [illegible]

برادر گفت [illegible]

بسر [illegible] سکینه

ز بعد از [illegible] مضطر

[illegible] خواهر کریان

[illegible] بیاید

[illegible] کنم

[illegible] سیر [illegible]

بقربان تو [illegible]

علی اکبر بقربان [illegible]

بابا گفت چنین با سکینه

جناب زینب [illegible]

دیگر گفت استیلای سکینه　به شهزاده علی شهزاده اکبر　بیا ای [illegible]　بیا ای [illegible] جان [illegible]　بیا تا تو برادر [illegible]

شیخ مصطفا آرام جانم

[illegible] این [illegible]

[illegible] ز [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] شهزاده اکبر

کنا [illegible] شهزاده اکبر

به ماه آسمان شهزاده اکبر

[illegible] سکینه

[illegible]

بیا تا تو [illegible] اکبر

بیا [illegible]

[illegible]

مکن با [illegible] جانا [illegible]

علی اکبر مکن [illegible]

[illegible] کرد [illegible] نشین

ندای حق دشت کردم از دلخاک
عیان شهزاده ها در این بیابان
دوستان داغ داشتن برد ای برادر
دلا از آتش تو داغ غصه بیا ذاکر
شو تو مانع شهزاده اکبر
حرم تو زود ای ... کشته
دیگر فرزند جانی ناز پرور
بفرزند تو ... یادم بله
علی اکبر دعای کن نگهدار
بر و جانا تو قربان رفابت
بود ای قاصد صلح شهیدان
خبر دو حور ... الغلمان
بود ای نو خطه ... شهیدان
بود ای بیش جنگ ... شهیدان
سلام از من رسان از دخته بابام
خصوصا نا امید آمدم جان

تحمل با بابا سامم کو دو صد بار — حسینت شد بدست کوفیان خوار — بره شهزاده جان میدان کافر — شود کشته بدست قوم کافر — بود کارت حیدر پیمبر

کمر بستند تو بهر قتل اکبر
بود اکبر خدا ابشت پناهت
دعای اعلیم ... ادراحت
عیان ... حسین از نوجوانش
بر شهزاده علی ...
ذبیحه از حضرت سلطان ...
امام ... شیخ ... شبان
عنان ...
کرفت ...
... شهزاده اکبر
چنین کفت ... عقاب کوه پیکر
حضور با ... شهزاده اکبر
بیا ای عقاب کوه پیکر
سیا ... شهزاده اکبر
...
من از این تو ...
مکن تو بی ... علی اکبر
در هر زود ای عقاب کوه پیکر

به میدان جفا کاران کافر — رسید ای عقاب کوه پیکر — مده تو نوجوانم دست [illegible] کافر — سلامت باغ بر گردان اکبر — مکن سستی که اکبر تازه جنگ است

بیا نامی ...
مفا ...
بود ای ... عقاب کوه پیکر
خدایا بود شهزاده اکبر
...
...
...
بود جانا خدا ابشت پناهت
دعای ...
علی اکبر ...
نشتم بر سر ... تو آبی
دیگر کفت ...
بشهزاده علی شهزاده اکبر
بود اکبر خدا ابشت پناهت
دعای ... خدا راحت
نشتم بر سر راه تو اکبر

نشتم بر سر راه تو اکبر
کرا آواز ...
چنین ...
بیان ...
...
تمام ...
نشتم بر سر راه تو اکبر
بود اکبر خدا ابشت پناهت
دعای ...
عیان کفت ...
به شیر ... شهزاده اکبر
...

علی اندر مرکب سوی لشکر سیاه — بر درید کتف تیغ بهر سیاه — رسید از سید شیر صف شکن — کنید تیغ خونریز صف ها شکن — سپه را چو کوه ما بزد هم درید — دلاور شد جنت ...

...
...
...
...
...

حسین تشنه در حسرت مولای — مبند دیده ای حسین آب پاک — تکفنی تو بالله کفر ز نشت — مبند دیده از روی باغ بهشت — تکفنی نم ابر سلطان دین

...
...
...
...

سؤال کرد از لشکر کینه جو
دران بود شهزاده جنگجو
چنین گفت با لشکر کینه دار
شیخ محمد رسول کبار
آبای سید قوم ز اعتبار
که هست خصم رسول کبار
چو آب ... شد تنگ ...
دل شاه از غصه شد تنگ ...
ندا ... ز خنجر خنجر
ثنا خوانان ز ان خدا ...
ز ان بهر ان ...
دل شاه از غصه شد تنگ ...
کشم تیغ خون ... نکاف
ذبهر شاه ما ...
چنان بخون ...
شود دوست ...

اگر حمله اظهر کند با ایم بیاید ز بهر مدد کار ایم عباس گفت بر قوم حمله ... پناه برد ... بر یکی گفت ای لشکر کینه جو دران بود شهزاده جنگجو چنین

چنین گفت ... شد نوجوان
شیخ محمد ... آسمان
یکی گفت این مصطفی ...
یکی گفت این ... حیدر است
... شد ... سید ... جا
... سوی ... جو
شیخ محمد رسول کبار
بشد ... ز ...
... ز لشکر ...
به ... لشکر کینه دار
بکیر ... لشکر کینه جو
... شهزاده جنگجو
... ابن سعد لعین
... تیغ ...
... جوان ...
... شهید
... قهر

بر یکی ... ز شصت سپاه نخواهید از روی خاک سیاه ... حسین خسرو پاک دین که افتاد ... ز صدر زین ... جسم ... تیغ تیر

فتاد ... زین ... تیر
و ... شد ...
و بالین بشد ...
ز لشکر ...
... کجا
... شهزاده چون ...
بکو ... پهلو ...
... شاه نجف
... سید ...
... پهلو ...
... ز ان ماه ...
... ز لشکر ... بدر ... ماه
به ... تو خدا ...
... جوان ...
... سید ...
دیگر گفت یارب بفریاد رس
بفریاد شهزاده اکبر رس
دیگر گفت اکر ...

دیگر گفت اکبر بود بابم ...
بدامان ... شد ... مصر
دیگر گفت یارب ... شاه را
به بالین اکبر ... سلطان را
دیگر گفت یارب ... شاه دین
به بالین اکبر ... سلطان دین
دیگر گفت ای شاه ... کربلا
به بالین شهزاده اکبر ...
دم ... امام مبین
بیامد ... ببین
... شاه مظلوم ... علی
~~... علی اکبر ...~~
بگفت ... علی
سوار ... شهزاده ... قفار
... لشکر کینه دار
رسید از سپه ... قفار
نظر کرد ... شهر ...
کشاید به بیند علی اکبرش
بکیرد ... خود ... سرش
ندید شاه ... علی اکبرش
بدید شد ... علی اکبرش
واسب

وا اسب ... شاه مظلوم دید کشید ... شهید ... ز ذبنال آن شاه ... فتاد از ... بدن ... سپه ... به بالین

به بالین شهزاده اکبر رسید
کریزان ... لشکر کینه دار
بدو ... علی اکبر ...
چنین ... امام حسین
... سید المرسلین
... علی بن حسین
چراغ ... اکبر رسید
به بالین شهزاده اکبر ...
و شهزاده ... ندید
... حق ...
به بالین شهزاده اکبر ...
... قفار
بشد ... اکبر ...
و دیکر ... جوان رشید
بدامان ... شهید

آمد ... حسین به بالین علی اکبر
و گفت ... امام ... علی اکبر
حسینی

حسین گفت علی ... است
علی گفت ... است
حسین گفت ... مرا
دیگر گفت ... شاه
جوابش گفت ... آرام جانش
بدامن ... سکینه
... جوان
تعلیم کرد حسین ... جانش
جوان ... آرام جانش
علی گفت ... جانم
... امام
... مرا
حسین نشست بالین جوانش
... جانم
... بیا
... گل ...

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

حسین برگشت از میدان کفار — برفت در خیمه با چشم خون بار

ذفت حضرت شهزاده اکبر — خبر وادا اهلبیت خیر آه مضطر

بیامد زینب — سیه پوشید بر یا اسکیل

برادر — حسین ای جان نثار

چو شد شهزاده شیرین — شبیه مصطفی آرام جان

بمیدان علی اکبر — چو قلبی پر شهزاده آمد

[illegible]

حرم بهتی نامت تو الحمد الله اعت
آگر نیتشر زعی ابری بیحون صفا اعت
چنان دریا طلب خواون جلا بر
ذهن آبی ازدهر ادبه بر
وی ز تحقیق علیق صفا نیت
زانش نوز تابعی بحر عمر زقت
دیکر اعجت ز تو قدرت شاه
بحر اعی حیض ناصر نعمن آه
بکو با محرقضا تیر خداوند
امام رمزینا نعمت اعلام الامام الحمد
بیاد کربلا تو شیوادر
بسیر غیرت کاه محرمه تر
حرم بهتی نامت است بنیت
به شت کو بهجانی تن جان
ذبیحه اذ مرتضا وباغ خوب
بیاد مشهر ز نیوز اکمل غلمان
بیاند

[illegible]

ذبیح

[illegible]

جوانی

بده کاه اللهی با غلام آمد
چنین بید گفتگوهای شهنشاه
نشانهای حسین با دیده تر
دیگر اینجا کرده ام سر [illegible]
نشانهای کرده دست [illegible]
بکو خوش [illegible] کرد ستاره
بکو به درگه خالق عالم
دیگر بود است سر [illegible]
کلاه از دیده ها با [illegible]
سر [illegible] به با مدح [illegible]
بیان سعد ملعون ستمگر
عجب این گفت حسین با دیده تر
برو رو بر حریم کبریا کن
برو ظالم تو ترک ماجرا کن

الهایا شاها من حسینم — گل باغ رسول عالمینم — خداوندا تو آگاهی ز حالم — خروج چون کرده ها پامالم — نشد آورده مرا از دشت خونخوار — بدان که چه ها شدم آخر گرفتار

منم از غم شوم کشته جگر
الهایا یار ای محی داور
منم شد در دشت بیابان
خروج و آب بسته به روی یاران
من آوردم [illegible] جگرخوار
به [illegible] مهمانی جفاها
نوشته [illegible] با یاسین [illegible]
ده [illegible] کرده ها
نگر بر [illegible] بد [illegible]
نگر بر [illegible]
نگر بر [illegible] جفاها
نگر یا رب کرده استغفارها
الاهایا یا غفار و قهار
الاهایا یا ستار غفار
شکسته آخر دم [illegible] طوفان
ملک [illegible] این بیابان

منم از مجتمع یاد دارم — شوند کشته حضور خود آعوان — منم از حریم خوار کردند — اسیر لشکر کفار کردند — یکی کردند جو شام باشند — یکی کرد چو باد ا باشد

منم از [illegible] طفلان شوند خوار
شوند [illegible] جفاها
منم [illegible] کردند
اسیر لشکر کفار کردند
منم از [illegible] شوند خوار
بدان [illegible] عابد کفار
عجب [illegible] کرد [illegible]
بدان که [illegible] شعبان
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible] یوم [illegible]
بیست [illegible] خسرو دین
امام [illegible] پایه دین
به سلطان [illegible] سلطان
حضور [illegible] کربلا
شوند قاسم [illegible] سلطان
توسط مصطفی سلطان خوبان
[illegible] قوم [illegible]
[illegible] را

عموجان [illegible] طوفان
شود جان قربان تو سلطان
[illegible]
[illegible] شد [illegible] دین
[illegible]
[illegible] طوفان
[illegible] خالق است [illegible]
[illegible] خوبان
[illegible] وفاداران
[illegible]
[illegible] قوم کافر
[illegible] جان [illegible]
[illegible] خون [illegible]
[illegible] قوم غداره
[illegible] خون [illegible] جوان
[illegible] اکبر
[illegible] اکبر

پسر اکبر سیمین عذارت — شوم کشته حضور خود آعوانت — دل خواهد روم در جنگ کفار — شوم کشته در این صحرای خونخوار — سوار بر [illegible] تو آقی

مرا [illegible] تو آقی
دست [illegible] عالم
[illegible] دست یارم
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
با قاسم [illegible]
[illegible] قربان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
بتاج مصطفی شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] کفار
[illegible]
قاسم

برو قاسم بنزد خیمه بنشین — [illegible] — برو قاسم بنزد مال خوار — تفکر کن [illegible] — شنید قاسم [illegible] — [illegible]

بسال [illegible] میدان
نداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
با مال [illegible] جانی
[illegible]
جوان قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

وصیت کرده بود شاهنشه دین　　وصیتهای شیرین بی دفاتر
کشید بنوشت بید بادیه تر　　وصیتهای انگیز حق بود
مختصر محبت ابا نبی حق بود

[illegible]

شنوی کشید
وصیت کرده باب تو شهنشاه　　محبت بار قربان وفات
بقاسم گفت فدای خدا بات　　دو دشت بیابان ها لرزید
کشید آهی که تا افلاک گردید

[illegible]

[illegible]

چنین می بد
بجای آفتاب گفت ماه تابان　　نخواهی دید دیگر روی خورشید
بهاکن دست اندامان خورشید　　مشو مانع ز دیدن ماه تابان
تعظیم کرد بسی خورشید تابان

چنین می بد کلام ماه تابان

[illegible]

فلک
نتین در زیر ابر ای ماه تابان　　بیا افروز بیم آفتاب خیران
قو روشن ز زیر ابر ماه دست روشن　　نشین در زیر ابر ای ماه روشن
نشین در زیر ابر باد مست سنگین　　برو ای سید بزیر ابر سنگین

[illegible]

وسلم الله ... [illegible]

فلک ... آن ستم کش ... پر و بال
چو دید زینب ... اقبال
فغان کردند ... بیچاره زینب
فلک ... بداد ... زینب
برو ... جان ... ذو الحسن
گرفت زینب ... طفلهای حسن
رسید ... از آن طفلان
ز بعد از قتل قاسم ... اکبر
ندای ایشان مصطفی اکبر
به دشت کربلا ... اکبر
بگو ...
دو ...
به دشت کربلا ...
جواب زینب محزون مضطر
کنید ... جهان ... بر سر
ز بهر زینب محزون مضطر
... باشد
خبران ...

نسوخت تا به سپهر از بهر زینب ستم کردند جفا کردند بر زینب دو طفلانی که ... دیداو سر عون و محمد بر نیزه دیداو تن عون و محمد سوی قتلگاه دید

جواب
بیرون ... خواهر طفل ...
...
... طفلان
... ذو فغان
... ز بهر طفل ...
... بادیده تر
جواب زینب محزون مضطر
نشوند ...
... جهان ...
شود ...
نبود ...
نشوند ...
... بر اکبر
... طفل ...
... جان ...
...
بیرون تو ...
ز بعد از قتل قاسم کودکان را
سر عون و محمد بر نیزه ها دید

جواب زینب محزون نغم خوار غم گفت صغری محزون نغم خوار بدان خواهر دلم سوزد برایت خصوصاً از برای بچه هایت بس است این طفلها بهر تو خواهر

گفتم ...
...
بدان خواهر ...
...
جواب ...
...
نبود ...
...
...
برادر ...
...
جنین گفت ...
...
جواب ...
...
برادر ...
...
که دید ... جهان ...
...

دهها ...
جا ...
کلام ...
برادران ...
...
...
...
...
...
شد ...
...
فرستاد ...
...
...
کسند ...
...
کفن ...
بکشتن ...
بدن ...
و ...
کفن برقامت ...

شهادت ماه بنی هاشم حضرت عباس المختص به برتانی وصیت گفتن برتانی از بحر امام در داد ذهم حضرت ... جناب قاسم ... بلحن

بداد ...
... کافر
...
...
...
...
...
... عباس
...
...
...
...
...
سحاب ...
بیاد ...
...
ز بعد از قتل طفلان حکم داور

بداد ندش ... شمشیر ... شهید اشتیاقات ... جدا شد از بدن دست دلاور اعانت کرد ... قوم نسناس بقدم

...
...
عطشان ...
علم ...
...
...
...
...
جواب ...
بگو ...
...
...
...
... عباس

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
جناب فاطمه ... نخل
معطل ... تو ... بخش
بسته از تیغ ... دیده تر
بجز از قطع کن ای ... مضطر
بر قیمت جمع ... دیده تر
سوار ... شاه دین باد دیده تر
کشته بر سوی ...
بست شاه ...
کشتی بر سوی ... دست یارم
برادرجان به ... تو چشم عالم
دم رفتن داغم ...
دیگر گفت ... شیر دلاور

شهادت جناب سید شهدا علیه السلام و بر فتن شهادت علی اصغر

تمام جان نثاران شهنشاه
شده ته کشته به تیغ قوم گمراه
بتیغ قوم

بیت
بر شد خالی ز حور حور ...
نا ... بار یاران
شده ته کشته ...
ز ... تمام یاران ...
ذلیل ...
بجز ...
جگر ...
لعان ...
تا ...
به ...
تا ...
بیاغش ...
بیحض ... شده ...
جگر ...
شده ته کشته تمام یاره یاور
بتیغ قوم ... کافر

بیت شاه بید ...
قلم کردید ... تیغ کفار
جناب ... مضطر
تفکر کرد ...
و ... برادرجان بقربانت تو کردم
ندای
فدای ... چشم گریانت تو کردم

اسیر لشکر کفار کردند
قبول ...
قبول ...
بیان ...
قبول ...
بیان ...
نما ...
...
ندا ...
جان ...
که ...
کجا ...
بر ... علی اکبر ...
سیاهت ...
شد جانا ... لشکرانت
کجا ... یاره یارانت
ز ...

فدای چشم گریانت تو کردم
برادرجان بقربانت تو کردم
تفکر کرد ...
جناب ... مضطر
حصول ...
صفای ...
بیا ...
سوار ...
جمله ...
بیاد ...
توانست ...
ز ...
دم رفتن ...
نگوای ...
بکیر ...
ز ...
...
از خواهر ...
عزیز

عزیزم فاطمه ای جان خواهر
ندای تو خبر از حال اصغر
علی اصغر ز بی شیری شده بیهوش
عزیزم فاطمه چون رفته از هوش
عزیزم شهر بانو خواب رفته
هوای
هوای آفتاب ماه رفته

بیبرد ... شده داده ...
جان ...
ز ...
تمام اهل ...
میر ...
بیاد ...
...
ز ...
بکیر ...
کشتا ...
بر ...
ز ...
بهتر ... شاه دین ... دیده تر
جواب ... مضطر

بردن امام علی اصغر را به میدان استقبال از جهت آب ... شده ... امام علی ... را در خیمه ... امام

مثنوی ...
شاه بگرفت ... علی اصغر ...
کرد ... عالم ...
ز ... امام ...
در حضور ... امام
شد ...
گفت ...
گفت ... سلطان ...
تا امام ...
ز ...
یا شاه عالم ...
جد ... جناب مصطفی
یا ... جناب ...

جگر تا تیم شد بر فرس سوار
دیدش سوار شد بر فرس سوار
مانند ناشر احمد بر فرس سوار
تا بخشش احمد بر فرس سوار
بهر بابم حضرت پروردگار
دلدل علی کردند نقد انشقاق
مانند ناشر حیدر ولدال سوار
مهر محمد احمد بر فرس سوار
مصطفا
بانهال بود تن جام
در حرم بشکست شد انشقا
خوانده ام قرآن افضل پدری
خوانده ام مصحف خلیل الله

کوشوار عرش بالی کردگار — من چنینم بنده پروردگار — عرض دارم خواهش کنید از من سؤال — بشنوید حکمت ز لطف ذوالجلال — ای شها کوفیان بی حیا

ظلم کردید از حسین با حیا
جد و الف نامید ذوشید بهوش
منجد اکردید از ملک وطن
آسلام حرم کوفه از خوف شما
آب ابتدا و بح عطشان
جمله پایکان تیر
نوجوان نوعهد کشته شد تمام
در حضور ما پیکر ازین کام

کرشده کشته علی اکبرم — مانده بر جا این علی اصغرم — شیرخوار است رفته از شیر و بهوش — قطره آبش دهید آید بهوش — اهل الشکوا این سخن از شه شنید

اصغر از رو دوش شاه غمناک دید
کس نداد از شاه مظلومان جواب
کس نداد از اصغرش یک قطره آب
در میان آن سپه بی حیا
داد آب از طفل شاه با حیا
بکمان تیر آمد در حضور
در حضور پاک شاه دین تیر
کشته شد اصغر ز نامرد
ناوکی بد ریده کلو
بود اصغر امام تشنه کام
گفت بیابان اعلا

گفت با ای شهره بانو حرم
عمر کلثوم زینب خواهرم
اصغرت از دم رسیدان بهر آب
نادعد آبش کی بهر ثواب
خاک بیکان اجداد
اندر پیکان اصغر جان بدلو
مال شد خاوه بالعرم
آمده بیرون ز خرگاه حرم
اصغر از دست امام تشنه کام
مال تیر بکرفت بیرون خیام
داد پیکان ز دهان طفل شیر
گفت بکیر ایشان مال تیر
بنهاد آن پیکان مال تیر
گر تو گفتم ای با اصغرش
گفت کیدلوت آب ای طفل صغیر
از تو ای شد ز داده طفل بی تقصیر
قمری بی زبان بیرآب
در حضور خسرو عبدالله

قمری ی نجد کرباغ جنان — که ترا اسیر اکردی مرغ جنان — ای علی اصغر تو رنجی از برم — میکنم خاک جهان را بر سرم — بعد مام طفل معصوم صغیر

کرد نفگم دخت شاه بی نصیر
گفت زینب با حسین تشنه کام
بادل پر غم ز بیرون خیام
ای تو یعقوب و یوسف کو کان در بید
حلق تست کا اصغر پیکان در بید
بعد باز از تو ای بی تشنه خواه
مانده بد از بهر تو یک شیر خواه
این غم از دست تو شاه غمناک
ناوکی بد ریده حر ز خون
خاک عالم بر سر زینب مدام
بکند جیب صبح شام
ای علی اصغر بقربانت سلام
من بتو ای تشنه کام
ای علی اصغر بقربانت شوم
من بتو قربان تو و نامت شوم
مرده بودم کاش میدیدم
رفته بودم

حجین روز بیند مام ترا — این گلوی خشک و پر خون ترا — ای پریشان کاکلت مهدی بیست — تا بمحشر کو بیت چون کم است — لعن کن بر قاتل اصغر مدام

تو سک سلطان شاه تشنه کام
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
زبان امام ... اشقیا
وانگه ... امام با شهدا
حرف قتل کله شهدا
بعد کشتن ...
لاتجر امام ...
باز از تو حضور تشنه کام
سید الها شاه تشنه کام
کرد وداع اهل حرم
کرد زینب خاک عالم

کفت

کشته شد بعد از ان اکبر اصغر

ای علی اکبر تو فخر ازیزم

تشنه لب جر شد کنبد کلبدم

ای نکو خفته بکر خیز بی نییم

بی سنان نکوشته ابتر کام

ای نکو خفته در خون صبح شام

کفت چنین از غم شهید سلطان دین

کرد تفصیل از شهیدان شاه دین

در برو کلهای عزیز بی نیاد

شاه بکرد خون و علی داد

چون رسید تو کلهای چین

راند توسن سید خوبان کفن

کفت همین سلطان دین بالشک کان　　چرخ خندید از شد ابتر کمان　　ناکه بالشک و فی چون و زید　　روح رفت در بالبعر یک شهید　　ذ ته

جستجو نابین بیک سلحاک خاک

ابتغوا آیید جابکی در خون خاک

کفت جواد بهر شهید تشنه کام

سید الموت شاه تشنه کام

در نشانه تو شد عقوبت

با جکر ما آلم جانفشان

ناشنوم کشته حضور نوعین

از ندم یک باجر بکر جانشین

پایه در بین شهنشاه رسول

ایکه علی ضیه در ذبیح بتول

ای حاجی در مسلمان جانشین

ای شفیع روز محشر جانشین

نوجوانان حسین ارتشنه کام

چنین کردند از چنین تشنه کام

بهر جان با ذوی شد ابتر شده کان

خنده کرد ید ند تمام کشته کان

نبت کشتن دیکر از بهر شا　　بد همین یک کشتن از بهر شا　　کفت همین شاه شهید تشنه کام　　با کرو خفته در خون صبح شام　　راند توسن راشد عزم مقام

وارث من جانان

وارث شاه عالمین است

همین آب بهر مادر من جان است

دل ما را زغم آخر شکسته

همین آک روی ما بسته

حضور کوفیان فی غایات

آیا ای ضالمان سست بنیان

ازان اهل سیه آن قوم بیدین

جابز تو دو کل ختم بنیان

نعلم کرچین با دم بیدین

پانکه ماه رسید شاه شد دین

امام حوادث در خون

و سخن کفتن در زاد اصغر

و ثبت و کفتکوی امام با بیت شاه

پرنکه کفار رسید در ابر آب

کفتکوی امام با اهل بیت سیاه غایه بخود

رفت تو لشکر کفر شعار

وارث من حسین بیکنا هست

که سلطان شهید فی نواهست

فردی من بر سید اعدا

جفا های چنین شد آشکار

ذبیحه ابر آکبر بر سید

دل ما را بین از خشت شد منکر

کشته تیغ از دنیا بهر لشکر

شناهای جفای قوم کافر

بقتل آمر تاب شاه را

نه تنکه ام بیک زند شاه را

همین آرکفت حسین از اهل کافر

کشته تیغ از دنیا از بهر کافر

سیه را اهل شهنشاه از دم تیغ

شد ند کشته کو و بهاد ادم تیغ

سیه را اند شهنشاه نادم شهر

رسید ند قوم در دروازه شهر

دم در دروازه کو نشد رسیدند

حین از نادم در دروازه رسیدند

جانی

خاین بر کشت بر تیغ خون چکانش　　دل پر غم رسید در قتل ماهش　　جرو توسن رسید شد در لب آب　　فرود آمد نشست بکیم لب آب　　تکلم کرد با آب طاهر بجز　　جمل کردید فرات مهر مطهر　　بینی

جراتشنه کلو خوا اهی حسین

جر اتشنه بیک شد در خوبی سین

جر اتشنه نه سید زین خواهی

تو با شجاع خرس اند دو من

جراتشنه در جوهای بیمبر

وارث سرخ حسین سبط بیمبر

وقت نه سید بشمول خود اهی

فرات خود برو دست قوم کافر

جراتشنه حسین با شادی

وارث شد بود حسین ابن آنها

تو باده اب او حسین بیدر

وادم مجلس با ای کو نشد

جنین شد در بین دست بیابان

تو شهید صفحات در فی وادیان

جنین شد که در بید و روشن کافر

فرات از حسین سلطان در بلا

ما آب او در حضور قوم کافر

چنین بر خود کو سوختن بیمبر

برجب تو ذبیح تو جوانان　　شد ند ابتر شد بیک باز بدا ران　　جناب سید فی ماتید ار　　کباب است پی تو در این دشت خار　　همین آرکفت حسین الله لب آب　　کفتند

کرفتند دو بشد از در لب آب

مطلب لعین کو دادم قوم

جو باران تیر با بدر شاه

بیاران تیر بیرش بیمبر

جو با بیک از اینجا

بهاران که در بهار

کرد غوغا بر سر شان با نکه جلوند

حین از ادم بیکان بد لوند

سم علی از بی بیان سست

کانه هاکلک الشید نه بر سر

ستم کرد نه بر اولاد علی

نکوردند شرم در بر اولاد

جناب فاطمه خوا اتون محشر

نکوردند شرم بر ذهرای مطهر

بجنب

حق الله سوخته تن ... بیگیان

... دصله ... بن ... شد ...

خالک گفت ... شد ...

ملک گفت ... بدبد ...

تلک گفت ... بد ...

ملک گفت ... سر بدبد ...

کفتکوی حسن با سپاه

در قتل ماه شهید

شنوی ...

[illegible]

گفتگوی ... لیلی ...

در قتل ماه شهید ...

[illegible]

سنان

سنان از نوک نیزه داد آتش ومخفی نوک پیکان داد آتش ذ بعد از خورد غدا ستمگر بیلد حضور شد ستمگر بحکم ابن سعد سردار لشکر کمند از دری شله عنشاه خنجر

دو باره شاه ...

[illegible]

عروسی تا ماست در دشت کل افرا عزا شد روز روشن شد شب تار بنوش آب حسین از دست جلاد داد این چند فولاد بیداد دهم از چند فولاد آبت

[illegible]

جواب

[illegible]

تیز شد سر از ملک بیکر جدا سازم همین ساعت بخنجر .مزن دست شمر زشت ستمگر نخوام آبی جاوه بدر برد شاه مظلوم بخرا از کشتن تو خوام مضطر

[illegible]

بدبابت مرتضا نابی کوثر طلب کن آب ست شد ذیر خنجر که آرد مرتضا ساقی کوثر ذ مهر تو شد ذیر خنجر جواب شمر افزود شد دین حضور قوم بی ایمان سیدین

[illegible]

سئوالی ای کنم من با تو مضطر
جواب ای بکر درین خنجر
دست خواه اهل حسین باد به تو
بر یحیی خود عابکا بکر
دست خواه اهل کرب زینب
بیا البتین دارای غم
دست خواه اهل سکینه باد بکر
تشنه لب ... باد به تو
دست خواه اهل حسین ترک
ببین اهل بیت خوار مضطر
جواب شعر ای سکندر
بعد ازین شاه عدن باد به تو

آیا ای شمر ملعون ستم کر | که هست خصم اولاد پیمبر | کلام تو بدم آتش بجانم | به سخت از غم تمام استخوانم | به حق خواهم ستمگر باد بکر | ببینم زینب محزون مضطر

بر یحیی خواهم که زینب را ببینم
بر تو خواهم زینب تنیم
بر یحیی خواهم سکینه باد بکر
تشنه عمر من باد به تو
بر یحیی خواهم که عابد را ببینم
بیا البتین دارای غم
بر یحیی خواهم جوانان
که دم در خیمه باد بکر
جواب شاه الکف شمر کافر
چنین ای خسر درین خنجر
دم بکو درین تیغ بای خون
بیابد اهل بیت خون
بیاید عابد به بینت سکینه
بتو چنین ماه سینه
چنین ایکو شاه عرش شفاعه
سئوالی کنم من از تو غم خوار
جواب شمر ای شاه مضطر
نفرما اهل درین خنجر

سبب چیست بگو عمر در چنین آه | ذبهر کیست ای تو شهنشاه | سبب چیست چنین دارم غم آه | که عمر دم سکینه شاها تو صد آه | واه تو ذبهر کیست امروز

که عمر دم سکینه آه باشد سوز
جواب ای شهر مال و شهنشاه
که از فرما اینا تست که عمر دم آه
جواب شمر ملعون نجفا کار
نفرما شاه عدن با خنجر باه
بیاه ای شمر ملعون ستم کر
بود آهم ذبهر خواهر مضطر
بیا ای شمر ملعون ستم کر
فغان من بود از بهر خواهر
که بعد از من ذلیل خوار کردد
اسیر لشکر کفار کردد
فغان من ذبهر عابدین است
غم من از برای سکینه است
که بعد از من اسیر خوار کردد
سوار ناقه عریان کردد
ذبهر اهل بیت خوار مضطر
بود آه من محزون مضطر
که بعد از من ذلیل خوار زارند
عجب زار ناقه عریان سوارند

بکی کوفی یکی در شام هست
بکی در کوچه و بازار هست
سکینه بعد من چون خواهد زیست
سوار ناقه بد راه وا راه است
دوباره گفت شمر خشت کافر
بشاه ای حیا درین خنجر
سبب چیست چنین ... زینب
نظر از هر طرف دارای ...
دم مادر ... شاها ...
کشته بدن درین تیغ خنجر
ذبهر کو ... ختم ...
جواب ای شهر مال و شهنشاه
جواب شمر افزود شهنشاه
بدین تیغ خنجر غم آه
آیا ای شمر ملعون ستم کر
که هست خصم اولاد پیمبر
سئوال کرد ... تو خسرو دین
جواب داد شه شنوای ... دین

ذبهر چه بابت امام اطهر | نظر از هر طرف دارم سکوت | که شاید بهر آید در بر من | کشته پیکان بجسم نازک من | دست خود عالی ذبهر خواهر

جواب زینب محزون مضطر
جواب خسرو درین خنجر
چنین گفت شمر بدا ختر
چنین ایکو شاه عرش جهان
تو از ... چون کهواره جنان
تو از آنی چنین ... یوستان
دم ... چنین بای طوفان
بنی ... جدی ...
چنین ... خون ...
جواب ای شهر مال ... آه
جواب ای کی ... بر دنه
بدین تیغ لعل جان ...
دل از ... بهر کربلا
الرجیم جان اولاد رسول را
غم کربلا از ان شهیدان
تو بر دل دارای ای شاه شهیدان
جواب ... غم ... شهیدان
بدان سوز درد دل شاه شهیدان

وداع نامم عباس اکبر | مرا بود دل بود و الله فزون تر | سقاة خیمه تو بود ملت سیف داد | دل داره هوا از غم بیاد | بدست جوف تو با سلطان عالم | سخن کوتاه کن والله عالم

اکر دانی صلاح ... تو راهی
بدان ... از بهر ...
بود ... شمر کافر
خطیبان جهان ...
بود ... شمر ...
بدان ... شاه ...
کفر ... کد ... شفاعه
تن ... ای ...
بجیکو ... جام
کرین باب شاه ...
جواب خسرو درین خنجر
چنین کفت شمر ملعون
جانان ... مصطفی
تو ... خنجر ...

اطاعت بکنم فرمایشانت
بشوم آکاه تقریر کلامت

نمازی خواند در پای خنجر نین
عزیز فاطمه با چشم خونین
لب دریای خونین ناله و آه
کشیده صف در دنبال شهنشاه
شدند حاضر اندر پای خونان
ملائک جنان با چشم گریان

ایا خنجر ز دست داد و فریاد
دم تو برزمین ای تیغ فولاد
گلوی نازک حسین را
شد ابتر شاه عالمین را
نبریدی چرا ای تیغ فولاد
بضرب

غلامانت را خوار و بی سر و جان
منقش بکنم ای تیغ بران
چو بکوفی بکو خنجر جوابم
کز من بیا مشتاق جوابم
چرا خنجر نکوفی جوابم
جوابم کو که مشتاق جوابم
بحر

ذبیحا از تو حرمت خوار کردند
اسیر لشکر کفار کردند
چرا این خنجر خونریز جلاد
نبریدی حنجرت این تیغ فولاد
جوابم ابرو هالی شهنشاه
که از ضربت شکستی کردم آگاه

بقیبال آب خضر کوه روان شد
درنا آب حیات خضر خوان شد
غم شد ... [illegible]
بهشت ... [illegible]
کبسلطان ... [illegible]
کنبد خضر ... [illegible]
[illegible]
نشانا ... [illegible]
بجود الی ... [illegible]
شد ... [illegible]
بجود الی ... [illegible]
آکرد ... [illegible]
بدرخ ... [illegible]
خداوند بلند ... [illegible]
ناید ... [illegible]
عمر ... [illegible]

نم

تمام بلبلان از چه جدا فتاد بفلک خضر غلمان لرزه افتاد درختان بهشت یکی خزان شد در نهر برک عاجو زعفران شد خردیاریها بهشت جنت بلرزید یا تمام بهشت جنت

جواب

بشیر ... [illegible]
سؤال کردند ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
والله ... [illegible]
امیر المؤمنین ... [illegible]
سؤال ... [illegible]
یا ... [illegible]
درنا آب حیات ... [illegible]
شنیدام جواب حضرت ... [illegible]
... [illegible]
جواب فاطمه ... [illegible]
... [illegible]
جواب ... چنین ... [illegible]
سؤال کرد ... [illegible]
جناب فاطمه خاتون محشر

جناب

جواب خضر ... اجل سبط الحمل بفرمود مرتضا داماد اجل شنیدام جواب حضرت چنین شد شنیدام چرا آسمان چنین شد بیایید تا رویم نزد شهنشاه

سؤال

درنا آب حیات ... [illegible]
شنیدام جواب ... [illegible]
... [illegible]
آدم کفت ... [illegible]
سؤال کردند ... [illegible]
علی کفت ... [illegible]
... [illegible]
کتاب ... [illegible]
سؤال ... [illegible]
شنیدام ... [illegible]
... [illegible]
جواب ... [illegible]
جواب ... [illegible]
سؤال کردند جواب ... چنین شد
... [illegible]
علی کفت ... [illegible]
سؤال ... [illegible]

بیابید تا ببینیم

پنجه ١٠

به اسم ... [illegible]
بیابید تا ... [illegible]
ببرند ... [illegible]
عهد ... [illegible]
در ... [illegible]
جناب ... [illegible]
جواب کفت جبرئیل ... [illegible]
سؤال کردند ... [illegible]
بفلک ... [illegible]
کنا ... جبرئیل آمد ... [illegible]
طلب ... [illegible]
علی کفت ... [illegible]
خبر ... [illegible]
کتاب ... [illegible]
طلب اندیشه ... [illegible]
بیابید تا ببینیم پدرم

یکی بقیه بیرون آورد جبرئیل که در آن بقیه بود جامه نیل نخوبان کفت سید جامه بپوشید شاها جامه نیلی بپوشید دیکر کفت جبرئیل از امر خدا

جدا کرد ... [illegible]
... [illegible]
جناب ... [illegible]
به ... [illegible]
بلند ... [illegible]
سر سلطان ... [illegible]
به بابا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
نزول کرد جبرئیل از ... [illegible]
بیرون ... [illegible]
علی کفت جبرئیل ... [illegible]
... [illegible]
بیابای ... [illegible]
بیایید ... [illegible]

سر سلطانین از تن جدا شد فغان از دیده خیرالنسا شد جناب فاطمه با دیده تر به بابایش عرض کرد ... به رحمانا ... کشته حسین

کل

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
سر سلطان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
علی کفت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
پدر ... [illegible]
... رسول عالم

جوابش گفت زینب ... سلطان
کی چرخ آخر ...
ز دست چرخ گردون ...
خدنگ ... افتاد ...
بنالم همچو ...
چو آمد بر سر ...
چرا لعنت ...
ز نیلی چرخ ...
بنالم ...
ندانم بر سر بابم چه آمد
که حسین ای حسین بابم بنالم
کز فرقت ...
سر شد ...

شوم قربان نام تو سکینه   عزیزم ما ... ببینید   بگو ... صبر تابت   حسینم ... آید   ... در باب ... آید   در شال ...

کنند ...
دیگر ...
بنالم ...
چرا آقا ...
که حسین ای حسین آقا ...
سکینه ...
دیگر ...
شد ...
دیگر دید ...
زنند ...
دیگر دید ...
نشسته ...
بزیر ... اکبر
زنند ... اکبر
دیگر دید ...
نشستن ...
مرا آرام ... جان محمد

که حسین ای ...
بیا آقا ... غریبان
بیا ای شاه مظلومان حسین جان
در این ... غریبان
سر شد این مصیبت ها ...

شد ...
غریبان ...
بعد ...
نشستند ...
به ...
...
گروه ...
اخیمه ...
جا ...
برو ...
غریبان لشکر ...
بیا ...
نهال ... غریبان
نظر کرد ...
ز جمله ...
طلب ...

سر نهال
شد جدا از ...
کودک آتش ...
سر نهاد ...
اهل بیت شاه مظلومان تمام
ز ...
کودکی آتش ...
از تمام ...
بعد غارت ...
کرد ...
کرد ...
بعد ...
بعد قتل شاه مظلومان حسین

... تش ...
...
...

بیرون ... غریبان
شد ... اسیران

سرنها ... خوف خطر   خوف ... در سر   سید سجاد ... کودک بدیدی   طفل ... سید سجاد دید   از پی کودک ... زین العباد

گفت ...
...
طفل ...
عابدین ...
گفت عابد ...
گفت ...
گرد ...
طفل ...
آتش ...
گرد عابد آتش ...
طفل از خوف ...
از کجا ...
گفت عابد ...
طفل ...
سید سجاد ...
طفل از خوف سید ...

گفت ... کروه ... کان   گفت ... کشته کان   گفت زینب ... ما ابد   گفت ... ما ابد   گفت زینب گفت ...

گفت ...
گفت ...
گفت ...
گفت ...
گفت ...
گفت ...
گفت ...
گفت ...
گفت ...
گفت ...
گفت ...
گفت ...
گفت ... عمدام گفت ...

گفت

جمله

گفت برادر ای ... [illegible]
انجفای چرخ کج کردند ... [illegible]
گفتگوها کرد زینب با جناب [illegible]
طفل را ببرید از عطش تاب [illegible]
برد بیتو بیکسان ما [illegible]
در غم ... کرد عابدین [illegible]
گفت بر خیز ای ... [illegible]
گفت عابد ... [illegible]
گفت ... دست زینب ... [illegible]
گفت ای ... [illegible]
گفت عیش ... [illegible]
گفت ... [illegible]
گفت برادر ای سلطان ... [illegible]

جمله اسباب شاه را بجا　برد لشکر قوم بی شرم و حیا　باز بر سوز دلها کرد شکوه‌ها　گفت ای وای سخن اطفال ما　بار اهل اطلاعات مظلوم ما بس　ای

کوچین بیکسان ... [illegible]
کن ... تا توانی ... [illegible]
بیکسان ... [illegible]
اختر ... [illegible]
خیمه‌های بیکسان ... [illegible]
بغلتر آتش ... [illegible]
تشنه لب شد ... [illegible]
کرد خود ... [illegible]
شد ... [illegible]
آن ... [illegible]
اهل بیت ... [illegible]
است ... اسیر ... [illegible]
است ... [illegible]
جدا ... [illegible]
ای کس ... بیکسان فریاد رس

بردن اهل بیت را به اسیری و از راه قتلگاه و گفتگوی علیا جناب ام کلثوم زینب خاتون در قتلگاه شهدا و سخن گفتن پریشان از بهر امام و داد و دهم است

یا اخی

کیما به ... [illegible]
به سوز ... [illegible]
سوار ناقه ... [illegible]
نجر ... [illegible]
دل ... [illegible]
تا ... [illegible]
بعد ... [illegible]
جانب ... [illegible]
ذلیل ... [illegible]
حرم مصطفا ... [illegible]
تا کفتار ... [illegible]
یا ... [illegible]
بسمه ... [illegible]
یا ... [illegible]
به ناحق ... [illegible]
یا العجب ... [illegible]

به سوز از بهر

بیالی

نکهدارید ... [illegible]
عنان ناقه‌های ... [illegible]
که ... [illegible]
بیائید ساربانها ... [illegible]
از ... [illegible]
خطاب ... [illegible]
برس ... [illegible]
... [illegible]
کرد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
برس ... [illegible]
خراه ... [illegible]
جفا ... [illegible]
... [illegible]
کو زینب ... [illegible]
به سوز ... [illegible]

بیا ای ساربان ای ... [illegible]　عنان ناقه‌ها ... [illegible]　که زینب ... [illegible]　تماشا کی کند ... [illegible]　که شاید ... [illegible]　که ... [illegible]

کشیدند
ز ... [illegible]
... [illegible]
ز ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

کشیدند ... [illegible]　... [illegible]　بر ... [illegible]　سوار ناقه ... [illegible]　ز ... [illegible]　ستم کردند ... [illegible]　تمام

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
خردند ... [illegible]
تمام ... [illegible]

بکر دور در که ستار غفار   بکر دعوی در که فهماً رستار
نغالهِ قرض کرد کفت این چنین است   کل باغ رسول عالمیان است
ذات شاهیتک آمدذین بیابان   خروشی آبسته دی قطابان

عماه شاهیتک آمدذین بیابان   خروشی آبسته دی قطابان
عماه سرو بیت کیمین لسیار چیدیم   بیزیر سایه لاشین آمیدیم
عماه شاهیتک من لسیار چیدیم   کهن برقلقه بالاشن پریدم

عیان کفت سال رشده زاده اکبر   نضر کرد دید قد شمشال اکبر
نغمکم کو دبغتش نوحوانش   شیخ مصطفا آلرام نجاتش
نکم عالی لسیلا مکدر   چنان می بیچنین مکیفت به اکبر شیخ

شدی شده اما جرخ غدار   تیرا و دور دین بحار وخون خوار
در بحر اتو افکند در سفینه   به بیت باتو نکت شده زاده کید
بدا و کشتی تو تر چرخ جفا کار

حطا ایکیلا بسار بانان
کفن بر تشاه اذ بجرا ام حواذ دهم

خطاب به نقابدار [illegible]
دختر [illegible] جوانان [illegible]
[illegible]
بساربانان [illegible]
[illegible]
از خیمه‌ها [illegible]

بستنه زاده [illegible] آرام جانش
همین [illegible] بابا جان آتش
کی تو [illegible] شاه زاده
اگر چه [illegible] فتاده
به شهر شام [illegible] اسیران
بیا ای [illegible] شهیدان
بیا تا شام [illegible] مادر
اگر دانی [illegible] جان مادر
بشام [illegible] ابن سعد کافر
اسیری [illegible] جان مادر

ذبعد از ماه رشه‌زاده اکبر　بسر خود خواهر شهزاده اکبر　اذان ده دو نفر ملعون کافر　خطاب کرده خواهر شهزاده اکبر　بیاید ساربانهای ستمگر　که

که [illegible]
[illegible] ماه اسیران
[illegible] طوفان
[illegible] شهزاده اکبر
[illegible] شاه شهیدان
[illegible]
[illegible] جفا کار
[illegible] جام
[illegible] جام
[illegible]
[illegible]
[illegible] طوفان
[illegible]
[illegible]
[illegible] داده
همین

همین بابت حسین [illegible]　همین سلطان تشنه این [illegible]　بنفش [illegible] پاره پاره　تفکم کن دم [illegible]　[illegible] باسکینه　تفکم

تفکم کرد از ماه مدینه
[illegible] شاه شهیدان
[illegible] کربان
[illegible] شهنشاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ماه مدینه

مکرر

مکرر با تو کردم عرض من خواهر
[illegible] کفار
[illegible]
[illegible]
[illegible] بابا جان
[illegible] میدان
[illegible]
[illegible]
[illegible] کربان
[illegible] بابا
[illegible]
[illegible] مضطر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مواخوه

مرا بر [illegible] مضطر　بذیر [illegible] شهزاده اکبر　[illegible]　[illegible] چشم هایم　[illegible] قوم کافر　[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کردند
[illegible] کردند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ندیدم
بزینب

بذینب خواهرت گفتم [illegible]　حسینت رفت [illegible] کفار　حسینت رفت [illegible]　[illegible] سلطان [illegible]　[illegible]

بیا [illegible] خواهرم
[illegible] کربان
[illegible] سلطان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابد
[illegible]
[illegible] آید
[illegible] آید
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جوابن گفت زینب حزین و گریان
سکینه ای ضیای ماه و خورشید جهان
بقربان دل زارت صبر نایاب
گرفتم ناگهان از قرآن برادر
بلای ای جمع حسن خود ز منظر
سلامت سنین کلمات تا عرش برین
جوابش عرض کردم چشم گریان
شوم قربان تو ای حجت سلطان
بیلیقه ویرم بهر صورت سیلدان
بینیم ما اهل مولای مردان
اگر ویدیم که با ما برتر کمان است
خسود تشنگی با ما کیان است
روم آب آورم از بهر اصغر
حیم آتش بر تو ای جان اصغر

مجا

بیا ای سکینه قد جاه الحق
اسیران وفای خود چها کرد
جوابش گفت در عرض ای خدای
بجان ای تو ای جان ای بر بی
بیا ای سکینه قد بیا ای مجال
شد لرزی دو پیغمبر جو کان
نشستم ای بر سر بدید آه
نشستم بدید که با یار آه و الداری
دمادم بر یکی دید بر الطاف
دنیا بر سر بر سر بیدی بر لب
غیرت و ناطه‌ای جان خواهر
سؤال کردم بدو ز بیت غم آه
بیت جنت ای کی عهد جنان آه
دیگر گفتم که عهد چه دیدی
ز دی بر سر وای خرم سوی دیدی
جوابم گفت زینب چشم گریان
شوم قربان تو فرزند سلطان
سر بابت عزیز تو ای بر بیدند
تن پاکش بخاک خون کشیدند
بیا از خیمه سرو تن فلانست

حق خرت بال آبیرون

حسن بنا کدت خاک الغم برین
ز دیده‌ام ناموس تر بی و بیدیدم
دیگر گفت دختر شاه شهیدان
بنعش دو بیرشاه گردید
حسن بابا صوت غم سختای کردید
اسیر لشکر کفار کردید
ز بعد از تو سکینه خوار گردید
ذلیل مضطر غمخوار گردید
حسن بابا ز لیل خوار آه داریم
سواره ناقه بید راه داریم
اسیر و بی کسی بی ندم و همدم
بشام کوفه بابا از چه گلیم
زند شمر سیلی بهر دم بر عذارم
هر چه گوشم بریده ز شمر گوشوارم
همچنان گوید خاتم

بیا ای خیمه بیرون بیا ای سکینه بیا
بیا ای خیمه بیرون ز فلانست

عزیز

جوانان وجهت ز شاه شهیدان
بیا ای نیکی عشق از ذکر شکن
بیا ای برادر قطع کن
بر شیدان اکلستانه چمن
یه آب بیت از تن شده آه اگر
سکینه‌ام خواه عریز شد خداوند ای
دمعه سلطان بزرگوار جنت ده بر گمش

خطاب عمال خداوند تمام
خطاب سمال کرد شد خداوند ای
بر سر بابان گناه نبض و نفق
طوفان با ابر ریخ و نبض افق
بزانان از غیر ابا حوالداز حرم
یا هو

ذبعه از دختر شاه شهیدان
سکینه آفتاب ماه تابان
بیسود و ماه بیشد خداوند تمام
لب دریای طوفان به بهر قام
از آن ده و دو نفر ملعون شداد
خطاب کردم بیشد خداوند ای ماه
بیاید

کتابه ای جوانان جوان
دیگر گفت ای جوان پر نشان
دیگر برادر عباس پرورده سلطان
زیر بند برادر عباس نامدار
لب دریا بر جوان نادیده ماه
خصوصا ای جوان سرو آزاد
بنام ای جوان نادیده ماه
آه تا قاسم ای جوان نور بار
ندعه قطع سلمان تمام
کعه سلمان حسن الهاس
نعلع عبدک عشق نور باد
نعلع ای ظالم قدر حسین
ای ماه چرخ ستمگر
جدائی شاه عیش پای نیست
بیان ماه و چرخ ستمگر
نعلع با برادر غیبت ماه
نعلع خوی برخ ماه برتر بیت
کعه باخنده عالم از آن
نعلع عرض بفضل زینب
دل و ز ابدو عزیز بیسته بستانه
به باد و تیر پرسته به بیدانه
کنه با نور و بس با مهتر بانه
فلک ای ای اسیر خوار کرده
ذلیل مضطر غمخوار کرده
بیاید سالیان عهد کمتر

سوار

دیکری گفت حسن پیکر بر حماد
دیکری گفت دیکر حال خاکدان
اگر از صاع علی تکیه برده
سوار بانه ای خد بیک بیداد
بلا اجل ای خوار آزاد
عزیز اسیر از لیل اخیار
بلبل از جفای دوزخ آزاد
بلا جوادی آبا حور آزاد
فدای گیسوی مشکین دو بیت
فدای قامت شوریده کشته
گریست قاسم آن غم دیده
تقاضا بر جوانان بلبل بیابان
کز بیت زلف جان تو سوزد بیابان
جوابم کو بقربان اقفا
سوار بانه قد بیکر و بر حیاب
سکینه دختر شاه شهیدان
دیکری گفت دختر نعره زنان

وصیتم الله ... شکایت نمایم

دهد ملک دو نور لاریب

بریان ناطقه دخت پیغمبر

دهد ملک پیغمبری بریان ناطقه

جناب ناطقه خواهر

بیا ایکه بالا قبر بابا کاهت

خدا حافظ کرم از دیار

بتو حضرت تشنه داده اکبر

نخواب سحر این بیابان معطر

خوش است شکل داماد تشنه

عزیزا کربلا بی سر و بی وطن شد

برو بر تیر زهر جان سیر دی

نقابی که دائم کلاه تشنه سیر دی

جوابم ابکو شد داده قاسم

کدادا آشفته از تو قاسم

خطاب امام حسین به ساربانان لیلی در ... شهیدان برای نوح و بحق ... پریشان از هجر امام ... حضرت جناب ... الا ...

بنام حرم ... باوفا

دیگر گفت دختر شاه شهیدان

گل حسن ... ناکام ...

جمال حضرت ناکام ...

بناز ارید ... سالکیم دامن

نکهدار بیعدان ناقه من

گل باغ حسن تشنه کام

عروس قاسم نادیده کام

که چرخ در کردن زنجیر بسته

خصوصا ناقه زنجیر خسته

نکهدار بیدا لب دریای طوفان

عنان ناقه های ملغوبیان

که هست خط و الا ... پیغمبر

بیا ایکه ما با تنهای ... کی

خطابی کرد عروس ... خواه

از انده دور نفر ملعون عدله

بسر زد د و عروس ... قاسم

ذبیحا از ماه شهید داماد قاسم

نداي گیسوان پرخونت

نداي قامت بر خاک خونت

شوم من نوعروس دل شکسته

که چرخ در کردن زنجیر بسته

عزیزاي بر ندم شام کوفه

بیا ... تا شام کوفه

ندارم

کشیدند

برودند شمع عشق جمله ما

زدند آتش سینه جمله ما

ستم بردم ... مصطفا کرد

عزیزا قوم دون ما را جفا کرد

مرو همزاد جانم ... کنار

شرار ناطقه گفتم ... باب

بیا تنگ تو چون نا عقوبت

تعلم کن ... عقوبت

تعلم کن ... بیا ... عقوبت

مرا کردند ز بی‌همرخواری

سوار ناقه بدبراه داری

سوار ناقه ... خوانم

زجر قوم ... خوانم

اسیرم من ز جور ... کی

ز دست ساربانان ... کی

بیا تنگ ... ملک خدام

عزیزا ... خوانم

ندارم یاوری آرام جانم

ندارم غیر ... همزاد جانم

ندارم

کشید نیم ... و دیدند

مرا بکیچی ... بینند

چرا شاها ... جوابم

جوابم ... جانم

خدا حافظ کرم از دیار

بیا ایکه بالا قبر بابا کاهت

خطاب ... به ساربانان

... اعظم ...

... بر شما ...

امام ... حضرت ...

با هم

ذبیحا از دخت شاه شهیدان

خطابی کرد خواهر شاه شهیدان

از انده دور نفر ملعون عدله

خطابی کرد ... بابا

بیا ایکه ساربانان عهدی ... کی

که هست خط و الا ... پیغمبر

عنان ناقه های ملغوبیان

نکهدار بیدا لب دریای طوفان

خصوصا

خصوصا ناقه دخت شهنشاه

نکهدار بیدا یکدم ... آه

که تا سر ... یکدم ... بی‌کفان

که افتاده در ... دریای طوفان

تماشائی کنم یکدم سواره

دم رفتن کنم بروی ... نظاره

دیگر گفت خواهر شاه شهیدان

بنعش حضرت شاه شهیدان

برادر جان ... آرام جانم

فلک ... بر باد داده آشیانم

فلک ... خوار کرده

ز دل ... خوار کرده

ذبیحا از تو حسرت ... کردید

اسیران ... گرفتار کردید

مرا چرخ فلک ... کرده

سوار ناقه عریان کرده

سوار ناقه بدبراه داری

فلک کرده مرا از بی‌همرخواری

فلک برباد ... زنجیر ...

دل از امروز غم ... شکسته

ز نشد ... خیمه ...

فلک ... جانان ...

فلک کرد دغا ... غریبان

فلک ... فرق غریبان

تمام

تمام خیمه های ملغوبیان

فلک آتش زد در این بیابان

فلک ... خال خال

ندارم ... خال

اسیر ... ما ابر ...

بشام کوفه ... آور

اگر

اگر ... اعیان ... خواهم

بیا تا ... خواهم

... کلاه مردان

... سلطان شهیدان

خطاب ... ساربانان

... دریای ...

... بر شما ...

امام ... حضرت ...

...

ذبیحا از ... شاه

بسر زد ... غلام ...

غلام حضرت تشنه داده اکبر

... اکبر

از انده ... ما

خطابی کرد حضرت ... اکبر

بیاید

علی
بالاکه در جهر بای طوفان
دیگر گفت انقلاب زینب کرد
جو دوای جیخ آقا برابت
سوار شو تا الکم من تا نمت
عقلای آدم ادم آقا برابت
سلاطین من قلم با نقات
مراد در بابت ... زوق نازی
دیگر گفت علی اکبر کجایی
بینی سلطنت بنی بای یکی
بیچ اعم ندست اکبر
کنعم خادم شد زاده اکبر
خصوصا تا قدش خواهر تمضر
نکهدار بدار ... طوفان
عنان ناقه ... اعصا بیان
که بیند خصم اولاد پیمبر
بباید سایه بانی بر سر کبر

علی اکبر شوم قربان نامت　اسیری بحر برند آقا غلات　بمذبر کند ذبیحم علی جان　اسیر و سار بانم یا علی جان　سوار ناقه بد راه و لب　مرا کوردند ذبیهو خواهی　شیخ

خدا
تو آقا ... با دفام
تو نجی آدم ... ابرایم
ذی آدم ... مراد بده خانم
مراد بدی علی جان تن کام
بسد خدا ... ما بابت
دیگر گفت انقلاب ... کربت
تدبنه آتش جفا کاران کافر
خصوصا خدا شد زاده اکبر
تدبنه آتش ... نسیبان
علی جان ... ناکام نالان
کمال خواهر کردند بیابان
عزا ... خدا ... نالان
تا کلطار ابد ... داده
شوم قربان تو ای شاه زاده
بجز تو بابا ... علیا
ذخام ... فغان ذلیلم
ذبیرو عزمن آقا تام است
ذری تو زنده کی آقا حرام است
اسیری ... قوم کافر
شیخ مصطفا شد زاده اکبر

خدا نگهدار که رفتم اذ دیارت　مبارک باد فقیر بار رحمت

خطا بیند علی ... بسار یاران لعین جفا ... طوفان ... اذ بحر ابا ... اذ دهم
یاد بعهد

خصوصا ... زین
... جهیل ... سایبانی
ذبیهو دیدن ذبیح جانان
بدو شم آن آکید ... زانه
بجنبد ... ذبیهو بهانه
نجو ... ذلیلم
وبدانید ... علیلم
طلایع رسول عالم
وبدانید کافرزند جنم
کنعم ... ربع ... اکبر
خصوصا تا قدش خواهر تمضر
نکهدار بدار ... طوفان
عنان ناقه ... ماعو بیان
که بیند خصم اولاد پیمبر
بباید سایه بانی عاوی سر کبر
خطا ... دیده بنای
از انده دو نفر ... نعل
اما ... فرزند ... حیله
ذبیحه از خادم شد زاده اکبر

حیان
امیر لشکر کفار کردید
بیدی جان اهلبیت خواری کردید
جفا بردو دو ماه مصطفا کرد
سیاه زاده سبط النبی جفا کرد
جفا کردند به مال العیال
ذبیحه از قتل تو سلطان جو ...
تعاقب ... عالم با جسنون بار
تجو جهره کردو تجفاها
تمنو شاها تو عوض جانیت
دی جو جو کوش ... عابدت
تن بی ... بای طوفان
ذعم جان ای سلطان ...
کجا ای شیخ الدان بیمبر
کجا ای شیخ ... خضر
بتر ... شهیدی ... بجد ای
دیگر گفت جان با بابا کجایی
بلام ... باید ... سرود
اکرم ... بام در بیرود
خودلعن ... ماما ... کریزم
خصوصا ... بان ... عزیزم

حیان بابا اسیر و سار بانم　بمذبر کند ذبیح کرانم　مکر جو ... ذبیهو بهانه　ذنه ... بد ... یتیم تا ذمانه　سوار ناقه بد راه و لب　مرا کوردند ذبیهو خواهی　فلک

دیکو
بجب سر و رفیع پا افتاده دیدم
دیگر گفت آه وای ... دیدم
تن بی سر ... شهیدان
ندی ... بای طوفان
جو آبم ... باسروپد
جو آبم ... ما باسر سود
یا لیت ... بنرخود
جو آبم کو ... جانم
جرا شاها ... جانم
کجا ای ... عمل
کجا ای ... قتال الحیل
کجا ای ... عمد ... بند
کجا ای ... تقریب
کجا ای ... ابن شهیدان
کجا ای ... شمیر ... بیکان
بسد دریای طوفان جشیخون بار
دیگر گفت عابدی ما بیداه
ذبیل مضطر ... آه کرده
تمیز ... ساریان اکر آه کرده

دیگر گفت آه واویلا که دیدم　صنوبر قد کل ... شال دیدم　عجب ... دریاجه ای اذ موج طوفان　بیبینم ... کردید نمایان　عجب ... دریای ... شکسته　کرمو

عیان ... آبدار ... شاه
عجب ... دریای طوفان
ذلال ... کوه ... ماه
عجب دریا ... صنوبر ... بنی
عجب سر و بد ... جارو
عجب بار ... کل ... جاری
کرا نوادی ... عبد ...
عجب بای ... شده ... بیرون
قلم کردید ... تیغ کفار
عجب کلمای زنعال ... بیخار
که باید ... نستان ... بیکان
عجب سرو ... دریای طوفان
که موجش ... تیغ شکسته

چرا

کربلا این هست سنان ناری پیمان
چو سرو بست اندر برحق بی پیمان
جوابم ای بکو ای ... داره
منوالی ... کمن از قوم ... خواه
اسیر فرزند قوم بد اختر
بیا الحق ... مخزون مضطر
بدرزین ... جرح با ... طوفان
دیگر فرمود ... شاه شهیدان
بیخلف ... اذان ... نداره
عجب ... کلها ... خاری نداره
ادنی ... تربت ... دارد
عجب ... سیاه دارد
عجب در بهاست عنبر ... دارد
عجب ... خوشرنگ دارد

چرا این سرو چنین از پا فتاده | بر شمشاد صنوبر تکیه داده | کدام ظالم در این دشت بیابان | ز پا انداخت این سرو خرامان | جواب | جواب اینش گفت زینب حزین کربلا | شوم قربان تو فرزند سلطان | همان

کر

قبول کرد این سنان تیر پیکان
خودش ... الست ...
قبول کرد خنجر شمر ستمکار
خودش سلطان دین ...
قبول کرد این جفا ... کربلا
خودش ... عالم ... کربلا
جا و با باب تو شاه شهیدان
شوم قربان تو فرزند سلطان
طلوع باغ رسول عالمین است
همان سرو نام نکو حسین است
تن بیکفن در بین دشت بیابان
خضم کرد ... ناز ... فغان
در زمین ... ما ... آرمیدیم
همان سرو هست همان سروی که دیدیم
کافتاده ... در بر ... طوفان
همان سروی که ... بیابان

کجا رفت حسین از این بیابان | کشته از سنان تیر پیکان | جواب | جواب زینب مخزون مضطر | اسیر فرقه قوم بد اختر | امام ما همین فرزند سلطان

نوحه

جواب اینش عرض
سکینه ... خوار مغیلان
زان شاه هست کلگفت راه بیابان
تن پاک او غرق خون کشته اند
زان شاه هست سر از تن بریده
زان شاه هست که بود قامش جلوه
ابروی ... کمان ...
زان شاه هست علی اکبر جوان است
فدای خود ... این بیابان
زان شاه هست که صد ... جوانان
خورد ... آب بستند بیوفایان
زان شاه هست که آمد در این بیابان
زان شمع چراغ دوستان است
زان ماه بلند آسمان است
زان سلطان ... این دریا است
زان بابم حسین تا جلال است
بفرمود ... طوفان

نوحه

ز بهر آب ... تو قوم نالان
زان شاه هست که برد اصغر بمیدان
بروی ... سند باب ...
تو بعد از من امام جاری
تو بعد از من ما ...
زان شاه هست سیر ... از ... امان
ببرید ... خوار مغیلان
روان شد ... طفل گریان
سوار ناقه است ...
نجیب ...
که هردم ... طفل مضطر
دیگر از ... شمر ستمکار
نجیب ...
جواب ... شاه بی یار
فتاد این ... خوار مغیلان
مسیر ... راه بیابان
شوم قربان تو ای شاه بی یار
جواب اینش عرض کردم چشم خونبار

نوحه این زان سلطان دین است | زانی بابم امام متیمین است | دیگر گفت آه و واویلا کجا شاه هست | همان شاه ... کجا هست | همان بابم حسین تاجدار است | همان شاه بلند این دریا است

عماه

ز بهر آب ... فغانان
همان شاه هست که برد اصغر بمیدان
تو بعد از من امام ...
همان شاه هست ...
سکینه ... خوار مغیلان
همان شاه هست کلگفت راه بیابان
تن پاک او غرق خون کشته اند
همان شاه هست سر از تن بریده
همان شاه هست که بود قامش جلوه
همان شاه هست که ... علمدار
ابروی ... کمان ...
همان شاه هست علی اکبر جوان است
فدا به دست ... در این بیابان
همان شاه هست که صد ... جوانان
خورد ... آب بستند بیوفایان
همان شاه هست که آمد در این بیابان

همان شاه هست که رود عالم ... | قبول کرد خنجر شمر بد اختر | دیگر گفت ... جان فدایت | بدل داغ تو دارم تا قیامت | خدا حافظ که رفتم از دیارت

مبارک

بیا ای جان ... فریاد
...
یا ...
امام ...
کفن ...
دیگر ...
بردن ...
بریان ...
بریان ...
نداره ... بریان
بریان جز غم فرزند سلطان
نخورد آب ... این بیابان مضطر
... علی اکبر
مبارک باد قبر ...

قیوم

بنا ذار بندا امام ستم نیز
کرشمه دوستان سلطانه دین
نرسیدن ناصدی خود بخوشی
بالطف طی زبالای ترین
ودیکر طلوع ونشته خرابکر
خصوصا خواند خواند صفا
شود روشن بنام نام بیا
کرانک کوفا ز نور شاه
بحق واحد القهار جبار
بحق حضرت ستار غفار
ز دونالجرمها کردنا ازنی
مرجمانم زادبالادنی
مرشد نیز بکوید وزبان
دیکر اوجال بسوز کر
ذکفتار بیدن آتش نجام
بیا طوطی نوای آرام جانم
نحمد بکیتی شوق ناتوانی
بیا ای چشم بیار خون ناتوانی

قبولم کر بفرمایند روشن　پیام دوست بوم در تو دوشمن　چو بکوید شاه درویجوابم　بفرمایند کمشتاق جوابم　الا ای شکر طوطی باوفای　بفرموم تدجواب مضطرخوای　حمید

حضوریش

الدر زنکار واولاد بحق آل
ندارد ذاد اخذی بیلولاست
ثناهای فریبان خوارت
بنا ذار بدل ممانات
بدارید حرمت بیمهان
بوبید بدو با استقبال سلطان
چون بکنا بمهمانات
ثناهای فریبان ذخیرات
بخر زنا مله مهمانات
ثناهای عادت دار یدات
شود مهمانستان بحق غلمان
کرانک کرخواجه عرش نجان
ندا کردن بذ بمهر شاه بزبلر
نوهم اقیح وزنشت نواذ خواه
ندا کردن بذ بمهر خسرو بیبین
تنزیح الغدا ابیدین
ذکفتار سکنه بلای جوبان
وحید کوش دوستان شلنوید

حضور خیمی اذ بیلجوانان　شد انبیات ندیک یکبیر یاران　عروسیح قاست حبوب شکل ذار　عزاشد بروز روشن شد شبتار　حضور شی دوست جهان علما　جدا شده اذ بدن اذ تیغ کفار

قد

شاعاجود
جال بالکمال ازجن شالش
کند بعرود تا شاید جالش
کل حسرت بنا ما بجنبه
دل بخوزد حضور سند ندنبد
بنا ذار بدا امام ستیمن را
بدارید حرمت سلطان دین را
غریبان در کر کرم کردن ثوابست
کرا ذ سوز عطش جان کبابست
وحید بروز بسته شد جانبراذ آب
اگر سلطان دین کر خواهش آب
کند جان کزایی چون ندا ابش
بنداذ بد نیچ بنوا ابرانش
بدار بحرمت اذن وصن زین
ندارد دل اسیر بیماذ تن
دلش اسیر خون است خطر خواه
ندارد دل اشیعید بهر بخواه
بشد اذ بیر العطا ابتر یاران
ندشت الاکبر در بیابان

بکو

کوفتم در قبل روس شهنشاه
نوهم بر کونت نور با نال آه
فغان نا الذخر بار کردم
نوبیطغ کو کاست قبال کردم
در بست جهان تو زود عنیم
جفاکر دید ثناها بحنیم
در بست اذن شاپادیلة تر
سوال کر کنه در خسته بیجر
بوبیطغ جهان سبط پیمبر
فغان نا الذ عرای اطهر
نخست بسیر واذ خواذ آون عشر
ذاد ما نا الذ خسته پیمبر
کرخفت مصطفا ست خواذ آون عشر
بدار بحرمت زهرا اطهر
بنا بید باعز غنوشاه زغل
روبید بعرو دو با استقبال الزهرا
شونده دام عهد در نوبهمان
کلش فا مله بحق غلمان
نکر بردز غم انکشتان بیاشیه
ثناها عرو چشم دریا باشیه

بکو با نا ملایمن شرسارم　خجالت روی روس شاه دارم　بیا ایدل بکن تو داد فریاد　بذ نا ای دل تو اذ دست عدوداد　بیا ای چشم بیار خون ناتوانی　محمد بکیه

برفت

سکندر دستکاد اذ نوجهان را
خاکستر نهاد روس جهان را
ستم کرد بحسن سبط پیمبر
ز بیداغ زن شیعه ستمکر
بنظام بکوید شیعه باکر
دود ذنده است سکند ابناکر صفاکر
سر شنده اسیر وخاکستر خاکر
بحکام ضالمی صفا از نابکر
سپر دو در مس جهان اذ دست کافر
بد ستبط ابلیه سروار الشکر
کزم شرع بیان ناجی تمام
سلطانان عنکبردو زبانم
سرشده در تنور خاک افتاد
دیکرا وجه ابد ندست نکرداد
ذکفتار بسوز انجان عالم
بیا طوطی نوای آرام جانم
محمد بکیه شوق ناتوانی

خواب موکب خریف در ان شتاب

برفت نحوذ ن ملعون خوابید　ذقتل شد بذن مکیف خند به　ذ بعد اذ کفتکوی روس سلطان　ذ بعد اذ خنده علیه شت ظالمان　ستم کرد ظالم صفاکر خدا　ورانا

ز قرونه دوستا غشا بودم
مز اذا صعاب کهف کمزدیم
کر با واحد القهار جبار
وبکفت با با ستار غفار
وبکو دو بخش بار با انقام
بعخاند بسوز کهف انده ان
بشکات عاذ ظلم کرفنا چه
بالسعو شکایات کوه کویم
بحی بکو ما اذ العدا شکایت
بحی بکیر در سر بخون تلاوت
تلاوت کرد فرقان محمد
وسراذ رو خاکستر نجد

خداوندا تو ای دانای حکیم
کل باغ رسول عالمینم
خداوندا چو شاهی بی‌سپاهان
بدشت کربلا چون اعدا بی‌باران
کماهی او بیابان مست بیابان
بکردندش شهید تیغ زنی بیابان
چو شاه ای آیه دو صد خنجر
فتاده شد بر تیغ تا فغان
کماهی او دو صد ضرب خنجر
بریده نیز کز نفاس
چو شاه ای برلب تیغ جان داده
سر شاه ای و ای صد گل بشکفان
که کوفی ای نما چون نهادند
بمطلع خانه زرین شد جای داوند

چو سلطان سر بنیزه عبا شد
چو ماه کسید ای آتش نما شد
که کوفی سر بنیزه عبا کرد
چو ماه کسید ای آتش نما کرد
چو شاهی لشکرش اندر بیابان

بدادند اندرم شمشیر پیکان
که کوفی لشکرم اندر بیابان
بدادند اندرم شمشیر پیکان
چو شاهی اهل بیتش خوار کردند
سواران اندر عریان کردند
که کوفی اهل بیتش خوار کردند
سواران اندر عریان کردند
ولیعهد چو شاهی خوار کردید
سواران اندر عریان کردید
که کوفی نیز بابش خوار کردند
سواران اندر عریان کردند
بیا ای دل بگن تو داد فریاد
بدن ای دل تو از دست فلک داد
بیا ای چشم ببار خون تا توانی
بحال کشته چون تا توانی
بیا مور [illegible] آرام جانم
ذکر کنار بدنه آتش نهانم
جانب [illegible] خاک آن محشر
بیامد دیدن فرزند حیدر

بمطلع

بمطلع خانه خولی جفاکار
قدم بگذاشت زهرا چشم خون بار
نظر کرد در تنور زهرای اطهر
بدید او سر حسین را دیده تر
برون کرد از تنور او سر حسین را
بیوسید

بیوسید چشم شاه علیلی را
تماشا کرد به سر پر نور دیده
سر پر خون خاک در خون طپیده
کشید آهی کز آن انسال کردند
زهر دشت بیابان بال کردند
تماشا کرد به سر پر نور دیده
سر پر خون خاک در خون طپیده
تماشای خرمای [illegible] ستم
چنین [illegible] فرزند پیغمبر
چنین این کشته شاه عرشی جهان
نور دیده [illegible] آه جهان
چو نقش سر زداد تو جان مادر
شده [illegible] کوم کافر
بیاد تو [illegible] جهانی نور دیدم
سر [illegible] تو خاکی دیدم
سر [illegible] مصطفا بود
[illegible] خاتم نسا بود
بروی خاک خاکستر فتاده
تنش [illegible] سر خاک خون فتاده

سیاه تن کو

سیاهت کو علم ای شیعه کجا رفت
عزیزان جان نثار انت کجا رفت
کجا رفت قاسم نوشه داده اکبر
کجا رفت عون نعبد الله جعفر
کجا رفت اهل بیت ناخوبان
کجا رفت که کمان ماه تابان
کجا رفت [illegible] مظفر
کجا رفت شد [illegible] خیبر
نشسته ای سر افتاده بر خاک
کجا افتاده است آن جسم صد چاک
تنت سر کربلا بی سر فتاده
در آن صحرا جوانان تنگ داده
بخون قربان تو ما یدینه
کجا است [illegible] سکینه
بکنید از کجا است [illegible] ای سر
[illegible] گشتم تا جهان سر
تماشا کن سر پر خون
بدو زهرا [illegible] جوابم
چرا ای سر [illegible] جوابم
من از داغ تو است چون کبابم

جواب

جواب فاطمه دخت شهنشاه
بفرمود شاه دین سبط شهنشاه
چنین فرمود جواب دخت احمد
عزیز فاطمه سبط محمد
بدان مادر حریم خوار کردید
اسیر لشکر کفار کردید

اسیر لشکر کفار کردید
شه تنه کشته تمام یاورانم
پریشان شد حضور خواهرانم
علی اکبر سیمبر نخل ادرام
شبیه مصطفا آرام جانم
حضور [illegible] علی اکبر دیدند
تن اکبر بخاک خون کشیدند
عروس [illegible] قاسم [illegible] خون خضاب
[illegible] شد [illegible] تن بتاب
عالمدارم شهید اشقیا شد
دو دستش از بدن [illegible] جدا شد
ولیعهدم اسیر خوار کردید
اسیر لشکر کفار کردید
کشیدند بجوار [illegible] خواهر
[illegible] بی‌کلثوم مضطر
[illegible] اهل بیت مضطر خوار
شدند وا [illegible] تاب

همه

همه بیرون کونه خواهشند
ذلیل مضطر غم خواهشند
برود در روضه جدم پیمبر
بندم در تنور خاک مادر
بگو با احسنت سر بریدند
تن

تن پاکش بخاک خون کشیدند
بگو مشتری نیزه علمدار
تنش پامال اسم اسب اعدا شد
بگو با او آن اسیر بریدند
تن پاکش بخاک خون کشیدند
بگو زینب اسیر خوار کردید
اسیر لشکر کفار کردید
بگو عابد ذلیل خوار کردید
اسیر لشکر کفار کردید
بگو قاسم جوان [illegible] خواسته
علی اکبر شهید اشقیا شد
بگو جعفر [illegible] کشیدند
بگو [illegible] سکینه [illegible]
بگو عباس

کلام نبی تشال با کمالات
اسیری

بکو عباس شهید اشقیا شد
دو دست از بدن آخر جدا شد

اسیری مجی برند اهل حرم را

بیه آدی کل عای جمیز را

بردن اسرای حضرت را نزد یزید و سخن گفتن پریشان از سر امام در مجلس دهم است

یا هو

ایا ای ابن سعد سرلشکر کفار

ذهجرت آفتاب بگرفت حیران در دو جهان

ایا ای کوفیان

ایا ای کوفیان سست پیمان

بضاهر دعوی اسلام دارید
به باطن جا از ذیل راه دارید
جهنم رو در محشر بخ زند جوش
خورند سیلی خلایق تا آکوش
بهشت از بهر حور در محشر

جهنم بهر قوم زشت کافر

الاها

الاها شکر کردیم ذ بینا امروز
نخوا آری بر سر باز امروز
به بی سنگ جفا کو حجاکار
ذر دند بر اهلبیت مصطفی آر
نخوا آری اهلبیت شاه خوبان

حرم مصطفی ات رو در سواره
ببردند بر دربار العماره

دیگر ای خضر شاه کیوی شهنشاه
چشم طاق ابروی شهنشاه
تنش در کربلا در خون طپیده
بدو طفلی بره س تو بریده
سلطان را بکفت بردت
دیگر بیهوتماشا کربلات
تماشا کرد بی بی سلطون
تمام وس رها از آن جفا کاه
بره س تا سر اعدا الکبر
تماشا کرد سکینه ای کافر
سیه روز کن اوعید الله الظالم
سر او از ابن بابا در سلطان
در ه وشت بیابان سلطان
کشید از جگرکی ناله کرد دید
دید بر سر تیغ انداش یاران
دیدن تو جوان بنیاد شدید

حضرت ورا قربان سدین
چنان نا بکشد ابرو شاه
حسرت شد که آن کون ابر جنس حضرت
حضور کون ستم بر سیدن
هزار ان ناله شهیدان با ظالم
تماشا کرد شد شش اوشناه
بدوش عرش دلیل اسلام

حضرت ای جان زینب سدین
بیکس جون شاه بی تو نبرید
حسین ایکه شهادت تو برسید
زینب در حسرت با اطفال

شنیدم تیغ زدند در حالت
شنیدم خنجر بر حلقوم افکنده
شنیدم کو ببستند در بیابان
شنیدم العابدین بجز آل المنجب
شنیدم العابدین خوار کردید
شنیدم ضعیفان در بیابان
دردند آتش سیاه آل سفیان

شنیدم

نبی

بناذم

دیگر کفتا بره س تو بریده
تنش در کربلا در خون طپیده
بنازم ابن سعد ذی جبله
بنازم قوم ابن شمر دغا
که در دشت بلا خوار کردند
ذلیل مضطر غم خوار کردند
جفا کردند بی آتش فی حصار
بنازم دست ابن تیغ تبر

بنازم

شنیدم خنجر تیز افکندند
چو آمد بر وی ابن بر خنجر
یزید شد بجان شمر بد اختر
نبینی مصطفی هر نفس
شنیدم شمر کرد با نوسلامان
شنیدم شمر تو زخمی داد
نرفتی جنگ تیغ با کوت

حضرت حضرت کفت و گریزی
کسی که در جهان بر شدید
جفا کرد در آن کون بسی

حضرت وای زینب سدین
کنار الماعذ ظالمان بسر دین
حضرت ورا قربان سدین

ولیعهد

گلو و حلقوم تو با تیر جفا کرد
سر شک که ترا بر جفا کرد
بلند از تیغ دشمن ... بریان
خیابان سایه اش ... سوزان
نه سر کربلا ... نکبت
ز زینب جان ... ز تیغ تیز
نکشتم عون عبدالله جعفر
نکشتم قاسم عباس اکبر
از آن شد حضور خوار
شهنشاها ... با رانت
ز درد هیچ ز ... نشنید ...
بر بودم کربلا با تو کنم جنگ
ز درد آتش بجانم ای شهنشاه
چو نقص سر زد از من ای شاه

ولیعهد ترا لشکر جفا کرد
ستم بر نسل شاه انبیا کرد
نکشتم شاهزاده مقرب را
نکردم بی برادر دختران را
که زینب خواهرت را خوار کرده
ذلیل مضطر غم خوار کرده

جواب
بپرودند ... کنج زندان
بداد حکم ستم از ...
بر سر شاه ... شمشیر کین
سلطان دین را بر زمین زد
حضور قوم ... بیدین
عیان کرد آن ...
چو سید ... خاتم
عید ...
ذلیل مضطر غم خوار باشی
بر وای ... خوار باشی
که تا ... تو را منقصد ...
که از ... جدا ...
که دو ... جبین بر طفل ...
که دو ... جبین از ...
ذلیل مضطر غم خوار کرده
که عابد را اسیر خوار کرده

جواب گفتگوهای ستمگر
بفرمود عابدین با دیده تر
ایا ای سگ ملعون کافر
که هستی خصم اولاد پیمبر
تمام این ستمها را تو کردی
ز راه مکر عهد را شکسته کردی

ز دست یزید ...
ز درد آتش ... بیابان
تمام خیمه های ما غریبان
بداد حکم جفا بر دست لشکر
بحکم تو ... سر دار لشکر
سوار ناقه عریان کردید
بحکم تو ... خوار کردید
ستم کردید ...
بحکم تو ...
شد ...
بحکم تو تمام نوجوانان
تن پاک ...
بحکم تو ... سر بریده
شد ...
بحکم تو بیست ...
جفا بر دود ... مصطفی کرد
بحکم تو ... جفا کرد
بتیغ تیز ... پیکان آمد
بحکم تو ... آمد

حریم

ذ گفتار ... سوزان جهان عالم
بیا طوطی تو ای آرام جانم
بیا ... تو ناتوانی
بیا ای چشم بیا با خون ناتوان
بدن ای دل تو از دست ...
بیا ای دل ... تو دادم ...

اما ...
ز ...
...
...
...

از آن تا ... ملعون عدوای
عیان گفت ... عابد ...
... غم خوار باشی
بر وای ... خوار باشی
شرم ملعون ... لشکر
ز بیم ... سوزان لشکر

حریم مصطفی را خوار کردند
ذلیل مضطر غم خوار کردند
عبید ابن زیاد ملعون نالان
فرستادی یکسان ها اید زندان
در زندان غم را چون ببستند

دوباره

ذلیل مضطر غم خوار گشتیم
بزینب گفت ... خوار گشتیم
وز زینب ... خانمان
...
...
... دست ... جفا کار
...
...
...
... شهیدان
فغان ناله ... کردند
ز هجر ... کردند
... باهم
...
دل ز ... تنگ آید
... شان ... آمد
دل آن یکسان را چون شکسته

دل

دوباره گفت زینب چشم گریان
ششم قربان تو ای روح سلطان
چو نقص سر زد از ما غریبان
که داد ندا ... کنج زندان
ششم قربان تو ای عهد جانم

ما را از وطن آخر جدا کرد
... ما را ... جفا کرد
...
...
...
...
کشته ... کنج زندان ...
... کاشانه ما
نکن ... ما از مکانم

فلک

گرفت

کینه دستشن زنجیر [illegible]
خونناب اولدی کی بابام [illegible]
اسیر فرقه قوم جفاکار
شوم قربان تو ای عهده دار
بنینیه خبر مولای جوان
دیلکلف دختر شاه شهیدان
کرچرخ آخر اودو دشمنان چاد
ز دست چرخ کردون از زیاده
به دست ظالم [illegible]
[illegible] ندیمان [illegible]
سوار ناقه عریان کردند
دار الاجو شاهی خرابی کردند
فرستادند جا دادند بزندان
[illegible] شاهی برایه زندان

کرفت دستم بیاماش نشانه
عدوم مرحمت جای بید چید
دیایم حضرت میر علمدار
عدوم عرض کرد عمتم وفادار
شوم قربان تو شاه مدینه
دیمی تو دوست [illegible] سکینه
بیا

[illegible]
جوابش گفت [illegible]
بدو بنیه خبر مولای جوان
دیلکلف دختر شاه شهیدان
بدست کربلا عمه سیدم
عمه‌ام گفت بابام شهیدم
شود حالی اسیر و مضطر خوار
شوم کرکت [illegible]
روم در کربلا با [illegible]
بیابه روز کارم [illegible]
ذلیل و مضطر و خوار کردد
چراکه بعد من اینخوار کردد
به لطف دوست [illegible] سکینه
جوابش گفت سلطان مدینه
که تخفیف این سکینه مهربانی
به امانت [illegible] نشانی

روم بیرون از این غمخانه عمه
روم در کربلا من با تو عمه
روم بار دیگر کل ها بینیم
کل حسرت بنا کاری بچینیم
به زیر سایه سرو صنوبر
روم عمه نشینم با دیگر
روم

بیوم حرم کربلا با دیده تر
کجا مارا کذارند با چه تکبیر
مدن شکوه در دیگر نیابد تو را کار
ز دست چرخ کردون جفاکار
عزیز ما مکه هم مدینه
شود زینب لقب رابت سکینه
شوم قربان تو فرزند سلطان
جوابش گفت زینب چشم کریان

جواب سکینه

کجا از فرقت بابام بیابام
[illegible] عمه جانم
تن پاکش بخاک و خون کشیدند
روم جایی که بابم سر بریدند
علی اکبر [illegible]
روم جایی که عمه قتلگاه هست
سوار ناقه عریان کردند
روم جایی که مارا خوار کردند

[illegible]

فلک ما را ذلیل و خوار کرده
اسیر قوم کین رفتار کرده
فلک ما را فرستاده بزندان
که باشیم روز و شب در کنج زندان
مکن کریه مده از دست [illegible]
[illegible] کنج زندان [illegible]
تو نتوانی [illegible] یک بار دیگر
به زیر سایه سرو صنوبر
کجا چرخ فلک ما هی گذارد
اسیران [illegible]
مکر [illegible] عمه ذار
زمین کربلا [illegible]
در زندان [illegible]
کلید [illegible]
سکینه ای [illegible]
مکر کر به حضور عمه [illegible]
بیا الوطن [illegible] مانم تو بنشین
بروح خاک زندان عمه بنشین

جواب

جواب خواهر شاه شهیدان
چنین گفت دختر شاه شهیدان
شوم قربان تو ای عهده دار
اسیر فرقه قوم جفاکار
دلم تنگ آمده از بیم بابم
[illegible]

[illegible]
در زندان [illegible]
فلک آید کشاید در زندان
[illegible] سکینه ماه تابان
بسر وقت اسیران باز آید
[illegible] زندان [illegible]
شوم قربان تو فرزند سلطان
جوابش گفت زینب چشم کریان

جواب سکینه بابا جانب
خواهرن [illegible]
خواهرن در زندان [illegible]

بزندان بان بکو [illegible] خواهم
بیا عمه [illegible]
بکو ظالم بکن [illegible]
بزندان بان بکو [illegible]
[illegible]
دل زارم [illegible] آه دارد
دلم دارم نصیحت بر نه دارد
من از داغ پدر عمه کبابم

نبک ذار فلک انجا بمانیم
در این ویرانه غم ما نمانیم
دمی آرام کیر ای جان عمه
سرت بکذار بر دامان عمه
چنین را گفت زینب چشم کریان
بدبخت

بدبخت حضرت شاه شهیدان

ببردن آورد [illegible]
بزندان [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
فلک از [illegible] اسیران [illegible]
فلک [illegible] اولاد حیدر
[illegible] حلقه [illegible]

کشادن در زندان [illegible]
[illegible]

بنا کردند بر ... خواری
کنار اولاد پیمبر را بخواری
فرستادند حرم را ... عریان
ده دو سال با ... اسیران
... جرم ... حرم ... داری
گر ... کمال ...
چه ماه بیکس انگشت نما شد
سر سلطان ... شد
سر ... گردون ...
سر سلطان آن ... شهیدان
گر ... کرد فلک ... کند
سر ... شاه ... بند
فلک کرد ... غریب خواری
سوار ناقه ... بد راه واری

امام جابر ... العابدین
ستم کردند ... تن تنها
بدست ساربانی ... سپردند
ستم کردند و را تا شام بردند
و زینب تا بشام ... آمد مختصر
بر شد

ستم ... گر ... شام
جلد دوم گلستان ...
نقل ... تمام شد
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
کلام رب ...
شود ... کلات
سخن را قطع کن با دیده تر
بر این ... مختصر
گرفتند ... شام ... عریان
ذخیره ... نمی ... اسیر
نه او ... تا ... میشان
نه سوخت ... از ... ایشان
ذکوفه تا به شام از ... غریبان
نماد ... اسیران
بر شد ... شمر کافر

براهلبیت عصمت رسیده است ان شاء الله در جلد سیم گلستان پنجتن آل عبا بیاید و این مجلس شهادت امام و سایر شهدا مختصر بود باشاره جناب اقدس اللهی امام دوا

حواندهم بان مضمون ما
نوشتم مصیبت ... جلد ...
کتاب ... ان شاء الله ... بشود
و این دو جلد به نظر خوبان برسد
اگر قابل چاپ ... بدست
اهل ...
و ان شاء الله جلد ...
... مصیبت جلد
بسم ...
بجز خواهد ...
بسم ...
اگر ...
تعالی والله اعلم

نوشتی در گلستان ...
بر ...
...
ببین عرض ... حضور
حضور کریم رحیم غفور

نویسم نعت خوب جهان آفرین
زبان سلطان ایران زمین
روم آنجا ... من خوار زار
به آه و فغان از این ... زار
روم زان مکانی که رفت مصطفی
جناب محمد حبیب خدا
روم در مقامی من خوار زار
که رفت مصطفی شاه ... سوار
رسیدم از آن مکان بلند
رسد کار مضطر به جای بلند
ببین عرض ... در حضور
حضور کریم رحیم غفور
... مصطفی ...

ز بعد از
... داستان
... بوستان
اگر ... کریم رحیم
روم در حضور ... علیم
اگر ... بلند
روم در حضور ... بلند
...
... جهان آفرین
... روزگار
... نواف
... صادق
... نیاز

ز بعد از تو ای ... نماز
سوار تو بر ... حجاز
ببین رو به یثرب تو با عجز و نیاز
ز بهر زیارت شاه حجاز
همان جا که برد مصطفی را براق
تو را هم برد ... چون براق
زبیر

زیارت ... رسول
و دیدار ... بتول
زیارت ...
بجا ... البقیع
زیارت ... شهدا در بقیع
... نیاز
زیارت ... رسول
و دیدار ... بتول
زیارت ... حرم
... حرم
... دار
... پاک
ز بهر زیارت ... پاک

که مشکل گشا هست شیر خدا دین و آن خداوند امام مبین و بعد از زیارات شاه نجف برو تو شو تو زوار شاه نجف برو مسجد کوفه با خبر نماز ز بعد زیارات و دیگر نماز رسیدی به مسجد تو با قلب زار فرقه

زیارت بکن نور چشم ترش ز بعد از جناب علی اکبرش شهیدان را در حضور امام سر بزن زرد و دل پر ز غم برو در لب آب با حال زار مزار ابوالفضل عباس است جناب ابوالفضل عباس را ز بعد از

بر پائین پایش علی اکبرش شیخ محمد کعبت در برش زیارت بکن لشکرت تمام برو تو شو تو ... در حرم هویدات انجا یکی چون مزار مزارش از انجاب آیت زیارت بکن روز رب ماه را

بر و چشت سر ... زیارت بکن آن امام مبین محمد که سم امام بیغمبرات عزیز خدا و گل حیدر است ز بعد از زیارات ... برو در خراسان به نزد امام ...

بکن رو بدرگار شاه بلند خدای بزرگ کریم بلند بر حکم خدای جهان تا جهان تو ای بر در آسمان همان ره که بر مصطفا بر براق تو هم می بر دار ... چون براق زهر

جهان

[illegible]

درخت بلندیست اندر بهشت　که طوبات نامش بر باغ بهشت　ببین کن تماشا تو آن درخت　که غیبت اندرین و بهرسم چون درخت　به حکم خدای جهان آفرین　گرفته تمام بهشت برین　تماشا

[illegible]

بیه دوش از صوت بر بلبلی　گشته چو بر شاخه بر گلی　زبعد از تماشای جنت تمام　تو رو آمدی در حضور امام　امامی که در کربلا شد شهید　رسول از تقاضا از آن کین برید　به شمع شبستان زهرا حسین　سلام کن

[illegible]

بازدید

نماند

[illegible]

نماند کسی جز خدای بلند　به اذن خداوند کریم بلند　نشین کرده بعد از ز پروردگار　به خلاق عالم بکن تو سلام　جواب سلام تو را کردگار　جواب سلام تو جبرئیل

گذشته از آن مکانه بلند　به پشت سرا پرده‌ای بلند　در غیر و زرد رشوق و در این روزگار　چنانچه محمد بکردش سلام　و دید بر کجا بت پروردگار　و دید در پس پرده رب جلیل

نشتم

[illegible]

نشستم پس پرده‌ای بلند　گفتم گفتگو با تو پناه بلند　نشستم پس پرده عز و ناز　گفتم با جهان باف راز نیاز　الا ای جوانان برابر بلند　که آید ز بهرت سجده　ز بهر تو بند بیت تو　بفرما که ایبر آید از حکم تو　سوارشی

[illegible]

بعد از آن

بعون الله اسم جاودان زمین / بکفتم رساندم ابر زمین
برون رفتم از خود رحیم / که رحمت ... بزم ...
السلام ... بر این روز و شام / که ... اسم ... بر این روزگار
الا ای تمام تو پروردگار / نشستم ابر برسه پای بلند
ز لطف تو سردار کامل بلند / ورای روز و شب ...
السلام حضور تو بر پروردگار / السلام بسته ... شاه بلند
الا ای ... / حضور کریم رحیم غفور
بدو ... اندر حضور / نشستم حضور تو شاه بلند
مرا آوردن از مکان بلند / که در روز بسته کو شاه بلند
الا ای ... کبریا

به حمدالله ابر سا و زمین / رسانیدم الحکم حق بر زمین
دمید و دشت اندر بیستان تمام / کنم شرحی از رفتنم چون تمام
ز از رفتنم نحو پروردگار / سخن های شیرین کنم آشکار
که از رفتنم نحو پروردگار / شوید مطلع خلق این روزگار
شوید

بدیعتی

السلام ... به افغان / ... جهان ...
نشستم بر ... سوار / نشستم ... راز و نیاز
در آن خانه خواندم دو رکعت نماز / ... اندر ...
در آن خانه ... / ... [illegible]
... مصطفی ... / ... براق
نشستم ... سوار / بکشتم ... بیت الحرام
... جبرئیل / سخن ها شنیدم ...
به جای ... رفتم ... / ...

به تعجیل رفتم من اندر حضور / حضور محمد حبیب غفور
در آن روضه ما حضرت مصطفی / زیارت بکردم جناب خدا
و زیارت ضریح زوج بتول / زیارت بکردم بدخت رسول
در آن روضه خواندم دو رکعت نماز / بکردم به عشاق راز نیاز
به از آن جناب رسول خدا / برون رفتم از روضه مصطفی
مخرف شدم در بقیع تو شاه / جناب حسن حضرت پادشاه
چهار کوچ حضرت فاطمه / زیارت بکردم ... در آن

قدم باز برابر

بفرمود ... / جواب من ... پروردگار
سلام کردم ... / ... ز آزار
شدم وارد ... / ...
السلام ... / رساندند ابر ...
نشستم ... سوار / بکشتم خداوند ...
بکردم ... راز نیاز / در آن خانه خواندم دو رکعت نماز
... / ...
که ... / ...
مرا بردند ... / ...
نشستم ... سوار / برون رفتم از روضه از حرم
بکردم ... راز نیاز / در آن روضه خواندم دو رکعت نماز

زیارت

زیارت بکردم شهداولیا / جناب علی ولی خدا
به نحو علی نوح آدم دوتا / زیارت بکردم من آن چهر تا
زبعد از زیارات خوبان تمام / مرخص شدم از جناب امام
شدم ... شاه در حرم / برون رفتم از روضه از حرم

قد

نشستم ... سوار / ... ز آزار
زیارت بکردم ... / ...
... / ...
در آن ... / ...
زیارت ... / ...
... / ...
... / ...
مغازت ... / شدم از کرامات حق سرفراز
بکردم بخلاق راز نیاز / در آن ... خواندم دو رکعت نماز
السلام ... / زراز ...
نشستم ... سوار

غنود ابر روشن به کرب بلا / رساینده مرا ابر بدشت بلا
فرو آمدم پای آب فرات / بکی غسل کردم در آب فرات
لبیک گفته قابل اندر حضور / حضور جناب امام صبور
به پوشیدم این روز با شور و شین / زبعد زیارات قبر حسین
شدم وارد صحن سلطان دین / بغیر خداوند امام مبین
به از غسل ... شدم در حرم / زیارت بکردم حسین در حرم
سلام کردم از شاهزاده حسین / جوابم ... عالمین
بشهزاده

در آن

جوابم ... / سلام کردم ...
... / زیارت بکردم ...
... / ...
نشستم ... / ...
... / ...
برون رفتم از روضه و از حرم / ...
بکردم بخلاق راز نیاز / در آن روضه خواندم دو رکعت نماز
زیارت ... / ...
جوابم ... / در آن ...
... / به شهزاده اکبر بکردم سلام

در آن روضه کردم دو رکعت نماز / شدم از کرامات حق سرفراز
زبعد از زیارت چه بعد از نماز / دگر کردم بخلاق راز نیاز
سر بزد در دل بپر غم / برون رفتم از روضه و از حرم
بکردم روان خیام حرم / زمحض زیارات اهل حرم
شدم داخل خیمه های حسین / بدیدم ما خیمه های حسین
بکردم بسی گریه اندر خیام / به بسی کردم زبهر امام
شدم داخل خیمه نور عین / چراغ شبستان زین ...
زدم بوسه

در آن ... / ...
... / ... اعتبار
... / ...
... / ...
... / ...
... / ...
... / ...
... / ...
زدم بوسه ... / ...

[illegible]

وملتفت که من بی طور شدم | ایرستم کار لشکر شدم | دیگر گفت برادر حسین جان من | توفیقی که آئی وفادار من | تو اینجا محزون غم ابا خواهرم | که آبم بر تو توقیفم بپرورم | محزون غم

[illegible]

مغان علی اصغر آمد بآغوش | چنین که شدم که رفتم بآغوش | شدم من این ناله را تمام | بیرون رفتم از خیمه امام | سر بزر دردو دل بپر غم | بیرون رفتم از خیمه حرم | بلا ذن جانی

[illegible]

شدم وارد روضه بهشت قطار | سلام کردم از حضرت شه جبار | بحکم کردم که سلطان سلام | جوابم بشنو علیک سلام | دران روضه خواندم دو رکعت نماز | بکردم به سبحان راز و نیاز | سر بزر درد

[illegible]

شدم وارد صحن قبه تمام | برازه دو خوبان امام ائمم | دو ماه حرم را به آه فغان | حلیمه زحسن کماه بلند | زیارت بکردم من اندر حضور | سر بزر دردو دل بپر غم | دوباره برفتم حضور کیمیه

دو دکل ای سلطان بهشت نکام | مشرف شدم لحضه در حرم | زیارت بکردم برینجان | دران قبه ای بارگاه بلند | حضور اما ماه امام صبور | بیرون رفتم از روضه انجم | که او دلم آبم ندادار که

[illegible]

ودیگر بدم انو شتره وار | در پشت سر اشتری بو دبار | شترم قطار شتر های بار | ندای شنیدم من خوار زار | ابا بی فواب شتر آرزار | زجیش از آلت عالم زبدان | ازین روز هم تا بروز حساب

بجای که دیدم اشتر افی قطار | در پشت اشتر زهو قطار | نیاد دیدم شمار قطار | زبان شتر در شتر در قطار | شتری شتاری قواند قطار | همان فوج که بیت روند شتران | زو نبال اسم مپیروند با حساب

[illegible]

ببیدم از نشئه ولی خدا
حضور محمد رسول خدا
ببیدم سر جبرئیل
جبرئیل ... جبرئیل
کرنج ... از آن جبرئیل بود
دران جنت ... بود
ببیدم ... جبرئیل
ز لطف خدا ... جبرئیل
شدم باز ... سوار
برادر ز سلطان ... ذوالفقار
بجا ... سوار
بزرگی تماشایم خوار زار
بچو جنتی بجواب امام
بفرمود ... سلام
بچو ... جواب حسن
دو صد بار کردم سلام از دو تن
نشسته حضور امیر عرب
ولی خدا شهسوار عرب

یکی نام ... | یکی ... | در مصطفای پیغمبر خدا | یکی ... ولی خدا | یکی ... شهسوار عرب | و یکی ... رسول عرب | ... رسولان حبیب خدا | ...

[illegible]

دیگر گفت ... | بگفت علی شاه ... ذوالفقار | ز لطف خدای جهان آفرین | ز دم ... | ... | بگفت ... شاه ملک حجاز
... | کنم با خداوند راز ... | ... | که آید ... | ... | ...
... | گفتم ... تو باز

[illegible]

سؤال کردم ... | خصوصاً ... | ...
[illegible]

شدم ... | ... | زیباتر تماشای باغ بهشت | شدم ... | ... | شدم ... سوار | رسانید

[illegible]

حسین را بدیدم ... | ... | سلام کردم از ... عالمین | جوابم ... عالمین | سؤال کردم از ... عالمین | ...

[illegible]

سؤال کردم ...
خم آفتاب

[illegible]

شنیدم که گفت به پا خیزتر / خود از لطف خالق بجو بیشتر
بیا راه کم کرده با کمال / بتو نیست جای جلال
بیا تو من کرده یار تو / رفیق تو هستم مدد کار تو
ز لطف خدا هستم از بیشتر / پشه لطف خالق بمن بیشتر
رسیدم مقامی که بود بلند / کسی بود سر پرده ماهی بلند
شنیدم که گفت ای باادب / نشستن در حضور خدا باادب
شنیدم شنیدم ایا باادب / حضور خداوند خود باادب

[illegible]

ز لطف تو پروردگار بلند / رسیدگان مضطر به جای بلند
ز لطف تو دانا کریم بلند / رسیدم بدرگاه شاه بلند
ز لطف تو با حضرت ذو الجلال / گدائی رسیده به جاه جلال
ز لطف تو خلاق بی عیب پاک / رسیدم نشستم به نوای پاک
بسی سال ای بی نیاز ذو الجلال / گدائی رسیده بجاه جلال
ز لطف تو ای داور دادگر / بنام ام بسر تاج لعل گهر
دیگر عرض کردم بشاه بلند / بخلاق عالم خدای بلند

[illegible]

بعفو جواب ای من خوار زار
بدانم غلام تو من خوار زار
جواب من مضطر خوار زار
چنین گفت پس پرده پروردگار
ابا این ذلیل سیه روزگار
که گردی تو حضرت پروردگار
که در آوان صفحه این کتاب
نوشتم کلام مرا در کتاب

[illegible]

که قابل بدرگاه خالق بود / بسته خدای دو عالم بود
برانچه تو بنده عالی جناب / نویسی اول دوستان کتاب
گلستان نام کتاب من است / تخلص شده به نام تو است
چو نام کتاب چو نام تو خوار / سپردم به سعدی شب تیره تار
من اندر فرستادم آمد بر / نهاده تاج شاهنشهی بر سر
بر حکم من آمد امام حسین / بخواب تو غم خوار زار حسین
ز محض وجود جهان شه عالمین / تو بخشیدم از شاهزاده حسین

[illegible]

کسی ابدیم من خوار زار / نشسته در دوزخ تیره تار
نرنجی تو غضبان گناه است / در دوزخ ز رحمت بسته است
بترسیدم از سهم آن کبریا / ندیدم چنین صولت از کبریا
من از ترس کردم بآن سلام / جواب آمد مو علیک السلام
زهی تماشای من خوار زار / که شو در بای دوزخ تیره تار
دوزخ جا کسم پروردگار / تماشا کن از دوزخ تیره تار
نشسته دوم از دوزخ تیره تار / بدیدم پر از عقرب و مور و مار

[illegible]

سلام ایتسم از تو از ره دور　جوابم بغو تو ازراه دور　کم ازره دور راز تو سلام　جوابم بغو علیک السلام　سلام علیک یا امام زمان　سلام علیک ای سپهر آسمان　سلام علیک ای نخل القلام

سلام علیک و بید التمام

سلام علیک یا امام مبین

نا لطف خداوند بالا و پست　که نا گاه نور تو پیدا نشد　وازروی جان دفتر زو بلاد　تو ویش نوشتم برین داستان　زو اول صفحه داستان　چو بنویسم این یقین نهار　بپسند جنبر اول داستان پسند

نوشتم من از نور خالق نیست　دل ما ز نور تو روشن نشد　کتابی نوشتم بجان جلال　که بیت مادر تو بسته آسمان　ندانستم ای ماه آسمان　که پسند پسند نهار　نوشتم درین اول گلستان

سرودم مهدی حدیث کتاب　که لب پاره از تو زاد و تراب　ببوده بتو مهدی آل رسول　رسول خدا باب زوج بتول　فرو خوش بروی یل تو رفت　و از یاد تو مهدی رفت　برو

توفیق بتعجیل بو کربلا　تو گفتی قدم به طراز سبزوار　شب روز و زند تا باغ باش　تو گفتی برو آب ای جان بین　وهن در زمین بلا عبرت　تو لفیق برو آب ای جان بین　تو گفتی گل سرو

تو شوخ تشنه زمین و بلا　تو شو باغ جد آب یار　تو آبی بر لاله داغ باش　و آبی جان گل ما تو جاری بین　بو آب گل ما جان بعبرت　بعل ای جان خوبین تو یاری بین

نشانم چو تو ای انم خنش　فدایت نوحم یا امام مبین　بتو شاه جهان تا جهان　بخز خدا ایعقل بو تراب　زهرجای عالم که بتی تو نه　منا و رتو عندلیب علیا جناب

و جان بتم من از نخش　فرستاده ماجان آفرین　که بیت تو خورشید بر وجناب　بغو جواب بیک تو تراب　بغو جواب بیک یا رتنه　زهر جا که بیت بغو جناب

جواب که بد امام زمان جواب بشان خوار زحیل

علی سلام علی آل الرسول

[illegible]

شب که تو دیدی جام جهان‌تاب | دار روی ماه مهر آفتاب | [illegible] | فخر آمد [illegible] | تمام [illegible] | در کوی [illegible] تو

[illegible]

بهست انچه گفتم خضر اوام | مخور غم [illegible] | مخور غم نظر با تو دارم مدام | [illegible] | [illegible] | نظر بر تو دارند خوبان تمام | [illegible] روزگار

[illegible] | اگر غم [illegible] | جناب خداوند و دیگر امام | [illegible] عالم [illegible] | [illegible] | [illegible] | خصوص [illegible] کار

[illegible]

در بیان اوصاف جناب اقدس اللهی خداوند یگانه [illegible] نتواند وصف [illegible] معصومند [illegible] می تواند وصف نمود [illegible]

[illegible]

اگر بود آدم به باغ بهشت | وازنسل [illegible] خلقت [illegible] ما | که تخمی بکارم [illegible] زمین | زبارید [illegible] | عجب داوری [illegible] | جهان [illegible] روزی دهد | بطفلان

[illegible] | وازخاک [illegible] روزی ما | [illegible] به روی زمین | بروید نباتات [illegible] | جهان بان خداوند بخشنده [illegible] | [illegible] روزه [illegible] دهد

[illegible]

یکی از فصل [illegible] فصل بهار | سراسر جهان [illegible] سبزه زار | وازقدرت داور دادگر | [illegible] | به شاخ [illegible] | [illegible] | بسی

[illegible]

[illegible]

بیاید نکیرین ز بهر سؤال — شوم ما ز سهم نکیرین لال
بیاید علی شهسوار عرب — بیا مونزا از ما کلام عرب
چو آید نکیرین تو بیم تمام — امیر عرب اولین امام
شنابم امام و تو گوی امام — ز لطف خدا او لطف امام
بناشد علی گردان روز تنگ — فرو ریزد از روی ما بار ننگ
روم یار من پیر و استاد — زنم بوسه بر درگه آستان
بیوسم در آستانش بلند — کنم یاد او گر بجان چون جنبد

[illegible]

در آن دشت جانان یاد خداوند پاک — وحمت مسیح کرد و خوار خداوند انجاک
وز آن نور خاک حسن شاه شد — ز غمهای این دهر آزاد شد
چو گوهر من از لطف پروردگار — ز از بهر خویان درین روزگار
بدریای نور حکم رب جلیل — که رفتم اسم از پیر جبرئیل
بدریا نهم قدم پیش تیر — ز بند لطف خالق من بیشتر
به آهسته آهسته قسم بر پیش — رسیم بر چشمه نوش نیش
وز آنجمه

[illegible]

[illegible]

ز لطف خدا و امام مبین — رسیدم من از کشتی آخرین
وان لشکر از خصم پروردگار — بر عیشا که از بهر ما خوار زار
بر خشم از رحیم غفور — بنداخت لشکر بدریای نور
به پای سفینه من دیده کور — به سیر گردم به کشتی نور
که ناگاه باری وزیدن گرفت — نقاب از رخ ماه نو بر گرفت
نجی طفل گشتم ز کون با جلال — و لطف صاحب بود صاحب کمال
بسیم

[illegible]

مرا دید که چرخ شستم بیت کار — شستم کرده کرد و دوق درین روزگار
بفر معبود باری بر شان خوار — بدست گل شاه دلدل سوار
بنوش آب جنت که تو مضطری — غلام امام پیغمبری
بعبرت رسم نام پیغمبر — بر به تاج شاهنشهی بیعت
و تا جبت که تو روز الست — کرم اده از بنده حق برت
بمهر بحرمت تاج شاهی بکین — به درگاه تو که ابی بکن
دیگر

[illegible]

[illegible]

خدای بنده [illegible]

بالای تو [illegible]

[illegible]

تمت

جو

[illegible]

چو کوبیت ایمنست شهریار
شدند از جفای ملک خوار زار

فدائیتم ای به آسمان
به آسمان زمین زمان

چو در شیب این دشت پر سوزناک
درین آب بیسیم درین جام پاک

به شمع شبستان زهرا حسین
قسم بر لعل نو عین

جواب من مضطر دیده کور
بنوه رغیبت تو خضور

شب قتل شه شاه دلدل سوار
ولی خدای شیر پروردگار

جوار

[illegible]

بلا را که عشق دوست کرشید
بیابان را چه خوردی بدید

تو پیش این خرابه مطعون بخت
درین آب دیدی تو باغ بهشت

زمین پر آشوب کرب بلا

جو

[illegible]

[illegible]

شنیدم من این حرف سلطان دین
به مهدی محمد کل آخرین

بقیت جگر گوشه‌ام خراب
شدم از غم شاه شوریدن کباب

دل زار من مضطر خوار زار
شد روشن از نور پروردگار

چو روشن ز خورشید روشن ترات
غلام امامت [illegible]

خیمه دل زار بی صبر تاب
که دوری آوره از ماه از آفتاب

بلی نور خالق بر از آفتاب
لکا نور خالق لکا آفتاب

برادر

[illegible]

تو فرزند داری به زن واحدی
شب روز در فکر پیوندی

پریشان تو دم کشی از این دستان
بنی یار سرو گل بوستان

نصیحت کنی از علی خوش کلام
شو ای حسین علیه السلام

[illegible]

علام حق بتو گوید تو روشن آشکار کن

بتو گوید دل روشن تو روشن آشکار کن

جوانا بنده ایست شید استغفار رسید   شها کاه جوانان را تو مخزون آشکار کن
ز بیجان خوردن اصغر قتیل حضرت ابر   بتو گوید دل روشن تو روشن آشکار کن
رقتل

بتو گوید دل روشن تو روشن آشکار کن

دیگر از روس شاهنشاه چنین اسکندر دوران   چو در مطبخ چه برف چاه اندر طشت تو روشن آشکار کن
ز جوی اله سقیا که از دریا حسین میزد   بتو گوید دل روشن تو روشن آشکار کن
دیر

بتو گوید دل روشن تو روشن آشکار کن

بتو گوید دل روشن تو روشن آشکار کن

هر که را نبود خداوند بلند   در جهان خواهد کند افرا بلند
میتواند کرد غفار غفور   در جهان از بنده را در غرق نور
هر که را خواهد کند حق سربلند   میتواند مالک تاج و نگین کرد

مالک و سلطان زمین و خواستین   تاج بر سر نهد جوشن بر تن
از کرامات کریم ذو الجلال   مالک و او در جهان صاحب جلال
هر سر فی بوده است حرف عطا   شمع ما روشن شده بهر عطا
کشته

کرده‌ام امشب ختم در جهان
کرد تلاوت روز ما با فغان

باد او مخزون تلاوت کرده ما
رحم کن بر بنده خود یا ربا

خوف فی از غرفهای جنت
کن کرم یا رب تو از این بنده

یک غرفه از آیه پروردگار
حضرت تو کریم کردگار

آیه آن روز بهر قرآن رسول
ای عجب این سوره‌ها دیگر طول

در حضور حق خداوند غفور

دلم

دلم از این بنده پاک اعتقاد
ای خوش آن آمد ازین این روز معاد

بارک باغ شده غفار غفور
امر مرحق خدا انا ورد برجا
روز محشر میبر بدرش از رحیم
وای بر حوال ما روز حساب

ماندارم

ماندارم طاقت نار جهیم

یا ربا از ما حساب روز حساب
تو محو آه ای پادشاه با حساب
ما بجرم چون خرم اندر چنین
مجرم یا رب چو خراند چنین
گر تو خواهی عدالت ره روی
میر خود بالان بیت بجز خری

جمله یا بالان با افسار زرشت

اللهم صل علی محمد
و آل محمد و آل محمد اجمعین

در بیان جمع کردن سوره‌های قرآن از اشعار از معجز امام دوازدهم و نخست کوفی پرشه از معجزات مرحله انبیا و اولیا و از معجزات حضرت حجت جناب قائم آل محمد مهدی زمان است که نجم الدین کرمانی چنین بگوید

معجزهٔ امام دوازدهم است

یا امام یا امام یا امام
یا امام ای خسرو پر تشنه کام

بدر

خوابیدیم امام آخرین
در قتل امیر المومنین
تا م از قی بیان از [illegible] تان
گوش [illegible] از کلام ودستان
از کلام [illegible] حسن کلام
[illegible] حسن کمال [illegible] تمام
خواه امام [illegible] امام
معجزات [illegible] امام
ای خوشا حال حسن که شاه دید
[illegible]

بدر سنه یک الف سیصد چارده
خوابیدیم شمس طه چارده
در شب قتل علی بعد از سحر
در شب قتل علی بعد از سحر
[illegible] مجلس [illegible]
شست [illegible]
آفتاب [illegible] دوستان
حضرت سیدی [illegible]
[illegible] جلال
حکم فرمان خدای لم یزل
[illegible]

[illegible]
در قتل امیر المومنین

نوش کن [illegible] دوران منم
آل احمد سیدی دوران منم
[illegible]

از کرامات [illegible] امام
هفت زمین [illegible] تمام
از زمین اولین تا آخرین
هست همراه تو رب العالمین
بالا الاولین [illegible]
هست همراه تو [illegible]

هفت جنت [illegible] تمام
از کرامات [illegible] امام
[illegible] آسمان
[illegible] آسمان
[illegible] الاولین
[illegible] خلق عالم [illegible]
اسم اعظم [illegible]
[illegible]

رو تو بالاتر ز [illegible]
رو تو بالاتر [illegible] الجلال
[illegible]

سوره
آل عمران [illegible]
[illegible]

بعد از بسم مکرر اندر سرش
سورهٔ حجر است نیکو در برش

سورهٔ حجر است تا نامش بر سرش
گوهر نحلش قمر تاج سرش

سورهٔ نحل است از بعد حجر
اندر آن سوره شکر برگ شجر

بوی مشک آید از آن سوره مدام
پس سه بوی عنبر اندر مشام

در برش بین سوره‌ای چون کوه نور
گوهر شش قمر دریای نور

هست سبحان الذی چون اولش سوره
و قل الحمد الذی چون آخرش

بعد از این سوره و شوم بیشتر
سورهٔ مانند توبه بیشتر

سورهٔ طسم توش نکر
هشت عین رالف نامش نکر

در بر طسم از او نیکوتر
سوره‌ای پیداست چون نخل تر

سورهٔ نمل قصص با عنکبوت
آیه آیه کن نظر تا عنکبوت

رو شو از این ما تو روز حکیم
سورهٔ روم است لقمان الحکیم

در برش نکر تمام سوره‌ها
کن تلاوت حم فیه سوره‌ها

بعد این ها کن نظر بر لوح پاک
تا که بینی گوهر یاقوت پاک

سوره فی هست بوی مشک آید از آن
آیه آیه آمده از آسمان

هست حرف اولش نام کریم
یعنی بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ دیگر بود الله بر سرش
واقعه نامش بر بالای سرش

در بر این سوره هست ذی الحدید
سبح لله بود نامش حدید

قد سمع الله بود در سرش
مغلطات چون حرف آخرش

از زبان نبی باقی ذو الجلال
آمده از بهر جدم با جلال

رو شو از این سوره بار دیگر بیشتر
تا که بینی نام خالق بیشتر

سوره فی هست سبح لله بود
آخر نام سوره الله بود

ممتحنه

سورهٔ الطلاق تحریم ملک نون
والقلم آید نظر در بیرون

باز بنگر روی لوح سیم زر
سورهٔ الحاقه آید نظر

ز المعارج سوره فی هست در برش
سورهٔ نوح هم بود زیرین کرش

نام سوره بین به بالای الضحی [illegible]

[illegible]

دربلا اقسم والشمس بخوان | سوره واللیل اینکه برخش | سوره نشرح بود چون برخش | دربر نشرح خطیب موزون بود | سوره اقرء بود اندر برش | در برش بنگر چو کوکب ما بود | سوره قدر است نامش [illegible]

کو برخش قمر آنسان بین | والضحی است سوره ای زیر برش | نام سوره بین تو بالای برش | سوره والتین والزیتون بود | هست علق نامش به بالای گل | سوره انا انزلنا بود | کو برخش قمر آنسان بین

[illegible]

سوره فیل است کا یلاف قریش | در برش بنگر چو کوکب ما بود | در برش بنگر حروف کافرون | در بر این سوره جون الله بود | سوره تبت یدا هست در برش | بعد این ما سوره اخلاص [illegible]

بهر بهر و غیر فیل قریش | سوره ماعون که الکوثر بود | نام تبتش سر این کافرون | هست اذا جاء والفتح الله بود | بین تبت نامش به بالای برش | قل هو الله [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible]

حکم [illegible] | اندرین [illegible] دریای نور | هست مهدی حق امام آخرین | در شب قتل امیر المؤمنین | شربت [illegible] | خویش [illegible]

[illegible]

درجهان بستان خرمی شوی | ملوطی شیرین کلامت در قفس | از مگس ریزد فراوان انگبین | گر نه تو شیخ خوار هیچ در جهان | گر نه بوشی روز محشر [illegible] حساب | کو فی از روز کات مهدی بدم | گفت [illegible]

آب ده باغ جنت [illegible] | [illegible] | ریزد از [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] مهدی بدم

مثنوی در منقبت

[illegible]

یا ربا با حضرت [illegible] جلیل | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | از جفای

[illegible]

[illegible]

شاهدین آمد بدشت کربلا
خیمه زد چون قوس در دشت بلا

بیشتر کردی از امام تشنه کام
کردی روا از کوفیان اهل شام

قوم بی پیمان بجنبت شاه بود
روز بشد از تفی هر سراب بود

زیر پر خیمه تو بودی محترم
تشنه لب در خیمهٔ اهل حرم

نوجوانان خیان در جنب تو
کشته کردیده [illegible] تو

بی وفائی با تو کردی آب پاک
با حسین در سرزمین هولناک

[illegible]

روز محشر در جواب فاطمه
گو بچه گوئی [illegible] از ان فاطمه

جواب گوئی آب فرات از معجز امام [illegible]

گوش بد سید اشان مصطفی
از فرات ارست جگر مصطفی

تا فرات از بچه گوئی جواب
گوش بد سید از کلام [illegible]

ای پسر شاه تو بد خجالت آب
کاش [illegible]

روز محشر فاطمه [illegible] سوال
[illegible]

[illegible]

[illegible]

دربیان لو کوفیان اهل شام
گفتگو [illegible] شام

[illegible]

اسلام ای تشنه آب فرات
اسلام ای وارث آب فرات
اسلام ای پاک بگشته کان
اسلام ای خسرو [illegible] تشنه کان
یا حیان رفتم برآب فرات
[illegible] شکایت کردم از دست فرات

[illegible]

از مستقیم

نوجوان

این گلستان

گر بپرسی گفت الله الصمد
لم یلد گوید و لم یولد زعید

باز باید گفت و لم ایا بکن
بعد یولد ادو ولم کو نبذیکن

باز باید گفت لم یکن له کفواً احد
گر بپرسی گفت بود عبد الاحد

از کرامت جده این با امام
روز محشر میرسد فی الامام

فی زنسلان بر محراب قیام
روز محشر در حضور هر امام

در حضور حضرت پیغمبرش
باقی منبر تاج عرش برش

حضرت غفار با ختم رسل
می‌رسد ...

از ریاضت فی توان دادو شود
میتوان سنگ شنا کرو پیغمبر شود

گر ریاضت ما کند قلب سلیم
می‌شود شاگرد موسی کلیم

مدرسه پنج هر که باشد درد لش
میشود آسان کار مشکلش

ای که روی که زدنیا رفت تمام
ناتمام ... بدنیا قیام

رو بسوی رب بلای ...
ای سلطان خوبان حسن

ای سگ مهدی تو ای زاربول
آید منبر بفعل ای رسول

ده طلاق دیر ای بخت فلک
رو کن از رب بلا مأوای پاک

راحتی ای پشت فرزند پیر
انچه گوید خلق با تو دلگیر

روبرو حسین گشته کلام
باش انجا در حضور ان امام

گر به میری با فغان شور شیق
هر رو فی تو بر قبر حسین

کاتب

محمد و آل محمد

اللهم صل علی

گر آید بیتش نکته سیم
میتوان او رفت سر راه مستقیم

گر کسی آید بیتش لوح سیم
میتواند کف حاذالرحیم

گر کسی نوشته ... انطلو
میتواند رفت ... غفور

گر کسی بیند امامی را بخواب
میتواند رفت در راه ثواب

دوازده سخن در منقبت جناب قاسم آل محمد

سخن گوئی بیرشت فاز معجز امام

همه دانند کریمی کرم وار [illegible]
کرم دارست و [illegible] دل وار

همه دانند خدا وعده فی بیت
کرامتش بدنیا وعده فی بیت

زنی فی مانه بتوانیم سخن گفت
حدیثی اندرین دیر کهن گفت

نمیتوانیم بکردم ماعد [illegible]
بکبر کم کشور خودآرا اشکن را

کتاب [illegible] نخوانم چون [illegible]
نمیتوانم روم در آسمان ها

روم جانیکه [illegible] جبریل [illegible]
سوم [illegible] سوم [illegible] لال [illegible]

کی آب حیات زنده کافی
حدیثی نقل کردن در جهان فانی

تمام شاعران دهر [illegible]
که رفتند [illegible]

زنی آب حیات زنده کافی
نگفتند در جهان یکتا استانی

بخوردند آب زنده کافی
سخن گفتند درین دنیای فانی

اندکی در تقویت [illegible]
[illegible] حدیثی [illegible]

که از ماوا [illegible] شراب ار [illegible]
درین عهد اندرین دنیای فانی

ندارد منزلی بیک حافظ [illegible]
که آینده رونده اورا نبیند

ندارد کسی [illegible] خانه او
که [illegible] قصر دیوان خانه او

بر قلبیکه کانون خانه او
زهی جاهی دیوانه خانه او

نعالی روزی بنار [illegible] غفار
چو گندم [illegible] از بهر [illegible]

زنار [illegible] وآب از خاک
زهی [illegible] کان [illegible] ناپاک

ارواح [illegible] خالق پاک
گروه بنده گان [illegible] ناپاک

دابری کرده خلق [illegible] پاک
مکان [illegible] کس نداند [illegible] پاک

و دریا فی [illegible] خلق از آب
که آب [illegible] دریا [illegible] آب

بجمار [illegible] بسته [illegible]
خداوند [illegible] ستار غفار

ندارد زن ندارد فرزند [illegible]
نخواهد [illegible] نیار [illegible]

[illegible] خلق [illegible] شریک است
وزیر [illegible] ندارد فی وزیر است

ده و [illegible] کدیب سال [illegible]
و در [illegible] قرار است

بجمار فصل [illegible] ستاره [illegible]
زهی [illegible] کان روسیاهان

[illegible]

برای دل که ترسد ز پروردگار
شود روشن از نور پروردگار
برای دل نیست ... شود
ز نور خدا فر باران شود
برای دل که کینه ندارد ز کس
عسل ریزد از آن چو از مگس

[illegible]

به نام خدای جهان آفرین
رسد دست سلطان ایران زمین
مظفر که تاج شهی پرورست
غلام امامان پیغمبر است
بود نایب مهدی آل رسول
رسول عرب باب زوج بتول

[illegible]

سگ کلمات عرب تا عجم
زلطف خدا او امام امم
نبی چو اعدا او جه کرم
نوبسم بلی [illegible] تمام
الا ای [illegible] کاربخش
[illegible]

[illegible]

بیالای مصطفی [illegible]   بیالای [illegible] شاه شهیدان
بیالای تو زلیل [illegible] کردان   بیالای [illegible] اولاد [illegible]
زالطف حضرت شاه ذوالفقار   زمهر حضرت عیسی [illegible]

[illegible]

دوان کرد از غم [illegible]   بچو دیدی اندان دریای طوفان
دراو دریا چو شاهی خواب دیدی   آز دیدی چه حرف [illegible] شیدی
که دولت [illegible]   که غم [illegible] آب جنت

[illegible]

بجست این جهان آمد [illegible]   بچه نوعی [illegible] در برتو
بنشی تو در تاج پادشاهی   وبا بد کاسه [illegible] کدائی
بر آب جنت رضوان آمد   وبا [illegible] رضوان آمد

[illegible]

نویسم آری آری حق مکرر   ورین دریا که لعل [illegible] گوهر
نویسم هرچه [illegible] اعداء شنیدم   نویسم آنچه از سلطان شنیدم
نویسم [illegible]   فلک گرد [illegible] نامهربانی

[illegible]

بلا کلفت صبر کن ایخواجه غم خوار   قضا گفت شکر کن ای مضطر خوار
زکار این حکیم [illegible]   خدا از کار [illegible] رضا نیست
صلاح [illegible] ستار [illegible]   که باشی چند روزی [illegible]

[illegible]

بیامد

[illegible]

بیامد سیل از بهر شدم شتاب زخم های جهان کرده ام آزاد شب قتل علی سلطان خوبان شدم بیرون من از لطف سلطان ز لطف حضرت حق توان کرد شدم من وارد دریای گوهر در

[illegible]

بحال شوق دوران که دیدم وحدت حق دوران خریدم بر خلق جسم مشتاقی غلام شاه شدم این تعلیم باقی نماید شوق بر فرقم تاج شاهی گرفت این رسم ظرف گدائی نهال

[illegible]

[illegible]

زینهار ابلا بادیدم
کی بابام ایضا قو سرور
دیر تو او آز زین بیریم
تو دوریم زبیق بغیبجه
غنچی یا جلال ازین ...
گلانان جلال از دولت پا لیونه
نازنین زبیق قو زبینی زد
عز ادارانی جانسیق او زبیق زد
دلشن ... باغیابان عیبیلوی
تام دولت بریاد ... لوی
آریق داش ده چار گویم
پیر گوشت ای پیدای بی خوار مضطر
دیگر خوانم دعا جشن ... مبارک
زاروز ... علم مبارک
انجمن ... پیر فرزند نالان
دیده گوش دوست ... شهیدان

کیی تو رضا شاه خراسان   امام هشتمین سلطان خوبان   شهنشاهان عجب تو خوار کردند   زلیل مضطر غم خوار کردند   بکشتن با یاران تا میتوانی   بر حقیقه که شوی تو ناتوانی

بیان نوزو
رخم خوشیئن آبشه جز
... خوازینی ... زخم
ازینی غم ... زخم
ازین غم ... بیبوده زخیر زخم
نی ... زرد ایی ... داد
نی نیز ... زیبرای بیخوار مضطر
بیچاره خالق ... دار تاریخ
آبا ای بنده باقی و ملائق
هنوز از لطف خالق ... مسارم
امید وی خدا ... جزا زام
کلاب ... بیاریم بیجه بلان
بهتر ... بیاران
تمام ... دیریم داغم
دیدم ... چون بیرهن را
من مضطر ... ابن بخی را

تو زو جانی کیست صد ولانی   کشته خوبان بتو چون مهربانی   تو رو جانسکلا ازید بخطر نیست   عز ازیل لعینی انجی کذر نیست   زهر جا تو غاستاره رو تو بنشین   ازین غم خانهٔ دنیا تو نشین

بیچاره خالق ... داری ارق
آبا ای بنده باقی و ملائق
بعد ... بدوال الثت
ابا مضطر ازیل خوار خسته
هنوز از لطف ... خو مسارم
امید وی خدا ... جزا زام
بدوال ازغم ... زخم
بیچو استان ... زخم
بدوال ... دلم
بچاره ... منزل ... تمام
زخم ... بدوی ... بار
... ابن ... من زار
زخم ... جهان آزاد کردی
تو رو جانسکلا ... شاد کردی
بجز ... جیبیز دیگر نیست
تو رو جانسکلا ... غم نیست

بیرو

بر و دو ... رانی بان زان
بر ... زخون حصار با ناز ... زان
نوحی ... زین زخم
... دولت ... زخم
و ... جانسکلا
... تو آزاد ... بابخی
تو روزبان جهان تام تو آزاد
آر نجاتی ... زخم تو آزاد
زنج ... آزاد باخی
آر نجاتی ... آزاد باخی
بیچاره ... دلغم
آر نجاتی ... زاعم
بیرو ... ده جار ... زنار
بیرو ... زفغار
... بادر میه
بدوال ... تو مضطر
بدوال ... دلعی
جرا بیرون منزل ... بادوی

بر و جانسکلا ... کوبر   شوی از لطف خالق غرق گوهر   بر و جانسکلات کلها بی خوار   بزیر سایه ... دل زار   بر و جانسکه ... خبرین   ... چند قطره ... آب خبرین
شنیدم

... خوابم
جهانی ... آسوده باشم
... زمانم
... غم ... باشم
... آغم خوار
... دفنار
... خوار آزده
... خوار آزده
نجیجه از دون ... تواتیم
... از لالامن ... لادیم
... زار
... منی ... زار
مخدوم ... نیاز ان
زبیرون حصار ... ان
بیرون ... خانه
رها کردم من ان ... خانه
مخدوم ... غفار ... تار
شنیدم ... غفار

رسید وی خدا ... بر ارم   هنوز از لطف خالق ... سرسارم   ابا مضطر ... چرخ کردان   ابا ای ... او لا دعزان   ... از ... جانی   روی ... کدافی   زبیرونی

زبیرون حصار ... یابان
... با چشم گریان
بر و جانسکلا ... داور
... زمین ... خاک
بر ... زخم ... خاک ...
بر و دفعت ... زاری
جنین ... شاد کردی
زنج ... آزاد کردی
بر و ... شتاق ... عزان
و ... ازبیعزان
... منزل ... ابخی
... برو ابخی

زبیرونی

[illegible]

چراغ حضرت عشق غفور / بکشتم نور رخ غفور

ره قسمت را ما چون گرفتیم / قبا از خشم زردی خویش رفتیم

میان عرض با چشم خون بار / بکردم روم از قهار غفار

میان رهروان مجروح غم ناک / بکردم عرض چرخ از خاک پاک

[illegible] / میان عرض ره کردیم [illegible]

چنان ما عرض کردیم جفاکار / میان عرض ره کردیم به قهار

چنان بد

[illegible]

تو بس باقی زلیل خوار آزارم / فلک غم کرده خواری به بارم

تو بس باقی زلیل خوار هستم / اسیر چرخ کج رفتار هستم

مرا چرخ ستمگر خوار کرده / زلیل مضطر غم خوار کرده

الا یا رب ستار سبحان / سر چرخ قلم [illegible] رحمان

به حکم تو فلک در گردش آید / در ایوان نکورویان در آید

قسم از حکم تو خوار [illegible] / چرا گفتی چنین خوار [illegible]

بحکم تو

[illegible]

[illegible]

سر چرخ قلم بر دو بکوان / برون آور حسن را قهر طوفان

خداوندا بحق شاه جوان / حسین بیکس شاه شهیدان

سر چرخ قلم بر دو بکوان / برون آور حسن را قهر طوفان

خداوندا بحق نوجوانان / [illegible] کربلا چون تیر باران

سر چرخ قلم بر دو بکوان / برون آور حسن را قهر طوفان

خداوندا بحق [illegible] / قسم [illegible]

سر چرخ

[illegible]

اگر خواهی تمام آب این دهر / [illegible] کردن دهر

الا یا رب ستار غفار / کریما یا با قهار جبار

رقیب دولت دنیا بستم / [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضوری بسجا قرین بیاب
کناهت را شمار با چشم گریان

کینهٔ ازت بستان بیش داری
گناهانت شمار از هوشیاری

خدا داده ترا ازبت کردون
ابر افکنده تو در قهر طوفان

درین روزی که …
بهر سو هست باپای چرخ …

بمکر روآوردم این روز ناچار
بجز رو در استار غفار

گشاید واحد القهار جبار
… درین روز از ده چار

صدوت سرای کردم من
زند سیل ز بهبودت از من

دمی آرام کرای …
که من فی ز رزقیل … آرام

بهوای دل بروم ماهر …
بسپای کوه ایوب پیغمبر

روم جائیکه فرمود خالق پاک
بنوای دل دل محزون غم ناک

بسپای کوه ایوب پیغمبر
بمرد ز رخ خدا انحض مضطر

خدا را او به یکجا یار میکرد
ز کفتش عالمی را شاد میکرد

مرا ازان ز رنج افزا شدم شاه
ز رنج درد و غم کردیدم آگاه

چنین میگفت او ز خدا را
چنین میخواند شمس الحق آرا

چنین می بد کلام ز اکرام بارک
بدرگاه خدا با قلب غمناک

چنین می بد کلام دل ریش
… ز دیده … ریش

نه موسی انکه هارون برآورد
نه هارون … موسی ای پیغمبر

نه ابراهیم در فکر …
نه اسماعیل در فکر …

نه نوح ان روز در فکر …
نه سام ان روز در فکر …

نه یعقوب فکر یوسف … دیگر
نه یوسف فکر یعقوب … دیگر

نه داود … در فکر سلیمان
نه در فکر پدر ان روز سلیمان

نه عیسی فکر مریم …
نه مریم فکر عیسای پیغمبر

نه جور چرخ کردون جفا کار
شکایت با خصوم چشم خون بار
ز درت قهر انان دلزار
بسی کردم شکایت چشم خون بار
بسپای … سوز
بسی کردم شکایتهای پرسوز

شده آتش ... [illegible]

ازین دریا ازین گرداب دریا
برون آوردا از قهر دریا

چو شد آن مرحله‌ای تو سرور
که پیوسته رسد از بد مقصر

چو تقصیری بکس نرسد ز دارا
که یک بار چشم پوشیدی تو از ما

بیا ای خیمه تو مشکل ندارم
اگر جوری تو من خبر شارم

زحرفات بیخبر زند نالان
شدم شرمنده از روی تو سلطان

تو بیدای که تقصیری ندارم
زجور چرخ گردون خوار زارم

زحرف ناخلف فرزند نالان
منم شرمنده از روی شهیدان

[illegible]

خدا حافظ از رسم چشم گریان
بمنزلگاه قشلاق فقیران

سرآمد نیستم تهمت ابیت
که آنی خوابی ای جان الا این شب

همان العفو کردم از شهنشاه
بیا یک سنگین باغم آه

نخودم رو به قشلاق فقیران
بمنزلگاه رسیدم چشم گریان

سرگذشت پیر شاه ... [illegible] در خانه شخص فقیری
از فقیران ... در قشلاق فقیران

بمنزلگاه شدم چشم گریان

زبهر دولت دنیای فانی

بیا ای میمان ... [illegible]

ابهر دولت

زبهر دولت دنیای فانی
بدا غم ... [illegible]

[illegible]

اگر آری تو شکر تو یاد مالم
بجا در قهر دریای بلا ز غم

بهوا آب مهربان نیک رفتار
چنین گفتم دانست وقت افطار

بیا نادلای مهربان نیک رفتار
... [illegible] وقت افطار

ز هر آن دور و تو ز غم ناچار
منم عرضه ... [illegible]

بیا تحسین من خبر شارم
حسین داند که ایچ حسن ندارم

زحرفات بیخبر زند نالان شدم
که دلدار و سبز عشق ازشان چو باب

شدم شرمنده از روی شهیدان
خصوصاً ... [illegible]

[illegible]

بیا ای میمان نیک رفتار
دریغ که ... قسمت ... یار
الهی ... بیا بیا
چنانچه مرتضی کردیدا احیی
بت قتل امیر مومنان ات
بیازمان خنک امشب خواب است

[illegible]

[illegible]

بجهش درو مهر جافی کور کرد — رعت ملیح نو دور کرد
بدنیا و عقبا [illegible] — نجت روز محشر [illegible]
بسوزای شمع کافوری خداوند — زنا محشر تو از لطف خداوند
زنور ستای چراغ حق داور — منور کن جهان را تو سراسر
زنور ستای جهان را کن منور — خصوصا فارس را ای شمع داور
بدست مصطفی ای افتاده ای نور — بشد قتل علی ای شمع کافور

[illegible]

بیا ای میزبان نیک رفتار — بیاور نان آبی [illegible]
بسی کرد عذرخواهی مو دین دار — دهان [illegible] محزون غمخوار
[illegible] از نان ارزن — [illegible] خانه من
دیگر گفت نیست چیزی خانه من — فراوان آب [illegible] نان ارزن
جواب میزبان نیک رفتار — چنین گفتم من محزون [illegible]
نیم من قابل این نعمت پاک — منم خاک [illegible] چون خاک

[illegible]

[illegible] ای آب شیرین — که تو [illegible] دنیای [illegible]
خطاب کرد از من محزون دل زار — مخور آب ای [illegible] غمخوار
بزیر خنجر خونریز فولاد — چنین در کربلا [illegible] جان

[illegible]

[illegible] — بکی از تعشق ای پاره پاره
[illegible] — ابری [illegible]
[illegible] آب شیرین — [illegible] آب شیرین
زهر آب [illegible] — [illegible]
بیا آبم بده ای مرد جلاد — بزیر خنجر خون ریز فولاد
بیا ای شمر بده یک قطره آبم — که از سوز عطش ظالم کبابم

[illegible]

[illegible] — [illegible]
دیگر گفت [illegible] — بشمر [illegible] جلاد کافر
منم [illegible] جفا کار — [illegible] خوار
منم [illegible] جفا کار — درین [illegible] بسیار
نکردم [illegible] جفا کار — درین [illegible] خونخوار
ترحم کن [illegible] مضطر — بده آبی [illegible] مضطر
[illegible] پاره پاره [illegible] — [illegible]

[illegible]

بدان

جز زخم خنجر [illegible]
دیگر از بهر [illegible]
غریبان را اکرام کردن ثوابست
که از سوز عطش [illegible]
بحلق من رسان یک قطره آبی
آگاه ای [illegible]
[illegible]
ایرانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
هنوز بد جبرئیل [illegible]

بدان ای شمر کوفی بی‌مروتان | حریم از جفای آل سفیان | بیده یکدم تو گوش از خیامم | کبوترهای دور خیامم | زنجو صلهای بی‌مروتان | دیگر [illegible] وزیر خنجر | آیا ای شمر ملعون ستمگر
ز روی آب بسته زین بیابان | کبابند از عطش در این بیابان | شنو آه و فغان طفلانم | کبابند از عطش در خیمه‌هایم | همه سرزیر [illegible] در این بیابان | به شمر سنگدل جلاد کافر | که [illegible] جسم اولاد پیغمبر

بدان

[illegible]

بدان ای شمر [illegible] | تو سیراب [illegible] تشنه زیر خنجر | ببر [illegible] این حسین | زنبعد از قتل [illegible] عزاداران | زنبعد از قتل عباس دلاور | زنبعد از قتل اکبر قتل اصغر | زنبعد از
[illegible] | ببر [illegible] تشنه [illegible] | جدا ساز تو سرم از پیکر من | نخواهم زندگی از بعد یاران | نخواهم زندگی بعد از برادر | نخواهم زندگی از بعد اکبر

[illegible]
من از روز ازل در دشت بلا را

بدان

[illegible]

بدان ای شمر ملعون بد اختر | که بتوانست حسین را در بیابان | بیا مخود صفت راه ثوابی | که از سوز عطش جانم کبابم | بیا ای شمر تو از راه ثوابی | که از سوز عطش جانم کباب است
خوهم کردم قبول تیر خنجر | گذر بر ستان تیر پیکان | بحلق من رسان یک قطره آبی | بزیر تیغ بیده یک قطره آبم | بحلق من رسان یک قطره آبی | غریبان را اکرام کردن ثواب است

بدا

[illegible]

شفیع شاخ گل زهرا | تو سیت ایکل [illegible] | تو فی شاه [illegible] | تو اید جبرئیل گهواره جنبان | سرور سینه زهرا اطهر | تو [illegible] کوثر

بدل

[illegible]

[illegible]

رومی

[illegible]

ظروف

عبارت

باسم

نگاه فرمود بجوش نوبت سیم ... بر تیغ ...

میا خواهر که زیارت احمد — به بیعت چشم دخت محمد
کشیده سوی قبله دست پایم — عزا بگیرید زار از برایم
به سالار خواهر درگفت کلثوم — بریخت آب شتابه کلثوم

سرم بر نیزه ما تو تو خواهر — تنم در قتلگاه در خون شناور
زینب ای شام روی در کوفه خواهر — شوی انگشت نمای خلق کافر
نه بعد از شام آی دخت گلزار — بزیر سایهٔ گلهای نی خوار
نشینی بر قبر ... — ...
زبعد از دیدن من خواهر مضطر — روی شهر مدینه باز خواهر
برو در رفقه جسم بیچاره — شکایت ها بکن از دست کافر

حسینم رفت از دستم وای بر من — عزیزم رفت از دستم وای بر من
حسینم کشتهٔ ... وای بر من — غریبم کشتهٔ ... وای بر من
عزیز فاطمه ... جان ده — بزیر خنجر ... فولاد

پرسش ان قطع کن دیگر کلامت — کلام ... مالامالات
سکینه سلطان دین شه ... — بیان کن شرحی از اوضاع خود آیت
نویسم آیه آری من درین دهر — درین دریا چه بهر خلق این دهر
نخوردم آب شیرین مضطر — بخش قتل علیه ... کوثر
نه هالم ... آب شیرین — نخوردم آب شیرین ...
پدر تشنه ... شیرین — نخوردم شربت بسیار شیرین

کلام آخر شنید ... سلطان — شدم ... سلطان
... مضطر خوار — ...
... قتل علیه ... کوثر — ... از کیج کوهر
اگر چه در جهان ... — ... از نور خدا شد
بران دل در جهان ... — زجور چرخ گردون مبتلا شد
ز تو ... — شود روشن درین دنیا دل زار
دلا ما مضطر ... غم خوار — به دو نوری شده روشن ...

بیامرز یارب اهل کار ابیامرز

کلامش

کلامش تا به محشر در مثال است / تخلص های شیرینش وصال است

خداوندا تو فخر وی بیامرز / بیامرز پدران او را بیامرز

نوشته داستان فی صفت شاهان / وشاهان گذشته پادشاهان

کلامش تا به محشر در مثال است / کلامش کمال اندر کمال است

خداوندا بیامرز شعرا فی / که گردند در جهان گوهر فشانی

خداوندا پدرشان را بیامرز / بیامرز پدر ما را بیامرز ۱۱۱

که دانایان نادانان بدانند / زلطف مرحم جز آن بمانند

زمغرب تا بمشرق غم آه / شوند خلق خدا از خوابم آگاه

خصوصا خلق یثرب شهر بطحا / غلام آل یاسین و طاها

کریما واحد القهار جبار / خداوند بحق دست ذوالفقار

تو توفیقم بده یارب درین دهر / نویسم [illegible] مروارید گوهر

مکن محرم مرا یارب تو فانی / که از لطف تو گوهر فشانی

دل زار مرا یارب مرنجان / که بنویسم دُر یاقوت مرجان

[illegible]

خداوند توحید [illegible] / شد روز منکر اولاد رسولم

[illegible] / سگ شیر خدا مولای عالم

[illegible] والله اعلم

بیان کن شرح از خوابی که دیدی / لحن ما شنو که از مهدی شنیدی

بحق قتل علی و آل احمد / بجز فرزند نم آل محمد

[illegible]

دبیر دوش دوستان مردان صالح / بخواب دیدم صالح ابن صالح

چنین من خواب دیدم حکم داور / که بستم در وصل از لطف داور

زروی بخت بام بستم نشستم / کتابی از سما آمد بدستم

سر تن دیدم بر تو دل شکسته / چو ماه آسمان بر [illegible] نشسته

معظم بس بود [illegible] / و عالم بس بود ماه رویان

کتابی که بیامان من آمد / بحق قتل علی و آل احمد

بدیدم

[illegible]

چنین گفتم الاها چو کسانند / که آینده روند قوم نمانند

زبعد از فحش آن پیر سخن باز / زبعد از فحش زیبا جوانان

من محزون مضطر خوار آغم خوار / کتب را باز کردم در شب تار

زاول صفحه آن دفتر پاک / بدیدم نام محمد خالق پاک

بدیدم نام نیکوی خداوند / بدیدم نام نیکوی محمد

بدیدم نام نیکوی محمد / بدیدم مرتضی و آل احمد

بدیدم نام نیکوی غضنفر / بدیدم فاطمه زهرای اطهر

[illegible]

دوباره کردم از بالا نظاره
ندیدم ابر لکی پاره پاره

چنین دیدم که ابری در رهنمایت
عجب روی بیت عجایب آشنایت

میان برج جوزا بود خورشید
برین بالای او تخت جمشید

بهینان کردم تماشا تا که آمد
شهنشاه جهان ستار آمد

نوشیم آری آری در نمانم
نیم عاجز نوشیم آنچه دانم

الا یا رب ستار غفار
کریما واحد القهار جبار

بگو جانم ای ستار قهار
درین دنیا میان خلق غدار

الا یا رب یا ستار قهار
کریما واحد القهار جبار

بر تشویق ای سلطان عالم
بیان کن شرح از خورشید عالم

چو بر جی به که تو این خواب دیدی
سخن های چنین از مهدی شنیدی

بحکم حضرت ستار غفار

رسد روح خدا

ایا مضطر ز اسیل چرخ گردان

برون آرد تورات و انجیل

من مخزون

گدای [illegible] با چشم ایمان — در دولت سرای شاه خوبان

نه این تخت زر [illegible] بیچون لایق — ببین [illegible] بهشت [illegible]

بجا آور دعا [illegible] شکر ما را — تناول کن تو هم میوه ما را

بخوان [illegible] نقش نگار — زر قتل علی ماه مبارک

[illegible] بهشت [illegible] — [illegible] میوه [illegible] آرد

[illegible] با شاه ولایت — [illegible]

[illegible] اولاد حیدر — بود [illegible] باغ جنت

بدست حضرت فرزند حیدر

من مخزون مضطر آتش خوار — شنیدم این بشارت ز غفار

بیاوردم بجا شکر خدا را — تماشا کردم از [illegible] دل آرا

بحکم حضرت ستار غفار — شب قتل ولی الله قهار

حضور حضرت فرزند حیدر — بخواندم سوره قرآن از بر

شب قتل علی ماه مبارک — بخواندم [illegible] تبارک

چنین خواندم [illegible] ماه مبارک — [illegible] آتش تبارک

شعر

[illegible] از نظر [illegible] صبا — [illegible]

[illegible] رضوان — [illegible]

[illegible] طلوع [illegible] آفتاب [illegible] ما — [illegible] خانه ما

[illegible] که شاهنشاه دین آمد [illegible] — [illegible]

به انگشتان [illegible] — چنین [illegible] باریه

[illegible] — شمارش بهشت آید [illegible] خوار

میان ماه و فرزند پیمبر — نه دیدی [illegible] منتظر

[illegible] خوار آمد مضطر — [illegible] تماشا [illegible]

[illegible] خوار آمد مضطر — نعت [illegible] باغ پیغمبر

من مخزون مضطر [illegible] غفار — [illegible] تماشا [illegible] یار ١٠١

[illegible] — [illegible]

چنین [illegible] دیدم [illegible] — [illegible]

جمال حضرت [illegible] خوار — [illegible]

[illegible] — [illegible] دیدیم

تماشا کردم

[illegible] نقش [illegible] — [illegible] دیدم

[illegible] دیدم — [illegible] آتش [illegible] یار

[illegible] دیدم — [illegible] دیدم

عجب [illegible] دیدم — [illegible]

[illegible] — تماشا کردم از آتش [illegible] دین

[illegible] — [illegible] دیدم [illegible] دین

[illegible] — [illegible] آتش [illegible] یار

دعا [illegible] — [illegible] دیدم

[illegible] — [illegible] معطر

[illegible] — [illegible]

نه بتوانم [illegible] نقش — [illegible] نقش

[illegible] نقاشان [illegible] — [illegible] ١٠٢

سؤال

[illegible] دیدم — [illegible]

[illegible] قرآن دیدم — [illegible]

[illegible] آیات قرآن — [illegible] قرآن

[illegible] دیدم — [illegible] دیدم

سؤال کردم [illegible] سرور — [illegible]

[illegible] معراج جبریل — [illegible]

بیاورد [illegible] — [illegible] کرد

بحکم حضرت ستار غفار — [illegible] برق [illegible]

جلوه [illegible]

زر قتل علی [illegible] — [illegible]

[illegible] مضطر [illegible] خوار — [illegible]

زر قتل علی [illegible] — [illegible] غفار

[illegible] — [illegible] بود

کل مخزون مضطر خوار گریان / به بیکی حضرت مسدی بدیدم
به سحر کردم تماشای جمالش / خیطی دیدم زروی تاج سلطان
کرم بستم میان بنده کامان / کمال از جمال تیغ خریدم
فتاده چشم من مضطر تماشش / کرم بود درسیم بود جهان بان

جواب نام آل محمد / چنین گفتم من از لطف خداوند
ایا ای شاه کشم گوش شیرین / کلاه با حساب یک شیرین
تو دانستی جواب خوار گفتی / خدا داند ندانسته نگفتی
بشنو قبل ولی الله غفار / چو خود شکفتی جواب مضطر خوار
تو دانستی زلیل خوار زارم / نظم کرد و خواری بیا رام
تو دانستی نم کلب دو چار / به زلت ماندم آخر گرفتار

بیا ای بنده ستار سبحان / بیا ای تو زلیل چرخ گردان
بیا ای بنده غفار قهار / بیا ای تو سگ بیت دو چار
زروی تاج اولاد محمد / بخوان تو نام نیکوی خداوند
بخوان تو اسم اعظم با دلم
بخوان آن خط کن بدنام خدا را / روز تنگ کن تو آشکارا
اگر چه ای فی شاه کوی جای / بخیر خالق نداری تو پناهی

ایکسکد روی تاج آل احمد / بخواند نام نیکوی خداوند
کسی که اسم اعظم خواند شب تار / رسید بر در که ستار غفار
شناسد چار معصوم غفار / زهر جا شاه ابن شب تار
چو ثابت اسم از اولاد حیدر / اگر دانی بگو نام تو مضطر
جواب نام آل محمد / چنین گفتم من از لطف خداوند
ثم قربانه تو فرزند حیدر / کل نوغنچه باغ پیمبر

بپرچین

نه بر دولت این خلق و این
نه من نه تمام آل رضوان
برث نبانای ... اولاد حزان
برث نبانای جلیل جه ... بر این
چنین گفت قاسم آل احمد
جواب بنده بی فداوند

جواب

که از فرمایشات کریم آگاه
جوابم را بفرمای شهنشاه
جناب صبغت الله آل احمد
امامی بود زفرزندان امجد
بنام برفرق من ... تاج شاهی
گرفت از دوش من ... کلاه فی
یکی از رجال ... خریدم
من از شناسی که ... دیدم

بپرث نباین گروه فی اعتبارند / همه از صلاة ... خوارند
همه عجب که غیبت شمارند / تجز غیبت ... کاری ندارند
ربا خوارند همه خون رشوه خوارند / بدین احمدی کاری ندارند
فراموش کرده اند دین محمد / ندارند کاری از اولاد احمد
بر ظاهر ... اسلام دارند / بر باطن با ... راه دارند
همه ظالم ... / همه خونخوار همه ... هستند

[illegible]

نه دار ... از محراب محشر
علامت ... فتنه ... شر
نبعشان ... اصلاح ... را
نبعشان ... مصطفی را
نبعشان ... مرتضی را
نبعشان ... مجتبی را
ازین ... خدا را
ازین ... آشکارا
... فرزندان
... در ... زمان
... نماز
... عشق ... بازی
... بسنط
... خانه
... این زمانه

بجی بازی ... در قمارند / ازین بازی ... آخر خوارند
تراشند ریش ... با تیغ بران / نمند ... چون ... بران
نه بی ... ریش ... شان / نه بی ... زلف ... شان
یک دو سه ... آل حیدر / نه بر نام ... مخزون مضطر
بران سیاه ... روز / خبر دادم ... روز
زبهر مجلس ... دادر / ... لعل ... گوهر

جواب قاسم آل احمد
چنین گفت ... الطف ...
... نماز ...
... سلطان
... آشکارا

جواب

نشستم ... فرزند ...
... زمان ...
... جواب ...
بگو آل احمد خواب دیدم
سخن ... شنیدم

برات سالی ... روز
خبر دادی ... روز
زبهر مجلس ... داور
بیارم لعل مروارید گوهر
دگر ... خواب دیدم
سخن ... شنیدم
... الحق ...
نشستم ... زمان ...

اول ... فرمایشات ...
... حضرت ...
علیه السلام حضرت ... انزلنا ...
... کلام ... سلطان ...
... فی ...
... در ... فی ...
... بالا ...

دیگر ... فرزند ...
... جواب ...

بیا ای مضطر مخزون ... / بیا ای ... شاه ... شان
عطا های خداوند ... / ... کن ... روز مصیبت
گلستانی ... نام ... / تخلص ... بنویس ...
بر ... نوای مخزون مضطر / بر ... چند گوهر
کتابت ... از ... آمد ... / فرود آمد ... تو این ...
گلستان ... فرموده ... / گلستان ... مشق ...

... شاه ... شهدا
فرستاده ... سبحان
اگر داری ... نوایی
نویس ... این دفتر ...
... چنین ...
... بیت ... المتقین ...
... شاه ... ولایت
... جنت
... مصطفی ...
... بر ...

توقف ماری ... دنیای فانی / ... مضطر ... اغوانی
... چشم تو ... میوه آید / ... آید
دل ... خداوند / ... خداوند

شود روشن ... جهان تاب
... دولت ...
... خراب ... منصورا
... بسیارا
... آشکارا
... طوفان
... حسین
... جام ...
... سلطان ...

[illegible]

نکرد آب حسرت قتل کربلا / نکر فرق قتل گاه شمر دغا
نکر تو خنجر شمر دغا / نکر بشیر فی ان ذی جفا
نکر شمر خنجر بران کشیده / نکر جدم بخاک خون طپیده
نکر جدم حسین در زیر خنجر / نکر ببرید حسین را از قفا
نکر سر از تن جدم جدا شد / نکر عکس حسین بنیزه بالا شد
نکر آشوب دشت کربلا / نکر بشیر جی قوم دغا
نکر در خاک خون نعش جوانان / نکر گیسوی پر خون جوانان

[illegible]

نکر آل محمد خوار زارند / سوار ناقه بی پرده وارند
نکر زینب در دشت کربلا / امام چار مین زین العبا
سوار ناقه بی پرده وار است / بدست ساربانی خوار زار است
بیا بنگر تو ای نانا حسین کروه / دل ان بی نوا پر خون
نکر در آب غم انجو آبدار / و نعش حضرت قاسم توبدار
نکر طفلان مسلم سر بریده / بجنب آب بر خون طپیده

[illegible]

چو آن جام بلای

جواب

[illegible]

جواب غم آل محمد / چنین گفتم سخن از لطف خداوند
شوم قربان تو ای آل احمد / گل نو غنچه باغ محمد
شوم قربان تو فرزند حیدر / گل نو غنچه باغ پیمبر
بلی دیدم زمین کربلا / بدیدم لشکر دشت بلا
چنین دیدم ز صدر زین بمقتل / ابا تشنه بزیر تیغ جان داد
بر چشم دیدم شبه را بریدند / تن پاکش بخاک خون کشیدند
دیگر

[illegible]

شوم قربان تو فرزند حیدر / گل نو غنچه باغ پیمبر
شوم قربان تو ای شاه خوبان / گل نو غنچه شاه رسولان
کجا ما قابل این فیض هستیم / در این در خراب ما کو هستیم
نیم قابل درین دنیای فانی / کنم در این جهان گوهر فشانی
کتاب علم نخوانده ام چون عرب / ندارم علم کامل پاسخ طالب
کجا ما می توانیم گفت ابیات / از این ره نیستم هیهات هیهات
چنین

[illegible]

همیکه بیک گردی از ضعیفان
همه بسته در دشت بیابان

رهیکه عقل شوریده دارد
جوانکه رفته اند صد ناله دارند

رهیکه خسرو دور از وطن است
فغان و غم لب بیابان ز چمن هست

رهیکه سرو دشت صنوبر
قسم گردیده انداز تیغ کافر

رهیکه مرو دشت بیابان
حسین در دشت بود و [illegible]

حسینیکه سرش از تن جدا شد
امامیکه [illegible] شد

[illegible]

شهنشاهیکه [illegible] جلودار
شهنشاهیکه [illegible] جلودار

علمدارش [illegible] شد
دو دستش از بدن آخر جدا شد

جلودارش حضورش در رکابست
بلند اندام [illegible] پیکان

امامیکه زبید از قتل یاران
[illegible] از تیر اعدا تیر باران

[illegible] حضور قوم [illegible]
زره در زین [illegible] میدان

[illegible]

نکردند قوم شرحی از منزلش
تنیکه آیات [illegible] منزلش

ملایک گفت [illegible] است
کل باغ رسول عالمیان است

تو در قبر [illegible] شاهیکه دیدی
بجنبش شاه [illegible] دیدی

صدای العطش [illegible] شنیدی
ز راه شاه مظلومان رسیدی

بزیر خنجر خون ریز فولاد
[illegible]

چرا در روز عاشورای طوفان
[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

عجب آب [illegible] حیاتی
تو دریا خصم شاه اولیایی
چرا ای آب [illegible] روز
بهشت [illegible] روز
[illegible]

مرا چه غم که غم خوار آرزده
زلیل مضطر غم خوار آرزده

بیرتی نم بیرتی نم بیرتی نم
نه سردارم نه دل دارم نه سامان

من ازاین راه جان سوز مضطر
نه بتوانم روم فرزند حیدر

سلیمان گر شوم گردم جهان را
نه بتوانم ببوسم آستان را

سکندر گر شوم دنیا بگیرم
گلاب از دیده نتوانم بگیرم

ز سوز حضرت ستار غفار
اگر روشن شود قلب من زار

توانم

جواب

شب قتل ابو عبدالله است
در رحمت در زینب جلی باز است

درونیت ... سینه مجروح
شده آتش ... سر و آغوش

بناش مخزون ز مهر شقائق
بناش همکین ز مهر گل شقائق

شوم من شاه شیر گلستان
بنویسم ... گلستان

هزار چون یوسف فرزند حیدر
نویس تو در گلستان ذر گوهر

مصیبت ... ایشان شده جگر سوز
بتوانم نویسم ... سوز

تماشا کن تو مضطر سرحالم
جالت ملال بی مثالم

بدان ای مضطر محزون پریشان
بدان ای دوست شاه شهیدان

امام من امام من امامم
گل باغ حسین تشنه کامم

منم مهدی امام آخرینم
گل باغ امیر المؤمنینم

امام هر جای این عالم که هست
نخیر امامان باغ ... است

تشنه‌ای ... من ز تو غمخوار
جواب ... غم خوار

درآن

خداوند ستار غفار
تورا بخشیده ... چار

که ستم چاره معصوم غفار
رسید ... حیدر چار

عه خواهند بحر ستار غفار
در زینت ... قتل ... تار

جنین

[illegible]

جناب جام طهر شیر خوان
عجب دیدم بدین باغ رضوان

سلام کردم بر جسم شیر خوان
جوابم الطف محبوب شاه مردان

جلوش شاه صلات یا پی شاه
شدیم وارد بر فردوس زخم آه

من جسم بحق سلطان خوبان
بگردیدم تمام باغ رضوان

بهشتی بلند بخت بیدانه یک شاخ
بر چیدیم بهشت دانه یک شاخ

وار بر شاخ فی یکدانه جیدیم
زرد وی دانه فی نام تو دیدیم

[illegible]

زبد تو زلیل خوار غملکین
حق از بهر تو آوردم پیشکین

حضورم میوه ها رکن تناول
بگیر از من کلید کوثر گل

بدست حضرت مهدی در بخشید
بنوش تو شربت شیرین ادیب

بدست شاه کندم کوثر شیرین
بنوش بعد از صحرای آب شیرین

بر شو فراین شراب طهور
خوراک جاروب معصوم نور

بنوش جام شراب ای خوار غم خوار
قدم بگذار در صحرای خود خوار دران

[illegible]

[illegible]

بنوش آب بهشت ای خوار مضطر
که تا روشن شود قلب تو مضطر

نور افزند نالان خوار کرده
زلیل مضطر غم خوار کرده

بدان ای مضطر محزون پریشان
بدان ای تو رشک شاه شهیدان

رسوای حسین ای خوار کرده
نه مجانب کسی نقصان سیدان

حسین است یا نبیده واری
در دولت سرایش نیست خواری

ز لطف حق اینست شاه کردی
تریج درد و غم آزاد کردی شناس

[illegible]

بنمو بهشت ای کور نالان
بیگر تو دامن شاه شهیدان

که شاید پادشاه روز محشر
تو بخشد از شفیع روز محشر

امیر مؤمنان ساقی کوثر
رساند تو آب دریای کوثر دیگر

[illegible]

[illegible]

بدان ای [illegible]

بدان ای [illegible]

[illegible]

باب الواو

[illegible]

بدان ای تو

شهنشاه زمانه دبیر قسم
کلاب افشان شهنشاه بر غیکم

اگرچه من نیم قابل بدرگاه
ولیکن میروم حکم شهنشاه

اگر من قابل این فیض هستم
سر از قسم لعین شتاقی هستم

جوابم را بفرما ای شهنشاه
که از فرمایشات گردم آگاه

یا هو

جواب بنده بت خداوند
چنین گفت قائم آل محمد

بدان

کلاه خسروی بر سر نهاده
پس شاه [illegible] داده

شب روز روشن بدرگاه کریم است
تمام گفتگویش با رحیم است

بدان ای تو زلیل چرخ گردان
بدان ای تو نسل اولاد عمران

بدان ای تو سگ دو چار گوهر
بدان ای تو سگ اولاد حیدر

من این بازوی گوهر را گرفتم
غم نام جبین [illegible] گرفتم

یا هو

سپارم بر تو من چون حکم سبحان
نویس فردا تو در جلد گلستان

به ارزان پادشاه روز محشر
گلستان را رسان تو مظفر

نبی از نور خدا و آل عمران
روی [illegible] سلطان [illegible]

ازلی ازل خالق رفیقی ای خوار
شوی از طعنه خلق خدا خوار

درنیک شب [illegible]
همه خوانند [illegible] غفار

بگو ای نایب اولاد عمران
بخوان حکم خدا و آل عمران

بگو بر کسی بخوان آن حکم خدا را
زبهر خلق ایران آشکارا

بگو تو مرغ گل شاه ولایت
فرستادم رساله از برایت

بگو فرزند حیدر بنت قتل عباس یکی کوثر

دیگر فرمود حسن فرزند حیدر پریشان ای یک ده چار گوهر
پریشان ای زلیل چرخ گردان بگو از خصر سلطان مظفر
شد قتل عباس یکی کوثر پریشان ای یک اولاد حیدر
پریشان ای یک اولاد عمران بگو از نائب فرزند حیدر

دیگر فرمود حسن فرزند حیدر پریشان ای یک ده چار گوهر
پریشان ای زلیل چرخ گردان بگو از خصر سلطان مظفر
شد قتل عباس یکی کوثر پریشان ای یک اولاد حیدر
پریشان ای یک اولاد عمران بگو از نائب فرزند حیدر

دیگر فرمود حسن فرزند حیدر شد قتل عباس یکی کوثر
پریشان ای یک ده چار گوهر پریشان ای یک اولاد حیدر
پریشان ای زلیل چرخ گردان پریشان ای یک اولاد عمران
بگو از خصر سلطان مظفر بگو از نائب فرزند حیدر

تمام این گروه لعین هستند ستم کردند
تمام خود فی ملعونان نجس هست
تمام این گروه ناپاک هستند ستم کردند

تمام

[illegible]

باهو

[illegible]

باهو

[illegible]

یا هو

بگو فرموده بین فرزند حیدر | بر نام قائم آل محمد | بر حکم قائم آل محمد | بر بحر جیحون ... ملک ایران
شه قتل علی شاقی کوثر | بر بند جیحون ایران مجدد | نو ... جیحون ... ایوان ... | ... که باشد ... خان

اگر ... ستکین | خراجش
که ... غمکین

یا هو

پریشان ای یک اولاد حیدر | پریشان ای زابل چرخ گردان | بگو از حضرت سلطان مظفر | بگو فرموده بین فرزند حیدر | کردی ... کارند جبار | بر حکم حضرت ستار غفار
پریشان ای یک ده چار گوهر | پریشان ای یک اولاد حیدر | بگو از نایب فرزند حیدر | شه قتل علی شاقی کوثر | گرفته ... خوار | بر حکم واحد القهار ستار | بر

یا هو

یا هو

دان جاسوس باشی ... | بحضرت ... | چنین کن تا خدا خشنود گردد | دیگر فرموده بین فرزند حیدر | پریشان ای یک ده چار گوهر | پریشان
رسانند از تو نایب با تمنا | ... از حکم داور | جراغ ... گردد | شه قتل علی شاقی کوثر | پریشان ای یک اولاد حیدر

یا هو

پریشان ای یک ده چار گوهر | پریشان ای یک اولاد حیدر | پریشان ای زابل چرخ گردان | پریشان ای یک اولاد عمران | بگو از حضرت سلطان مظفر | بگو از نایب فرزند حیدر | بگو فرمو...

بگو فرموده بین فرزند حیدر
شه قتل علی شاقی کوثر
تمام خلق ایران ...

زنان

زنان قحط بیاید مر اطفال
بمیرند طفل های ماه رویان

زنان قحط بیاید قحط آید
کرافی های مرگ ورد آید

بر چشم حاکم سلطان ببیند
بر چشم حیف اسلام ببیند

زنان قحط نبارد برف باران
زروی غله های ملک ایران

بر حکم حضرت ستار ...
به بارد کوه دریا در بیابان

بگو مهدی ...
... ای شاه ...

بگو نایب ...
بگو ... ختم ...

بگیر این رخت را در ملک ایران
بر حکم خالق من آل عمران

بر نایب ... انگشت ماشان
بکن غارت تو نایب خانه ماشان

تمام ... ملک ایران

یا هو

طریق سنی‌ها کردن شرابست
و با خیرات اعمال ثوابست

بر ظاهر مذهب اسلام دارند
به باطن با عزازیل راه دارند

اگر دعوی اسلام دارند
چرا خمر می‌خورند که بیهوشیارند

عیش رفتارهای زشت ...
بر ... زروی خلق ایران

زروی این گروه زشت ...
... خدا ...

بگو ای پادشاه ملک ایران
بگو ای نایب اولاد عمران

تمام

یا هو

بیا زیر ... جان سپارد
قدم در دوزخ ... گذارد

چنین کن تا که ...
چو آینه شود ای نایب دین

بر حکم خالق اولاد عمران
بگیر این رخت را در ملک ایران

ازین

بگو از خرمی گل خرم بیستن
بگو نایب ز بستی نا بر دین
ز ارشت دفع عشق بازی
منکر روز قیامت منکر تازی
چو شیطان نا بیر شد
شایگان شیطان کشتند
شان ایشان دکان ...
اوی روز شیطان دکانت
رنجید روز تو دیگر ایران
بشیطان نه ببین این خلق ایران
گنبد خلق دکان مهربان
چو ابلیس بازش رفته در بر دکان
و خلق چو شوکت دنبال شیطان
چو ابلیس ز تنبیر در دکان
دکان دکان در آن در پایه بنیل
عشق شیطان چو از ابلیس

ازین دکان پر آواز تنبور
رضا نیست حضرت غفار غفور

ازین دکان عیش حیله بازی
جهان باش غیبت ازین دکان چه باغی

بگو نایب تمام قهوه خانه
بدبد از حکم خالق دیوانه

نباور عهد در که این حکم خداست
کرم از ابلیس دکان رخ نماست

چو ابلیس نا بر مخبر بیته باشد
و شیطان دور ازین دکان چه باشد

ازین روز نامه صف صحرای محشر
نکرد و باز دکان فتنه و شر

اعلی

نا کلان ازین ... بگو نوازان
... بگو از نایب فرزند حیدر
بگو از حضرت سلطان مظفر
... ای ز ابلیس چرخ گردان
ز ... ای ... اولاد حیدر
... دچار ... کیم
ز فیض ... عنایت بنی آدم
دیگر فرمود پیش فرزند حیدر

یا هو

بیراز این رخنه را در ملک ایران
بحکم خالق بنی آل عمران
بر بیت نعمت زندگی خلق ایران
علین رفتار باغ ... زشت روبان

نه فکر روز بهشت بند تازی
بهشت رفتن افکر عیش بازی

بگو نایب تو بیستی نایب دین
بگو فرمود گل خستم نبیین

زبان زشت رفته جای زناده
بده توبه تو نایب ... زناده

شوند از ابلیس توبه زشت کاران
شوند از ابلیس نیجان توبه کاران

روند شوهر گنند شوهر جلال آت
ز بهر هر یتیمی شوهر جلال آت

آز او به شکست ... کار کردند
به شکل اولین رفت راز کردند

بحکم

ای ... گفتی ... ایران
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو از حضرت سلطان مظفر
... ای ... اولاد حیدر
... ای ... دچار کیم
... ای ... اولاد عمران
... ای ز ابلیس چرخ گردان
ز فیض ... عنایت بنی آدم
دیگر فرمود پیش فرزند حیدر

یا هو

ستم ازین گروه ... باده
علین ... ستم زنها ... زناده
... انگشت ... انگشت نشان
... انگشت ... نشان
بحکم واحد القهار جبار
بحکم حضرت ستار غفار

بجای

... ای ... اولاد حیدر
... ای ... دچار کیم
ز فیض ... عنایت ... آدم
دیگر فرمود پیش فرزند حیدر

یا هو

بیراز این رخنه را از ملک ایران
بحکم خالق بنی آل عمران
... انگشت نشان
نفوذ از ... اموال ایشان
... خلق ... جان سپارند
... در ایشان بیچو دارند
... ابلیس فرمان شیطان
قرار از ... ز بیست کار کردند
... رفت ز کردند
آرزو شکسته کار کردند
گشته در دکان ... چون کلاغی
گشته ز بیخ ... جاقی
گشته تو بستم کلان نالان
بعد فرمود گروه زشت کاران
گسلو شوند جفا کاران جبار
... جفا کاران غدار

بپرشان ای ... اولاد عمران
بپرشون ای ز ابلیس چرخ گردان

بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر

بگو فرمود پیش فرزند حیدر
ز فیض ... عنایت فی اوثر

بگو فرمود گل شاه ولایت
در ستم ظلمت ... سنگین ... است

تمام رخنه های ملک ایران
بهر ... نایب اولاد عمران

بگو نایب تو بیستی نایب دین
بگو فرمود گل خستم نبیین

هر آنچه ... ان حسین است
تمام از کف ... اولاد حسین است

یا هو

دیگر فرمود پیش فرزند حیدر
ز فیض ... عنایت فی اوثر
... ای ... اولاد حیدر
... ای ز ابلیس چرخ گردان
... ای ... اولاد عمران
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو فرمود پیش فرزند حیدر
ز فیض ... عنایت فی اوثر
تمام موادان نی جبایند
وز ابن ... جبایند
چه ... ظالمان ... بیچوارن
بگو ... سلطان ایران
تمام ... از خلق صغار
... ای ... ذلال
... ای ... چوار نام
... دنیا ... بیچوارم

یکی ساده که روی خوش را
بتیغ تیز تراشد ریش خود را

ستم از ریش ما مخلوق ایران
گفته ای نایب اولاد عمران

بگو فرمود مهدی آل احمد
ز فیض ... اولاد احمد

بده حکم تمام خلق ایران
گروه ریش تراشی زشت ... ست

که دو ... ریش ما خلق ناپاک
ننند از ... ستاکان ... ولاک

آز ... حید گیتی حکم ... نوان
نکرده اوا عتنا از حرف سبحان

بگن نایب تو غارت خانه او
بدون آتش تو بر کاشانه او

یا هو

بیراز این رخنه را از ملک ایران
بحکم خالق بنی آل عمران
... انگشت ... انگشت نشان
... انگشت نشان
... ننگ ... است ... لات
دیگر ... حق ... ناپاک
و ... سلطان بیست ... بم
... بجان ... بم
... کلاه و ... ریش
کدامو ... مرد و ریش
شوند محتاج ازغم جان سپارند
بیراز ... ایشان ... چو دارند
دیگر فرمود پیش فرزند حیدر
ز فیض ... عنایت ...
... ای ... دچار کیم
... ای ... اولاد حیدر
... شان

بگوای پادشاه ملک ایمان
بگوای نایب اولاد عمران

بگو فرزند محمود آل احمد
بشد قتل علی و آل احمد

بده حکم بر تمام خلق ایران
خصوص از خلق تهرستان ایران

که از حکم خدا و آل عمران
خبر کردند تمام خلق ایران

لباس خود شده بالا بلندان
بپوشند خلق تا آنان ایران

بجا آرند تمام امر موقف
که تا اعمال بد اینجه موقوف

کنند توبه از ضوح تا زنده هستند
گروهی که همه فخور بر هستند

کنند

یا هو

بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر

بگو فرزند حسین فرزند حیدر
بشد قتل علی … کوثر

تمام خلق ایران شاه هستند
و از شاهی همه آزاد هستند

جوان طفل پیر هستند مغرور
ندارند خوفی از غفار غفور

فراموش کرده اند دین محمد
ندارند کاری از اولاد احمد

ز منکر … هستند نمازی
همه هستند … عیش بازی

نمیشناسند دیگر صلاح خدا را
نمیشناسند علی مرتضی را

بیا

یا هو

بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر

بگو فرزند حسین فرزند حیدر
بشد قتل شه تقی کوثر

بده حکم بر تمام خلق ایران
خصوص از خلق تهرستان ایران

ستمکاران جباران سفاک
بحکم حق رباخواران ناپاک

خبر کردند بحکم خالق پاک
گروهی که رباخوار اند و سفاک

که زر منفعت سودا نمایند
در شاهی زر روی خود گشایند

ربا

کنند زر منفعت سودا نمایند
در جنت زر روی خود گشایند

و زر سودا کنند بازیر دستان
تجارت … کنند بازیر دستان

برکت … در کار تجارت
نزول … و غارت

تمام زیر دستان خوار گردید
غلام … گردید

دکان … خانه هاشان
لباس … اموال هاشان

و بیرون رفت … خلق مضطر
فتاده … زر دوان … سر

ز بی رحمی

بکشته از نوبت...

یا هو

چنین کردند کوشش وز غمش شر | چرا این خلق چنین جلاد هستند | چو نقصیر زوار این فی زبانان | بگو ای پادشاه ملک ایران | بگو فرمود مهدی آل احمد | بده حکم تمام خلق ایران

بها بگرفت ز قتل بی تقصیر | ز بهر قتل تو بر شاه هستند | که افتادند به زیر دست نادان | بگو ای ... اولاد عمران | ز بهر قتل علی ولی آل احمد | خصوص خلق خود ... ایران

دوبار

یا هو

بحکم حضرت ستار غفار | به کیر از دست ایشان ... دارند | و دیگر چون ... جلاد | بحکم خالق حی آل عمران

بحکم واحد القهار جبار | شوند محتاج و از غم جان سپارند | که در کشتن نمودند ... | بگیر این ... ملک ایران

یا هو

یا هو

که این ماجان نثاران تو هستند | غلام مصطفی و مرتضایند | به هر سنگان ... یاور | به فرزندان خود از حکم داور | بلوطی خود از حکم داور | سپهسالار لشکرگاه ایران | مشهرگاه تمام ملک ایران

کمر از بهر خدمت جمله بستند | غلام مهدیند و با وفایند | بده از نام مهدی خلعت زر | بده از نام مهدی خلعت زر | بده خلعت به تمام آل عمران | بده خلعت به نام آل عمران

تماماً

یا هو

تماماً جان نثاران تو هستند
کمر از بهر خدمت جمله بستند

اگر گفتی بجویند خلق ایران | بگوید دشت صحرا در بیابان | مکرر از دستشان الطاف خدا را | بگیر تابک کرامات خدا را | ولیکن شرط گفتن چنین است | که این شرط حکم رب العالمین است | بحکم

یا هو

بحکم حضرت ستار سبحان
ببینند خس ز کوه آتش فرعیان

بر شنو نای رسل اولاد عمران
بر شنو نای [illegible] چهار کوهر
بر شنو نای رسل [illegible]
بر شنو نای رسل اولاد حیدر
بر شنو فرخ و بین فرزند حیدر
نخل قتل عباس تشنه کوثر

یا هو

از پی نبی [illegible] نام [illegible]
تمام سال الهالان [illegible] جاریه
در [illegible] چو [illegible] شهرستان [illegible]
قرنت صبح [illegible] ایران
بکجا صبوات [illegible]
زبعد از عشق [illegible]
بکه مهر [illegible] اعدا در [illegible]
کنند عشق [illegible]
دایت عشق [illegible] شهرستان ایران
تمام روز [illegible] ایران

بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو فرخ و بین فرزند حیدر
نخل قتل عباس تشنه کوثر
بدقبال خانه‌های شهر ایران
زنند دور و صدای آل عمران
زبعد از سبز نام [illegible]
که بیت نایب فرزند حیدر
تمام سال الهالان حکم جاریه
زبعد شیعیان این هم [illegible]

یا هو

دیگر فرخ و بین فرزند حیدر
نخل قتل عباس تشنه کوثر
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو فرخ و بین فرزند حیدر
نخل قتل عباس تشنه کوثر
[illegible]
[illegible]

که از حکم خدا و آل عمران
خبر کردند تمام خلق ایران
ز هر کاری همه [illegible] باشند
همه در مسجد و محراب باشند
بسجا آرند تمام امر معروف
کنند اعمال بد را جمله موقوف

یا هو

دیگر فرخ و بین فرزند حیدر
نخل قتل عباس تشنه کوثر
بر شنو نای [illegible] چهار کوهر
بر شنو نای رسل اولاد حیدر

[illegible]
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو از حضرت سلطان مظفر
بر شنو نای رسل اولاد عمران
بر شنو نای رسل چرخ گردان

بحکم واحد القهار جبار

خصوص از خلق [illegible]
بحکم [illegible] تمام خلق ایران
نخل قتل عباس تشنه کوثر
بگو فرخ و بین فرزند حیدر
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو از حضرت سلطان مظفر
بر شنو نای رسل اولاد عمران
بر شنو نای رسل [illegible]
بر شنو نای رسل اولاد حیدر
بر شنو نای [illegible] چهار کوهر
نخل قتل عباس تشنه کوثر
دیگر فرخ و بین فرزند حیدر

یا هو

کنند [illegible]
هر کس [illegible]
[illegible]
[illegible]
کنند [illegible] بنده کامان

که از حکم خدا و آل عمران
خبر کردند تمام خلق ایران
که قبر مرده ما را خلق ایران
همه [illegible] سازند [illegible]
بران قبر [illegible] خاک است
[illegible] قبر [illegible]
ز نور حضرت غفار غفور
[illegible] روشن [illegible] قبر [illegible]
دیگر نقش [illegible] مرده ما را
که [illegible] نقش کردند مرده ما را
[illegible] نقش‌های مرده ما را
[illegible] آن نقش ما را
بر آن [illegible] نقش مرده دارد
و آتش [illegible] مرده [illegible]

[illegible]
[illegible] روز محشر
[illegible] جهنم
[illegible]

یا هو

دیگر فرخ و بین فرزند حیدر
نخل قتل عباس تشنه کوثر
[illegible]
[illegible] اولاد حیدر
[illegible]
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو فرخ و بین فرزند حیدر
نخل قتل عباس تشنه کوثر
[illegible] زین سواران
[illegible]
[illegible] آل عمران
[illegible]

خبر کردند [illegible] سواران
کنند [illegible] تمام زین سواران
کنند تو [illegible] جاتی
کنند در درگاه خالق چون گدائی
از [illegible] کردند
[illegible] رفتار کردند
[illegible] زین سواران
شبیه [illegible] زین سواران
[illegible] البساط [illegible]
بدن [illegible]

یا هو

دیگر فرخ و بین فرزند حیدر
نخل قتل عباس تشنه کوثر
بر شنو نای [illegible] چهار کوهر
بر شنو نای رسل اولاد حیدر
بر شنو نای رسل چرخ گردان
بر شنو نای رسل اولاد عمران
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو فرخ و بین فرزند حیدر
نخل قتل عباس تشنه کوثر
بگو از شیخ [illegible] ایران
[illegible] از خلق ایران
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایران
[illegible] ایران

پریشان

پریشان نای ای عاقل [illegible]
پریشان نای ای سگ اولاد حیدر
ز نور قبل عبادت بقی کوثر
دیگر فخر و بعد دین فرزند حیدر

یا هو

روز دو شنبه آمد [illegible]
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از فخر و بعد دین [illegible]
[illegible] خالق [illegible] کردانی
کشته تو [illegible] جانی

پریشان نای ای عاقل چهره گردان
پریشان نای ای سگ اولاد عمران

بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر

بگو فخر و بعد دین فرزند حیدر
بنت قبل عبادت بقی کوثر

مسلمانان بنیک مُلک ایران
بیعه فعلت به نام آل عمران

نقد جنس دار [illegible] کارمت
به روی [illegible] خوان [illegible]

نوازش کن تو [illegible]
به [illegible] ازنام حیدری [illegible]

یا هو

قبیان بازند ترازو باز ستند
و با خلق خدا بد ساز ستند

قبیان با شکند از نو بسازند
اگر چه [illegible] چون حیله بازند

تمام [illegible] کم زنند در آب
اگر آب آورد از [illegible] کم تاب

بگو [illegible] حق تا بتوانند
که تا [illegible] محشر در نمانند

و دیگر هر چه کم دادند بمردم
بسپارند حق مردم را بمردم

کشته تو [illegible]
[illegible] جانی [illegible]

[illegible]

[illegible] باشان
[illegible] باشان

یا هو

دیگر فخر و بعد دین فرزند حیدر
ز نور قبل عبادت بقی کوثر
پریشان نای ای سگ اولاد حیدر
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو فخر و بعد دین فرزند حیدر
ز نور قبل عبادت بقی کوثر

پریشان نای ای سگ ده چار گوهر
پریشان نای ای سگ اولاد حیدر

دیگر فخر و بعد دین فرزند حیدر
بنت قبل عبادت بقی کوثر

یا هو

که از لطف خدا [illegible] چار
شوند آسوده [illegible] تجار

بحکم خالق من آل عمران
[illegible] داری از مخلوق ایران

دیگر [illegible] داری ایران حرام است
بگو تا [illegible] گفتن ثواب است

پریشان

پریشان نای ای عاقل چهره گردان
پریشان نای ای سگ اولاد عمران
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
بگو فخر و بعد دین فرزند حیدر
ز نور قبل عبادت بقی کوثر

دیگر فخر و بعد دین فرزند حیدر
بنت قبل عبادت بقی کوثر

یا هو

حضور [illegible] بادیده تر
بر [illegible] فرزند حیدر
[illegible] نمایان
هنوز [illegible] غم در قلب سلطان

پریشان

پریشان نای ای سگ ده چار گوهر
پریشان نای ای سگ اولاد حیدر
پریشان نای ای عاقل چهره گردان
پریشان نای ای سگ اولاد عمران
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
[illegible]

[illegible]

تصرف کن تمام شهر آباد
که رفت از سوز گردون بردم باد

تصرف کن تمام شهرها را
[illegible] ملک خدا را

مساجدهای [illegible] جلالش
ز بهر عزت و جاه جلالش

تصرف کن تمام شهرها را
خدایا تو کن [illegible] مددها را

[illegible] که این حکم خداست
دیگر [illegible] کل [illegible] خداست

مساجدهای [illegible] جلالت
ز بهر عزت جاه جلالت

[illegible]

دیگر فرمود بین فرزند حیدر
[illegible] ساقی کوثر

بپرداز ثنای [illegible] چهار گوهر
بپرداز ثنای [illegible] حیدر

بپرداز ثنای [illegible] چرخ گردان
بپرداز ثنای [illegible]

بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نای فرزند حیدر

بگو فرمود بین فرزند حیدر
[illegible] ساقی کوثر

ببند بار [illegible]
ببر در کربلا با آه و افغان

زیارت

[illegible]

[illegible]

ز هر جا تو روی با تو هستم
رفیق تو [illegible] کار تو هستم

ببند بار سفر از بهر شیراز
بکن رو سوی شهر شیراز

ز بهر دیدن سلطان شیراز
ز همراه تو باشند تا به شیراز

[illegible] سرباز
ز همراه تو باشند [illegible]

گروهی از جلو [illegible] دنبال
ز همراه تو باشند [illegible]

رسیدی زان مکانی که [illegible]
از آنجا کن به سلطان [illegible]

[illegible]

زیارت کن تو اولاد حسین را
[illegible] کن شاه را رو کن به بازار
قدم بگذار تو اندر شهر شیراز
[illegible] شاه
[illegible] شاه
بگو

[illegible]

بخوان آن تو سوره کهف مبارک
که منزلگاه شود بر تو مبارک
زبس بخواندن کهف مبارک
[illegible] بخوش نما مبارک
تناول کن [illegible]
دران [illegible] دران [illegible]
ز بعد از [illegible]
[illegible]
محمد [illegible]
[illegible] از [illegible]
بیا آور [illegible]
[illegible]
بخصوص [illegible] مضطر
[illegible]
شوند شیرازیان از تو [illegible]

سه چارم [illegible] کن به طهران
سلامت [illegible] طهران

مخور غم [illegible]
رفیق [illegible] کار تو [illegible]

نشین تو در وطن بر تخت شاهی
بپرس عرض فقیر [illegible] گدائی

[illegible] بر روی تخت شاهی
بر روی جانماز [illegible] گدائی

بر روی تخت [illegible] عبادات
[illegible] جانماز [illegible] عبادات

بخصوص [illegible] مضطر
بپرس ای نایب فرزند حیدر

یا هو

بگو فرخنده [illegible] فرزند حیدر
ز نسل [illegible]
پریشان [illegible] چهار کوه
[illegible] اولاد حیدر
[illegible] اولاد عمران
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
[illegible]

[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] در [illegible]

بدین خود بخواهند مال داران
دهند خمس زکوة از فقیران

زکوة و خمس [illegible] خلق ایران
[illegible] به عالم های ایران

چه عالم عالم دین دار باشند
نه ملعون ظالم غدار باشند

و عالم های با ایمان ایران
سپارند حق [illegible] فقیران

رعایت کن عیالان خدا را
بده بر خوردشان مال خدا را

یا هو

دیگر فرخنده [illegible] فرزند حیدر
[illegible]
پریشان [illegible] چهار کوه
[illegible] اولاد حیدر
[illegible] اولاد عمران
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
[illegible]
[illegible] خلق ایران
خصوصا خلق [illegible]
[illegible]
خبر [illegible] خلق ایران
خصوصا [illegible] ایران
[illegible]

بگو از نایب فرزند حیدر
بگو از حضرت سلطان مظفر
[illegible] اولاد عمران
[illegible]
[illegible] چهار کوه
[illegible]
دیگر فرخنده [illegible] فرزند حیدر

یا هو

[illegible]
[illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible]
[illegible]
بسازند [illegible] داور
حمام مسجد [illegible]

بگو فرخنده [illegible] فرزند حیدر
[illegible] کوثر

بر حکم حضرت ستار غفار
به سازند پل [illegible] آب انبار

ز بعد [illegible] ایران
به سازای [illegible] اولاد عمران

[illegible] بهر تو باشد
[illegible] راه تو باشد

یا هو

دیگر فرخنده [illegible] فرزند حیدر
[illegible] کوثر
پریشان نای [illegible] چهار کوه
پریشان نای [illegible] اولاد حیدر
بگو از حضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر
[illegible] اولاد عمران
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اولاد عمران
[illegible] اولاد حیدر
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] کوثر
[illegible] فرزند حیدر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رب العالمین
[illegible]
[illegible]
[illegible] تهران

بحکم حضرت ستار غفار
بعد توبه کرده ز زشت بیکار

[illegible]

بگو توبک جبه باشد بیاید
در شانش زروی خلق کشاید

تمام دوستان بیدار باشند
همه خرم وچشم در راه باشند

جمال حضرت مهدی ببینید
گل از باغ پیغمبر بچینید

یا هو

دیگر فرمود بمن فرزند حیدر
بشنو قتل علیات قی کوثر

بر شان ای یک اولاد حیدر
بر شان ای یک ده چارکوهر

پرشان ای زلیل جرخ گردان
پرشان ای یک اولاد عمران

[illegible]

دیگر فرمود بمن فرزند حیدر
بشنو قتل علیات قی کوثر

بر شان ای یک اولاد حیدر
بر شان ای یک ده چارکوهر

بر شان ای زلیل جرخ گردان
بر شان ای یک اولاد عمران

بگو آنحضرت سلطان مظفر
بگو از نایب فرزند حیدر

بگو فرمود بمن فرزند حیدر
بشنو قتل علیات قی کوثر

[illegible]

نه بشناسته دیگر اصلا خدا را
نه بشناسته جناب مصطفی را

نه بشناسته جناب مرتضی را
نه بشناسته حسین مجتبی را

بحکم خالق من آل عمران
[illegible]

یا هو

دیگر فرمود بمن فرزند حیدر
بشنو قتل علیات قی کوثر

برشان ای زلیل جرخ گردان
برشان ای یک اولاد عمران

برشان ای یک ده چارکوهر
برشان ای یک اولاد حیدر

[illegible]

زمهر روی قبر چارکوهر
بچهار صندوق بساناز حکم داور

وحکم حضرت محمود باشد
بچهار صندوق ز چوب عود باشد

نه هیچ در قبر چارکوهر
ورسه باشد شمارش حکم داور

[illegible]

[illegible]

بگوی ای بابلبل اولاد عمران

بخوان حکم خدا و آل عمران

گلستان ارسال [illegible]

بگو تو مرد و گل شاه ولایت

فرستادم رسالا [illegible]

ز دعوی این رساله کن تو ترک

بگو ای [illegible] سلطان

خداوند مهدی و مولای [illegible]

[illegible]

[illegible]

جوانی بنده بیت خداوند
چنین گفت تا نام آل محمد

چراغان تو میراث پیغمبر شاه
مذهب حرف [illegible] نشان

[illegible] آل محمد
نشان [illegible] آل محمد

نشان [illegible] عالم افروز
[illegible] سیه روز

نشان [illegible] جان سوز
مظفر [illegible] ملک ایران

[illegible]

که ذی لطف خدا در کشتی نیست
ز دریا رفت بیرون آسوده نیست

که ذی لطف خدا رفت [illegible] دریا
صدف آورد بیرون از قعر دریا

بیان ای مظهر [illegible] پریشان
بیان ای تو [illegible]

بیان ای [illegible] چرخ روان
بیان ای [illegible] اولاد عمران

تمام خصم تو از کف [illegible]
تمام کف [illegible] خدا [illegible]

[illegible] دهر فانی
فلک [illegible] نامه مانی

[illegible]

[illegible]

اگر صنعت کرده [illegible] عیب عاری
چراکه در جهان تو خوار زاری

بنوش این آب شیرین شو تو مجنون
که تا ماهان کند منع تو مجنون

بنوش خنده کرده ولی سامان
مشو مجنون [illegible] بیابان

بنوش تا روز محشر [illegible] کردی
ز رنج درد و غم آزاد کردی

بنوش این آب که این آب [illegible] است
عزای دودمان مصطفی است

[illegible]

[illegible] کربلائی
[illegible] درخت بلائی

[illegible]
پشیمان [illegible] دهر خافی

پشیمانی دیگر سودی ندارد
بحسرت [illegible] جان سپارد

[illegible]

ز محض حرمت این چار گوهر
تو ما را خوش ببین در روز محشر

بیا ای منتظر تو در فردای محشر
شفاعت ... در نزد داور

به جمع ... خلوتگاه عالم
بتو بخشید خدای هر دو عالم

ز محض عزت روز قیامت
بنوش این آب ای باغ جنت

عجب شام غریبی ای تو غمخوار
خدا بیدار من تو هر دو بیدار

چو بیدی تو بگو مضطر جوابم
که من بسیار مشتاق جوابم

یا هو

[illegible]

عیان العرض کردم ما محمد
بر مهدی قائم آل محمد

و انتظار قدحی ... آب شیرین
به ظاهر میوه بد در ظرف زرین

بگفت قائم آل محمد
شب ... احمد

بدست راست ... انگشت ...
گرفتم ... از حکم غفار

ببردم در دهان از بهر خوردن
نه بُد میوه به غیر از ...

بحق حضرت ستار غفار
بحق واحد القهار جبار

بحق

[illegible]

عجب

[illegible]

عجب آبی تو دادی ای من زار
که من از خوردنش رستم ...

بگو ای شاه ... گوهر شیرین
بگو ... این آب شیرین

سراقی ... این آب شیرین
... گوهر شیرین

من ... مضطر ... غمخوار
بر مهدی عرض کردم ...

... قربان تو فرزند حیدر
... باغ پیغمبر

عجب آبی تو دادی ای از دل زار
که رفت این دل ... زار

عجب

یا هو

[illegible]

ولی ... این نیت
درین دنیا چنین ... این نیت

معاینه بود این آب شیرین
فراوان چشمهاست ای آب شیرین

درین ... این چنین آب
به فردوس برین ... این چنین آب

بیابد

[illegible]

بیابد روز ...

شب اول بنام خالق پاک
که داده بنده کاندش فهم ادراک

میی چار شب بنام ماده چار
که بیتم چاره معصوم غفار

دیگر یازی شب نام شیدان
شدند در کربلا چون تیر باران

دیگر یازی دو شب از حکم داور
بنام تو شده گیتی مظفر

که بیتی نایب اولاد حیدر
جناب قائم آل محمد

تمام سال ها این حکم جاریست
ز بعد شعبان این نام بهاریست

یا هو

[illegible]

یا هو

[illegible]

تو میدانی منم کلب چار
بزار ... آخر رفتار

مرا تاج ... ملک تاج ...

ملک ... حیدر ... زار
شوم از ... مضطر خوار

شوم قربان نام تو شهنشاه

اگر چه ... آگاه

[illegible]

یا هو

کلاه ... روز محشر

چه ... جواهیم
که من ... مشتاق تو اهیم

جواب بنده ... خداوند
چنین گفت قائم آل احمد

[illegible]

که بیند شاه دین شه حسین را زلیل بی نوا محزون مضطر
وعیش ... توشاه عالمین را سکینه ... بجگر

زبهر تعزیه داری شهنشاه تو خواهش کردی از من ... آه
بشوم قربان جدم شاه خوبان که شد از جور اعدا تیرباران

همیشه انتقام خود ... خدا داند من از داغش ...
تعشش پایمال ... [illegible]

دو دست شه عباس دلاور جدا شد از بدن از تیغ کافر
جنان زینب کلثوم مضطر بدشت کربلا شد بی پدر

سکینه دختر سلطان بی یار بشد بیچاره ... جفاکار
امام چار سجاد زین العبا بشام کوفه بردند بی نوا را

بشام کوفه بردند بی نوا را ستم کردند ... [illegible]
حرم مصطفی را ... کین بشام کوفه بردند از کین

که دانایان ... ببینند کلها از باغ پیغمبر بچینند
ز لطف حق به محشر ... و از لطف خدا ... [illegible]

بدانند ... حسین در بیابان بشد از جور اعدا تیرباران
بدانند اهلبیت خوار کردید اسیر لشکر کفار کردید

بدانند عابدین خوار کردید اسیر لشکر کفار کردید
بدانند تربت شاه شهیدان شفای دردهاست خون شهیدان

یا هو

یا هو

بیجیدی قائم آل محمد

کنم از حکم تو ای آشکارا

بمانی تو شهنشاه دل آرا

نوبسم در گلستان شهنشاه

که ناگاه در ب ایوان بن زار
شهنشاهی بدیدم شه نمودار

نقاب بر صورت آن ماه دیدم
جمالش را به زیر چتر دیدم

بزیر پرده دیدم جمالش
جمال باکمال بی مثالش

شهنشاه بس تنفر از خوار میکرد
تماشای جان عالم خوار میکرد

[illegible]

بجواب قائم آل محمد

[illegible]

[illegible]

یا هو

[illegible]

پیرشب نو پیرشب فی پیرشب نه
نه سواری نه دل داری نه سامان

پیرشب فی الحق [illegible]
[illegible]

چه جای بینجی درین کنج خداوند
نور لطف [illegible] خدا را با دل شاه

ز بس آری آری من ملکه
درین دیباچه مروارید گوهر

[illegible] بدیدیم امانم
[illegible] انجم دانم

درین کنج [illegible] بی شمارست
تمام از قدرت پروردگارست

[illegible]

مخمس نوبی [illegible] از مخبر امام دوازدهم در نعت دنیای فانی است

یا هو

[illegible]

پیرشب نه دل [illegible]
بعد [illegible] طلاق [illegible]

چو دنیا نیست که کس دل ببندد اینجا
هزار سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

یکایک [illegible] پاک
یکایک [illegible] خاک

جهان [illegible] ندارد
ز برون [illegible] ندارد

در اندرون [illegible] آید
[illegible] بگشاید

[illegible]

ز بعد از برون پیران طفلان
ز بعد از برون [illegible] جوانان

ز بعد از برون [illegible]
ز بعد از [illegible] آبنوسی

شوند

[illegible]

مخمس نوبی [illegible] امام دوازدهم

دوباره

دوباره ما درین کنج [illegible] دیدیم
دو شاهنشاه میان کنج دیدیم

یکی مخزون و ندان شکسته
یکی بد ما [illegible] شکسته

سئوال کردم [illegible]
جواب [illegible] دل زار

چنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیچی تاج مکلل بر سرش بود
نقش چون زبان توفی کند بود

خط از روی تاج ماه دیدم
چنین خطی ندیدم و نه دیدم

تماشا کردم از خط زبرجد
بدیدم نام الله محمد

بچی طوقی بدیدم از زبرجد
که بد در گردن ماه محمد

برشته قطع کن دیبر کلات
کلام فی شال بابرکات

یا هو

سخن گفتن برشته از معجز امام
دوازدهم صاحب الامر [illegible]

[illegible]

عجب تشنه بودند اندران باغ
زبی آبی همه چون داغ

بدور باغ دیدم آب بسیار
بجز آب دیدم خون بسیار

بدیدم باغبان رفت از پی آب
گلستان از آن ماند آب بیتاب

گروهی با کمان تیر شمشیر
بهلاکت باغبان را از دم تیر

بدیدم باغبان شد تیرباران
[illegible] تیر چه باران

عجب از باغبان دیدم جفا شد
دو دست باغبان از تن جدا شد

بدیدم

[illegible]

ازان گل

ازان گل بستان گل [illegible]

[illegible]

بجنین فرمود چو آمیم این دل زار
ای مضطر [illegible] خوار

عیان این گل عجب بوی [illegible]
جهان از این گل [illegible]

ببایدروز کاری [illegible]
[illegible] شام [illegible]

جمال گل [illegible]
گلی از باغ پیغمبر چنینم

[illegible]

ازان آب شوم شیرین [illegible]
شوم دریای [illegible] گوهر

[illegible]

بنام آخرین آل احمد
خودی میم دیدم بد محمد
شوم قربان نام این محمد
شوم قربان چشمان محمد
شوم قربان [illegible] محمد
شوم قربان ابروی محمد
شوم قربان انگشت محمد

[illegible]

یا هو

[illegible]

عجب گنجی که کرده جهان بند
بهشت ... کمان
کرامت ... جهان بان
فراوان ...
درین گنج ...
فراوان ...
فراوان خانه‌های با برکت
فراوان شهرهای پر ز نعمت
فراوان گوشوار طوق خلخال
فراوان گوهر گنج زر مال
فراوان

فراوان آب شیرین معطر
فراوان انگبین و شیر و شکر

درین گنج که [illegible] است
تمام از قدرت پروردگار است

کلید در این گنج بسم الله
خطی بر روی کلیدش لا اله الا الله

درش یاقوت سرخ و دیگر زبرجد
ز رویش نام الله محمد

حصارش لعل و فیروزه سراسر
دیگر نقش حصارش در و گوهر

پر از نعمای ملک سلطان عالم
سخن کوتاه کن والله اعلم

[illegible]

تعجب ماندم ازین لوح سیمین
تعجب ماندم ازین سیم این دین

تعجب ماندم ازین نام سنگین
تعجب ماندم ازین خط سنگین

بر طوطی گفتم ای تو جواب حق
سخن‌های تو ازین قلب روشن

بگو خطی که هست روی لوح سیمین
حروف او آتش سیم آتشین

چو سیم [illegible] ندانم
اگر دانی بفرما تا بدانم

بر طوطی که هست وفادار
بیا ای [illegible] آر

سئوال

سئوال کردم ز روی از خط شیرین
سئوال کردم ز روی از نام شیرین

جوابم [illegible] گفت [illegible] روشن
سلام از من رسان از [illegible]

بگو خطی که هست روی لوح سیمین
حروف او آتش سیم آتشین

بدان این سیم این دین لوح سیمین
[illegible]

اگر از من [illegible] زر
درین روزی که [illegible] مضطر

بگویم

نمیگویم [illegible] بدره زر
درین روزی که هست [illegible] مضطر
[illegible] جوابم
[illegible] طوطی شتابان
بر طوطی دوباره نزد سلطان

غم دانم تو احیانا نداری
زجور چرخ گردون خوار آزاری

نخواهم از تو اصلا مژده کافی
درین روزی که گشته ناتوانی

نخواهم از تو اصلا بیشتر زر
درین روزی که گشته خوار مضطر

بجای مژده کافی تو هم چند
فرست صلوات بر نام محمد

دیگر فرموده این چار روشن
سلام از من رسان از سر درستی

[illegible]

چنین بنوشته شد در عالم زر
تمام نام شاهان حکم داور

بگی اردوی پوست کرده باقی
نوشته کاتبان حکم الاهی

بگی اردوی خاک سبزه تار
نوشته کاتبان از حکم قهار

بگی اردوی جنگ در عالم زر
نوشته حکم نیز حق داور

همان خطی که روی لوح سیم است
حروف او اشک یاقوت سیم است

بر آب سلسبیل آب کوثر
ز روز عالم زر حکم داور

[illegible]

بگو از طوطی خبر این شکر
بگو از لب او قوت گوهر

به پیام تا به زار مدد بانیم
رسانیدم به طوطی این پیام

بجو آیم که طوطی ای تو غم خوار
بجو خوش زر همی از ما این دل زار

عجب خابا که رفته دل نخوران
عجب خابا خبر دارد نخوران

عجب خابه که دو سه حیف راه داریم
شکایتها که از جور چرخ داریم

بگو ای دل اعلام آل عمران
دعای نایب اولاد عمران

[illegible]

بدان نحرف کلی یاسین طاها
برون کن دل به اخبار

غلام سید رسولات
بیام قلب ما این خوار غم خوار
رسانیدم به طوطی چشم خون بار

[illegible]

حضور

جوابم

[illegible]

جوابم گفت دلدار ملولم
غلام سید بطحا رسولم

بگو ای طوطی شیرین بیان شکر
برون کن از لب یاقوت گوهر

برانچه تا شنم آل محمد
شب قتل علی دامان احمد

بگو از من به شاه ملک صلات
سپارم بر تو طوطی صلات

حضور پادشاه ملک ایران
مظفر نایب اولاد عمران

بدان چه چه تو از حکم خداوند
حضور نایب آل محمد

چنین

[illegible]

جهان تا بوده تا باشد چنین است
بگو شور است و گاهی انگبین است

بگو نایب [illegible] شاهان بپروند
[illegible] تا حشر سپردند

نه بر سر تاج تخت پادشاهی
بر جا [illegible] اسباب شاهی

جهان هر روز [illegible] بر کام یکی است
[illegible] یکی است

بگو نایب بقای جاه عمر تو باد
صد و ده چار سال هم عمر تو باد

صد و ده چار سال در دهر فانی
[illegible] زنده به باقی بگو

[illegible]

چنین در [illegible]

[illegible]

بشمشیر سنان تیر پیکان
حسین [illegible]

سپاهش در حضورش در بیابان
[illegible] ز دم تیغ پیکان

علی اکبر [illegible]
شبیه مصطفی آرام جانش

حضورش [illegible]
تن اکبر [illegible] خون کشیدند

عروسش [illegible] آخر [illegible]
عروسش [illegible]

علم از دست عباس سپهدار
[illegible]

در بند

[illegible]

بریده [illegible]
دریده [illegible]
امام چارمین زین العبا را
[illegible] ساربانی
یکی را ساربان [illegible]

[illegible]

هنوز آید ز بغیر بساکن کربلا
که بر جانب سیدان آید

هنوز ابن نو عروس دل شکسته
سر ره بهرا سید نشسته

زهر سو که شه سیدان دارد
که بهر تماشا جانب میدان آید

هنوز آشوب دشت کربلاست
هنوز سلطان دین غرق بلاست

هنوز اهل حرم در ابدیند
هنوز خوبان بخت بی نوایند

هنوز نور دو عینان در دشت خون خوار
نشسته بر نعش صد دار

هنوز

هنوز سلطان دین سر بر حجر
نشسته در بر نعش اکبر

هنوز گوید علی ز شاه خون
مر اکبر خبر ای پدر جان

ز بهر آب مشک از دوش سکینه
خجالت دارم ای ماه مدینه

هنوز آن سید بی یار بیدار
سوار ناقه است در دشت خونخوار

هنوز آن ساربانان تازیانه
زنند بر دوش عابد بی بهانه

هنوز غل گردن زین العباد است
هنوز در زیر زنجیر جفاست

هنوز

هنوز ابن حسین در قتلگاه است
هنوز پیکان به جسم زار شاه است

ز جور چرخ زینب واژگون است
دو بال کاکلش در غرق خون است

هنوز قصر یزید در شهر شام است
هنوز اهل حرم در بارگاه است

هنوز روی حسین در طشت طلاست
هنوز چوب یزید بر فرق شاهست

هنوز جام شراب یزید است
هنوز دنیا به کام آن پلید است

هنوز شاه قیام آید بپایی
هنوز گیرد بداد شاه فیان نی

هنوز

نویسم آری آری با خبر ما تم
که غرابیل سه یکدم امانم

بر حکم ذاکر گشته شده خاقان ابن خاقان شاه شیر نام ناصر الدین شاه قاجار بیرون ساباط امام دوازدهم حضرت حجت خدا قائم آل محمد و سخنی که گفتن پریشان

از معجز امام دوازدهم است
یا هو

کلام ناشر قائم آل محمد

زینب

[illegible]

تو خجل از این فردوس برینی — تو ابا جوان غلمان بهشتی

دیگر گفت هست پادشاه مشتاق — در انتظار حور العین غلمان

بسی اخلاص داری از دل و جان — تو با سلطان دین شاه ایران

[illegible]

دیگر گفت حور العین غلمان — بیان ای ناصر الدین محمد

بنام پادشاه ملک ایران — بیان ای تو غلام سلطان احمد

ز بعد از تو یک آید شود شاه — بتخت زر نشیند با غم آه

ز ریغ در غم او کرده آه — در اول خود شود آخر شهنشاه

گذشت عهد تو دیگر ناصر الدین — مجلس سلطان تو فردای این شام

وعده مهدی آمد ما دین — ز روی بام تو آید همین شام

[illegible]

نه مدام چراغ شمس العماره — دیگر گفت بیا ای شب سحر شو

بپیش چشم من شد پاره پاره — طلوع آفتاب کوه کمر شو

سحر شو تا که فردا را ببینیم — شب الله و بوقت صبح سحر شد

گلی در روضه رضوان بچینیم — طلوع آفتاب کوه کمر شد

جهان از پیش چشم شاه ایران — بر شد از حکم تو بیگاهی

خصوصاً ملک قبرستان ایران — که بروم پادشه سیکو ز خواهی

[illegible]

بر پادشاه ملک ایران ناصر الدین شاه قاجار و شعر گفتن پریشان از ستم امام دوازدهم حضرت حجت جناب قائم آل محمد نصیحت کردن دنیا اول به پادشاه اسلام در روز آخر عمر سلطان ناصر الدین شاه

یا هو

[illegible]

[illegible]

سه تاریخ تو لمسوا الخیران
ترحم کن تو لمسوا الخیران

اگر رفت [illegible]
سکه حسرت به نگاهی [illegible]

نشان [illegible] خلق جهان را
سوزان [illegible] دل خلق جهان را

جهانم [illegible] جهان با صفا ایم
اگر [illegible] صفا ایم

اگر [illegible]
که آید [illegible]

اگر رفتی [illegible] کام تو فردا
دکام [illegible] فردا

جناب نایب آل محمد

امام [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سلطان

نصیحت کردن آفتاب [illegible]

[illegible]

ز بعد از این جهانی که [illegible]
مزار [illegible] بهارست

ز بعد از [illegible] دنیای فانی
[illegible] مهربانی

چنین [illegible] خورشید جهان تاب
ز [illegible] دل خوبان را تاب

بنام آفتاب ملک ایران
چنان [illegible] آفتاب [illegible]

بدان ای نام [illegible] محمد
بدان ای [illegible] سلام [illegible] احمد

منم خورشید عالم [illegible] روز
نصیحت [illegible] تو این روز

[illegible]

به فیض آفتاب

[illegible]

جناب نایب آل محمد

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

نصیحت کردن چرخ [illegible]

[illegible] عالم

نصیحت کرد چنین میگفت دران روز
چنین میباید کلام چرخ آن روز

بدان ای نام [illegible] محمد
بدان ای تو غلام [illegible] احمد

منم چرخ [illegible] نام [illegible]
[illegible] فلک [illegible]

[illegible] رب العالمین [illegible]
دران روز [illegible] حال [illegible]

ازان روز [illegible] تخت شاهی
[illegible] لطف الاهی

منم گردون

[illegible]

دیگر [illegible] کلام تو سلطان
شود کام [illegible] غلمان
برو [illegible] غلمان [illegible]
برو سلطان که [illegible]
بگن تو [illegible] رضوان
تو [illegible] غلمان [illegible]

[illegible]

رفتن امیر کبیر کشور مظفرالدین
شاه قاجار به زیارت شاه زاده عبدالعظیم

قاسم آل محمد

بیا طوطی طوی آرام جانم
زلفت رسد سوزان جان عالم

دیگر برای دل تو شود صد پاره پاره
برو خبر فرست شاه از شمس العماره

زبهر شیلان اشرف ناصرالدین
بیاورند غلامان ابر چین

زبهر دیدن اولاد عمران
به کالسکه نشست سلطان ایران

تمام نوکران ناصرالدین
شنیدند از رفتن سلطان غمگین

فلک کالسکه شه را دوانید
جهان از چرخ گردون چون برنجید

دوانید شه رو را چرخ غدار
رسید در روضه شاه دلدار

رسید در قتلگه سلطان ایران
فلک خم شد از سلطان ایران

ز کالسکه برون رفت ناصرالدین
فلک خم شد به نام خسرو دین

عزازیل
عزازیل قاتل شه را خبر کرد

ز بعد از کشتن سلطان ایران
پشیمان شد ز قتل شاه ایران

عزازیل لعین از وی جدا شد
عزازیل قاتل شد از جفا شد

بگفتا شیطان که این کار ما را
برو دوزخ مجبور ز خلق خدا را

نبی به آخر از عزازیل جفاکار
نیکو [illegible] اصلاح این کار

ز بعد از قتل شه سلطان ایران
پشیمان شد لعین با چشم گریان

مجبیان آمدند با صد ز کافور
بردند غسل شه از حکم غفور

بحکم حضرت ستار غفور
بدادند غسل شه با صد ز کافور

یکی آورد کفن بهر بر لباسش
یکی ساید بخون بر زخم هایش

یکی آمد به تعجیل [illegible]
یکی سلطان را چون در کفن کرد

گروه دیگری از حکم غفور
سپردند شاه را در جای [illegible]

قاسم آل محمد

همه دانند چو گل بی قلم شد [illegible] چنین تشنه لب با نوجوانان [illegible]

[illegible] بکشتن رفت در دشت بیابان [illegible] به خورشید عالم تاب بودند [illegible]

[illegible]

زینب جا داشت غم [illegible]

[illegible]

تمام او کیان بودند ما یان [illegible] به زیر خنجر و پیکان ان روز [illegible] در دشت بیابان [illegible]

بجوشند شمع شبستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

بعید خیر نیستان نور عینین را
نمی‌شاید خبر شد عالمین را

نمی‌شاید که تن بی جز حسین است
گل باغ رسول عالمین است

همی گفت نشاید عالمین است
زبان سلطان مظلومان حسین است

نزان شاهیت که آید زین بیابان
زروش آب بسته زین بیابان

نزان شاهیت که صد زیبا جوانان
فدای دوست کرد در این بیابان

نزان شاهیت علی اکبری داشت
نظر بر ... دیده تر داشت

[illegible]

همان شاهیت که آید زین بیابان
زروش آب بسته بیوفایان

[illegible]

همان شاهیت که صد زیبا جوانان
فدای دوست کرد در این بیابان

همان شاهیت علی اکبری داشت
نظر بر ... دیده تر داشت

[illegible]

چنین گفت خبر با شاه شهیدان

[illegible]

چنین گفت جان تو خیر مصطفایی
تو شمع ... خیر نسایی

[illegible]

کبت ... آب شربت

[illegible]

کجا رفتند یار یاوران
چو شد آتا سپاه لشکر آنت

فلک از تو جفا کرد زین بیابان
اعانت کرد بر قوم نی وفایان

غم قربان تو ای شاه خوبان
بخیز فاطمه شمع شبستان

همای روز بر کوای جان بابا ماه روی
دری از غم درین دنیا گشاده ای

خصوص از رعی بازیب نیست ان
کشتند حسین شمع شبستان

دری از غم فلک روی تو کرد باز
به سر آر کرد فلک ای شاه سرافراز

شنیدم گفت خیام تو عباس را
کند غارت بریده مال حسین را

شنیدم شیون اطفال اهل بیت
بغارت تمام خیمه اهل بیت

شنیدم در لشکر کوفی لشکر
بزار لعن خدا بر همه لشکر

شنیدم گفت خیام شاه جوان
زنند آتش درین دشت بیابان

بزار لعن خدا بر جفا کاران
زنند آتش بخرگاه و سلطان

صدای شعله آتش سوزان
شنیدم چنین درین نیستان

حسین جان ابن سعد از تو جفا کرد
ستم از خاندان مصطفی کرد

دل غیرت ... دریای طوفان
به سر ریخت خاک کربلا را

[illegible]

امیر مؤمنان شاه ولایت
نیامد از فغان شیر طاقت
علی دانست که شیر یار ندارد
تبسم ... بهر شیر ... ناله دارد
خطاب کرد حضرت مولای ... یار
با اصحابی که یکی بوده وفادار
آبا اصحاب دین دار وفادار
که هست ... جمله دین دار
بگیرید ... این بچه شیر
و بروارید ... این بچه شیر
من از این بچه شیر کار دارم
یکی حرفست من ... سپارم
بیاید

[illegible]

علی فرمود کجا بودی درنده
جوابش گفت ... پرنده
... شدم از غار بیرون
زنم ... آهو ... خون
بردم ... ز بهر بچه کانم
... امانم
شنیدم گفت ... ای ... نالان
امیر مؤمنان مولای مردان
ز جنگ ... سلطان عالم
بگو ... مولای عالم
مشرف ... بپابوس شهنشاه
بگیر ...
برسم

[illegible]

[illegible]

فغان روز ... تیز دندان
... خبر بودن با شیر غژان
و ... شیران تیز دندان
... سلطان
دو ... بیابان
... چشم گریان
ز دنبال ... بیابان
... غژان
شد ... تمام ... بازار
که ... تمام ... بازار
... با چشم گریان
... سلطان ...
دران

[illegible]

شما ... خرم نشینید
دل خرم حضور من نشینید
بحکم من نشینید پای منبر
و هیچکوش از کلام شیر داور
مدارید صحبت شیر نیستان
و هیچ کوش از کلام شیر غژان

[illegible]

ز رنج و درد غم آزاد کردم

جوابم این بود ای شهنشاه
که از غم عیشات ترکردم آگاه

جو آن کس را فرمود شهنشاه
حضور کوفیان با رنج و غم آه

برو ای زرگر دانا از تو دلم
بخشم واحد القهار دلم

دشنه شاه را شاه لطف سبحان
ز مسجد رفت بیرون تیغ سلطان

ز بعد از رفتن زرگر رنده
بکرد شمر ایشان از خنجر درنده

دسر برید شمر بوش شیر غران
سخن زانی ببرید با شیر غران

و بیز

شوم قربان تو مولای عالم
ولی امر خالق شاه عالم

مبادا چشم تو گریان شهنشاه
چرا گریان شدی بردم کشیدی آه

فغان تو ز بهر کیست امروز
که بردم سینه گریه پرسوز

چو گفتی مرتو با این شیر غران
که شیر شد از غلام شاه گریان

چو گفت این شیر غران در جواب
و از گفتنش شدی فی حر طاقت

جواب شیعیان رای شهنشاه
بغم تا بدانیم با غم آه

جواب

برو تا انجا که سرها را بریدند
بدو قتلگاه و دشت شهیدان

تن پاکش بخاک خون کشیدند
ببین تو با سباقی شهیدان

سوم قربان نام آن حضرت

سبب این است که ابر روبم

معیزا

هنوز این زخم نام بدبرت
که ببرید حسین انگشت بایت

بیا ای شاه بجان شاه خوبان
نقشم کن ریش دراین بیابان

که نادانم کدام از بیوفایان
بریده انگشت بایت ای حسین

کلام اکرم ... پیغمبر
سرخ از خوان ... مضطر

مدینه تا از این دشت معطر
کز اینجا داشتم مهمان کافر

زینب بسیم ماه محرم
رسیدم کربلا ماه محرم

شنیدم ...
رسیدم کربلا در دشت خونخوار

تماشا کن ... خونخوار

تماشا کن تو دشت نینوا را
... کربلا را

رسیده وقت که کلکای پیغمبر
قلم آرد به تیغ تیز کافر

رسیده وقت که عرش زینب بیابان
جدا گردد ز جور آل سفیان

رسیده وقت ...
علم افتد به دست ... علمدار

رسیده وقت ... پیغمبر
شوند تشنه ز جور ... کافر

رسیده وقت ... خوار گردند
اسیر لشکر کفار گردند

یا علی ... مثنوی

تا جفا کاری ستمگر ساربان
من تن بی کس ... بیابان

خوف کرد از جان ... ساربان
رفت ... سنان

بعد خستن ... خونناک
باز آمد در زمین ... خونناک

دیده‌ام

کرد داره نیست افغان [illegible]
[illegible]

کفت نیست [illegible] ظلم دیده‌ام
کفت نیست این شاه صفویان [illegible]
کفت نیست این جسم [illegible]
من تن [illegible] نور چشم حسین
ساربان [illegible] شاه عالمین
ای دیده زیارت [illegible]

دیده‌ام از دست ماه خاوری
من بانکشت حسین انکشتری
ماندیده‌ام زینت [illegible] کام
در لباس [illegible] تشنه کام
کر کوا ده [illegible] حسین
کر تنها [illegible] حسین
کرد تماشایم [illegible] بی حیا
تاکه بشناخت شاه [illegible]
خاتم از دستم بدید [illegible]
کفت [illegible]
کفت ای [illegible] نور دو عین
سید [illegible] دین حسین
کفت

نرم کن [illegible] حسین
ای [illegible] امام [illegible]
[illegible]

شرم کن تو از [illegible] حسین
ای کفن [illegible] شاه عالمین
شرم کن از خشم پروردکار
ای کفن [illegible] حسین با [illegible]
این همه [illegible] برتن را
بس [illegible] حیا
کرد [illegible]
کرد کرد [illegible] خاک [illegible]
[illegible] بی نوا
[illegible] در بی نوا
[illegible] سلطان
کفت

[illegible]
ای [illegible]
کفت حسین ای [illegible]

کفت

[illegible]
شاه [illegible]
[illegible]
ای [illegible]
[illegible]

کفت جوابم ساربان با حیا
ماندارم [illegible] حسین شرم حیا
مجابرم انکشت [illegible] حسین
مجابرم انکشتری [illegible] حسین
تا [illegible]
شاه بی [illegible]
خاتم تو [illegible]
خلعت [illegible]
بی [illegible]
بی [illegible]
بی شناسم فاطمه زوج بتول
حضرت [illegible] رسول
بی

[illegible]

دیکر [illegible] حسین [illegible]
[illegible]
بدان ای [illegible] نیستان
[illegible] ای شیر
شب [illegible] ای [illegible]

[illegible]

بکو برفت ببابای آب بسیار
به بوسیده نقش رسید علمدار

دوباره باز میکشت نزد سلطان
بدندان میکشت مشک پر پیکان

بدندان میکشید از حسرت و تیر
بسر میزد و فغان میکرد آن شیر

ز رفت در دست آن شیر نیستان
که تا آمد رود زان بیابان

وداع کرد شیر شه حسین را
مطاع کرد شیر شاه عالمین را

بسلطان گفت خدا حافظ که رفتم
دل محزون بنزد شاه رفتم

ندانسته که زینب خوار گردید
سوار ناقه عریان گردید

ندانسته [illegible]
اسیری برده اند قوم بداختر

ندانسته که ره شام است
به شهر سنگدلان او همزبان است

ندانسته که زینب راه شام است
به شهر سنگدلان هم زبان است

ندانسته سر شاه شهیدان
سر [illegible] بیابان

رسیده اند شام با فغانان
شمیم جان فزای کوی سلطان

زکوی مشک ناب کوی سلطان
شده حیران زنان با فغانان

شدند محزون شده حیران گریان
ندانسته [illegible] در بیابان

شمیم جان فزای کوی سلطان
ندانسته بود خون شهیدان

ببیک دیگر زنان گفتند در آن روز
عجب بوی عبیری آید این روز

گشاید معدن مشک معطر
کنیم [illegible] درین دشت معطر

همان گفتند زنان با چشم گریان
بگردیده در آن دشت بیابان

زرفته رفته رفتند با فغانان
رسیدند قتلگاه با چشم گریان

[illegible]

نشستند در نعش علمدار | زبهر حرمت میر علمدار | دوباره آمدند فوج شهیدان | زبهر جا قصه فی شاه کردند | شهیدان را دوباره باز دیدند | بیک دیگر چنین گفتند دوباره

علم دار حسین میر وفادار | زدند بر سر زنان قوم وفادار | نشستند بر سر شاه شهیدان | فغان و ناله و فریاد کردند | زدند بر سر تن جامه دریدند | زدند بر ماه خورشید ستاره

[illegible]

بشمشیر و سنان و تیر پیکان | دیگر گفتند زنان با دغایان | یکی تو شده دیدیم زین بیابان | بدور آفتاب ماه در خون | و یک ماهی بجنب آب دیدیم | بیا بشنو دل ماه خارشید

تن بی سر شده دیدیم | بمردان عرب با چشم گریان | لب دریا به زیر تیغ پیکان | و صد کوکب بدیدیم غرق در خون | و مه را غرق خون صد پاره دیدیم | در جنت بدیدی خونکش شید

[illegible]

جواب

[illegible]

فلک در این زمین از آن جفا کرد | ستم از دودمان مصطفی کرد | ایا زنها شنیدم شاهی آمد | در این صحرا چرخ لشکر آمد | ایا زنها شنیدم بر حسینی | گل باغ رسول عاملیتی | بیا نوای

[illegible]

هنوز اعدا در این صحرا ابزارت | فسکر کنند قبر مزارات | عبد ابن زیاد بی دین غدار | زنند عالم مرده جوید دار | اگر کرده خبر از قوم بی دین دار | سگ غدار بی دین جفا کار | کنند تاراج اسبابی که داریم

[illegible]

بماچو دو شمشان رفتار کردید همان گفت زنان با چشم خون بار گرفتند بر کوشک را و دیدند ازان آبی که روی تشنه بستند زبعد قتل شه بانو جوانان [illegible] تمام مشک ملا را

و ما را از سخن آزار کردید بمروان عرب [illegible] خون خوار دویدند تا لب دریا رسیدند دلاور حسین از غم شکستند گرفتند [illegible] چشم تر نی شنو آنند سوره شمس [illegible] را

مخمس

[illegible]

شفیع امت [illegible] بمحشر چنین لعنت شن بزیر آفتاب است چنین عریان درین صحرا فتاده رویم ما و فن کنیم تن های بی سر زکشتن با جوی پروا نداریم اگر کشته شویم در این بیابان

چنین [illegible] در وصف صحرای محشر ز گرمی آفتاب جسمش کباب است به شمشاد صنوبر تکیه داده شویم ما و سفید [illegible] رویم ما کشته کمان در خاک سپاریم رویم در خاک درین دشت بیابان

[illegible]

[illegible]

زنان با وفا با چشم گریان زنی دانم چرا در روز طوفان دران وقت که حسین بد زیر خنجر بزیر خنجر خون ریز فولاد زبعد از قتل شه بانو جوانان زنان طایفه با چشم گریان

ببردند آب [illegible] شهیدان کسی یاری نکرد از شاه خوبان ببرد آبی کسی از بهر مضطر [illegible] تشنه [illegible] بدشت کربلا شد آب ارزان ببردند آب شیرین بهر خوبان

[illegible]

بهشت ساله ابر دریای خونین نظر کردند [illegible] خونین [illegible] حسین گفت دو صد بار ابر دریای خونین چشم خون بار عجب دریا [illegible] ازموج طوفان

عجب

درین صحرا درین دشت بیابان

[illegible]

نماند

فغان که [illegible] نحیف ما را

...

نماند نه سر [illegible] برنا و نوجوان [illegible] / گلاب از دیده بارید و دل غم

دیگر گفت خداوندا ندانیم / ز دفن این شهیدان ناتوانیم

تن بی سر [illegible] بی سر فتاده اند / به سرو پیکر شهیدان تکیه دادند

ندارند سر که از سر باشناسیم / نه دوستی [illegible] شناسیم

دیگر گفته مروان جفا دار / لب دریا یکی دیگر دو صد بار

زبهر دفن

زبهر دفن این جمع شهیدان / [illegible] عفار سبحان

بگفتا زبهر دفن [illegible] / [illegible] دریای طوفان

دعا کردن [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

بدرگاه خداوند کریم [illegible]

اجرای دفن شهیدان

وآمدن جناب [illegible]

امام زین العابدین [illegible]

زبهر دفن شه با نوجوانان / دعا کردند عرب با همت [illegible]

چنین می گوید دعا بی باوفایان / بدرگاه کریم حی سبحان

خداوندا بحق ذات پاکت / بحق بنده گان صاف پاکت

خدا

جناب مصطفی شاه شهیدان / خداوندا بحق [illegible] رسولان

خداوندا بحق شیر یزدان / امیرالمؤمنین مولای مردان

...

کجا بود [illegible] کشته ما را / [illegible] نعش ما را

زبهر دفن این تن های بی سر / [illegible]

دعای [illegible] سبحان

[illegible] آل عبا

تماشای گل [illegible] آمد / به صحرا [illegible] آمد

بکردن قتل [illegible] / رسید [illegible] شکسته

عباس [illegible] / تماشا [illegible] پیاده

پیاده شد زاسب [illegible] / تماشا کرد از [illegible] نعش [illegible]

[illegible] دل از غم

[illegible] چشم گریان

[illegible] دریای طوفان

سلام [illegible]

نخواب [illegible] قوم جفاکار / تن بی سر [illegible] خونخوار

دیگر [illegible] شه اکبر / نخواب [illegible] بیابان [illegible]

دیگر رفت در بر [illegible] اکبر / [illegible] نعش اکبر

[illegible]

عمو جان رفته آب آرد برایم
عمو آبی تو آوردی برایم
تو رفتی آب آری از برایم
جگر از تشنگی ای ماه تابان
عمو جان ای تو سقای غریبان

سرت گردم ای عمو جانم فدایت
شوم عمو به قربان وفایت
سرت بر نیزه ما در راه شام است
به شام غم بزند ... شام است
بیان گفتا به عباس دلاور
ز سیل بی‌نوائی مضطر
بیاید

بسی کاروند تماشا بر جاش
جمال با کمال بی‌مثالش
بسی کاروند تماشا بر جاش
تماشا خوبان که می‌دیدند جاش
بسی کاروند تماشا از گل شاه
ز بید گل کتید ... آه
گل

دیگر دیدند

دیگر رفت باز آورد با غم
بر خنجر خنجر ببین بریده شاه
ملک خسته از زوار حیوان
که آب آورده از بهر شهیدان
واز زوار آن حیوان سلطان
تعجب حیران مخزون آن سلطان
ندانستند که اراب حسین است
عزا بهر شاه عالمیان است
بفرزند حسین با چشم گریان
سئوال کردند عرب با آن سلطان

که این اسب خوبان آه دارد
رهو بهر شهیدان آب آرد
چرا این سینه‌دار این قدر غم
و خون از دیده می‌بارد دل غم
چرا این اسب زینش واژگون است
و بال کاکلش در غرق خون است
زبر

ز بعد از [illegible] پنهان [illegible] / و نام را [illegible] بدانید

بدو ز آن [illegible]

[illegible] سؤال از دید [illegible]

جواب

امام چار حسین فرزند سلطان / [illegible]

آیا ای طایفه ای [illegible]

که بسته از عرب های مسلمان

مدارید محجوب [illegible] ما … فلک صد کینه ما را بسته از ما … فلک بالا اهل [illegible] کینه دارد … عیش کینه پنهان دارد … آیا ای طایفه مردان دین دار … مدارید محبت [illegible] دار … اگر

[illegible]

ز بعد این شهید پاره پاره … که [illegible] تر از ستاره … بیارید بوریا [illegible] … بپوشیم چشم گریان زخم [illegible] … بود این [illegible] این شهیدان … که افتاده در این دشت بیابان … و بعد از

[illegible]

[illegible]

بنوک نیزه [illegible] شهیدان / دل پر غم ویران دشت بیابان … ز بعد از دفن آن جمع شهیدان / رسید نوبت به سلطان شهیدان … بجز فاطمه شاه وطن دور / [illegible] زین العبا در جانب گور … حسین فرزند سلطان ملایک / به کفن بوریا [illegible] قناعت … بجز فاطمه شاه وطن دور / [illegible] در جانب گور … برادر

[illegible]

جواب [illegible] … [illegible] آل طاها … آیا ای طایفه ای [illegible] … که بسته از عرب های مسلمان … حسین را آنکه [illegible] جوانان … خریده جنت فردوس رضوان

[illegible]

نديه

بيزنگس چنين ... زاري

نديدكس چنين زلت سيدان
بجز آل علي ديديم بدوران

سر روز ما را به كوفه خوار كردند
ذليل مضطر غم خوار كردند

سر روز ما را به زندان جاي دادند
و ما را در زندان ... دادند

ز بعد از محنت زندان كوفه
ز بعد از طعنه ... اهل كوفه

به حكم زاده سفيان ببين
به شام ... اعداي ببين

زهراه

[illegible]

ز تاش تا به محشر الحياج است ... وا بر خواب آسوده ... بجز جشم خويش ديده در اين بيابان ... كه امروز رفت آب آورد به تعجيل ...

[illegible]

دیگر نو

قائم شدن امام چهارم

پس كل ... آل محمد

ولقسم اردن امام به عليا جناب زينب خواتون ... شده ... امام به زينب ... ديده

[illegible]

ديگر فرمود كه گل شاه شهيدان
به زينب دختر مولاي مردان

جواب

[illegible]

جوابش گفت زینب چشم گریان
بخوم قربان تو شمر خوار گریان

برفت در نور بهاران جسم چاک
بخوابید زیر خاک آن پیکر پاک

بمانی فرخو زینب چشم خون بار
بمانی فرخو جوابش عابدزار

روم بازبر تر قوم وفادار
واصحابان با ایشان دین دار

زبعد از دو فرزند نوجوانان
زبعد از رفتن فرزند سلطان

فغان کردند سر قرشیشاه
که زبیان ... در دیده با غم آه

زبهر شهر اولاد آدم
... از دیده بارید دل غم

عزاداری بکردند در بیابان
سه روز در کربلا بهر شهیدان

دل زار تو از نور خداوند
شب قتل علی ولد الامجد

شعر روشن و باغ ... از این دل
زجور چرخ در آزار است این دل

ولیکن انچه دانی زو بنویس
ندانسته ... تو بنویس

وران دقیقی که نام ناصر الدین
بگشتن رفت ...

به قلب خلق ایران ازه ...
که در زیر تراب ...

... دانی ز ... بنویس
ندانسته خداوند تو بنویس

ندانسته مخلوقان ایران

ندانسته دران ... ایران

امین ناصرالدین محمد
خبر او نایب آل محمد

که شد ... در باغ رضوان
و مهمان شد به حور العین غلمان

ز دوم برتر شد در حکم خداوند
ز بهر تو غلام آل احمد

غروب کرد آفتاب ملک ایران
... مخلوق ایران

بجای ناصرالدین محمد
طلوع کن تو در ایوان محمد

به جای آفتاب ملک ایران
طلوع کن به مخلوقان ایران

رویه بر دو شماد ر ... تبریز
بکام دوستان ... شکر ریز

بکرسی بازوی سلطان ایران
مظفر جان ... اولاد عراق

زآب ... سیل آب کوثر
به شوکت صورت سلطان مظفر

نشان ... بر تخت ...
... ز لطف ...

رفتم
[illegible]

رفتم بازوی سلطان ایران
شه کیت غلام آل عمران

کلاه خسروی [illegible] جدم شهنشاه
[illegible] بگذاشت [illegible]

قبا [illegible] زرنگارش [illegible] خود آور
به پشت [illegible] سبیل آب کوثر

اشاره کرد علی والا مقام
بمن مهدی که ای [illegible] آل احمد

بر [illegible] نایب تیغ خونریز
حضور من علی در شهر تبریز

جوابش عرض کردم ما مدارا
لطافت [illegible] حرف [illegible] را

بمان

[illegible]

ز سهم حضرت ستار غفار
[illegible] کشور ایران [illegible]

دبیر فرمود علی والا مقام
به نایب نایب دین محمد

بدان ای پادشاه ملک ایران
بدان ای تو غلام آل عمران

تو شاهنشاه شاهان جهانی
تو بر ایران پادشاه جهانی

همه شاهان بپابوس تو آیند
در شاهی تو را [illegible] گشایند

بدان ای [illegible] تو [illegible] چاکر ما
غلام مهدی [illegible] خادم ما

بیا

بدان ای نایب [illegible]
[illegible]

بیا نایب [illegible] سلطان
خداوند مهدی [illegible] مولای مردان

[illegible]

زبعد از گفتگوی شیرخوان
امیر مؤمنان مولای مردان

رسید نوبت به مهدی [illegible] محمد
[illegible] آل محمد

سلام [illegible] نایب دین
[illegible] مهدی [illegible] دین

بخواندم سوره [illegible] مبارک
بگفتم تاج شمشیرت مبارک

بر [illegible] گفتم [illegible] تاج مبارک
بر [illegible] گفتم [illegible] تیغت مبارک

[illegible]
برس ای نایب [illegible]

تمام [illegible] ملک ایران

[illegible]

اللهم صل علی محمد و آل محمد

یا هو

اذا جاء نصر الله والفتح
ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا

فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا

ان شاء الله تعالی و ان شاء الله الرحمن [illegible] لطف خداوند مهربان خدای [illegible] جهان [illegible]

ائمه معصومین [illegible]

[illegible] فرزند فاطمة الزهرا جناب

[illegible]

والله العلم

[illegible]

بر

جزای خنجر بیان ز خالق اکبر

برو لب تیغ ستم برید سر خون بری

ای مفاخر شور بر گریبان چاک زن

شمر که بسته ستم کرد دولت پیکان

که بسته ستم بریده تا بی ازدر زر

حسین بر شام بر درخت آویزان

تن بیند بلا خنجر و زخم جان زر

تن حسین که بر بیابان زبیده خوبان

که بسته ستم بریده عابدان تش زر

حسین علی در تنور خاکستر

یا هو

بپرسی تو غم حسین در صف بلا کردی

جواب ان توپچو کوفی بعرصه محشر

سؤال اگر که از تو گل جیب خدا

جناب فاطمه خود آن عرصه محشر

جواب فاطمه اگر پرسش چه کوفی

حضور شیر خداوند ساقی کوثر

بگو تو قطع سخن مصطفای پریشان نام

بگیر دامن مهدی حضور پیغمبر

بگیر جا بر مصطفی عترت مهدی

حضور محشر کیا پرسش تو در صف محشر

بر

قد الواسر نماز و خنجر بم ز خون

زینت بی سر ز او بجز ز ابر تشی

بیان زخم بجز که ستم مجنون

زینت بی سر ز او بر بر خون است

یا هو

دعا از دست حضرت

و لحن نقش پریشان از بحر امام

علیه السلام المخلص پریشانی

دلبر مرثیه در تعزیت جناب شهدای

جزای خنجر بیانی ز خالق اکبر

بستان نخل تشنگی جفای چرخ فلک

اگر ز قتل که شاه از امتحان بشکافند

هزار چشمه خون تا بمحشر گلگون است

که آب علقمه چون تند ریخته

ز روز حشر که شود دشت ها پر از خون است

اگرچه

هنوز بوی عجم الغم از خون است

بر خط خون از او دو دیده حسین

هنوز چشم شبان دین پر از خون است

اگر که جهان از امتحان پسر نشی

هنوز بسیط سلطان دین پر از خون است

اگر جمال حسین الی خون آن

والله در شهادت اللهم

ای جانان حضرت فاطمه زهرا

ای قافله عیسی ای عزیزان عیسی

هنوز چشم شکسته ز خون پر از خون است

اگر که مانم السجاد دیر شود و حاضر

هزار پاره کشته تا بمحشر پر از خون است

اگر خنجر شمر ستم که جفا

بو فیه

یا هو

پرت نماز حجر امام دوازده [illegible]

المخلص پریشان و پریشانی کیفیتی

دلبر تعزیت جناب [illegible]

زبان خنجر آتش با خنجر نخون است

اگر دو جهان حسین ابنای بدان

کلک شکسته تا بحشر نجون است

هزار پاره کشته تا جفا کاران

اگر جفا تو از عشق شاه مجنون است

بیا تو قطع سخن کن ای باران ننام

هنوز بغض شهید نفرین خون است

بیا ز فاطمه جای اللاله و ریحان

هنوز دیده زینب به نقش پر خون است

هنوز قاتل زینب بقتل گاه آید

هنوز آه فغان است و محشر پر خون است

بر فغان گلاب چشمه و محشر قیام

زین العباد که بنو رسید خوار زار شد

ان حرف کوفیان لعین اشک بار شد

گفتا که ابن سعد ستم کرد چنین جناب

ای سنگ دل جفای تو خوب آشکار شد

شد منکسف ز جور تو خورشید آسمان

بی نور آفتاب جهان تیره و تار شد

برگو بکوفیان که ببایند بر سر ما

روح الامین ز سیر شما اشک بار شد

آخر چه کرده ایم به شما کوفیان زشت

لیکن چو ظلم های شما آشکار شد

از

طعنه

بس جا جفا فاسد ز ما آشکار شد

ای اهل جنین بنور رسند در مقام

از جفای عابس ما آشکار شد

گفت عابدین بغداد قاسم

ای که ز اهل حرم آشکار شد

زینب که خنداد ز لحن بدر از جنس بل

یا در حق که اهل حرم خوار زار شد

بالکه و چشم ز اینها اشک بار

زینب ز طعنه های عدو خوار زار شد

برگو بنینوا دل که بر شاه را برد

بیرون روند که اهل حرم خوار زار شد

از بهای بنینوا فی که سر علامت

طعنه زند به زینب گوید چنین سخن

شکر خدا که وقت علو آر زار شد

از بهای بنینوا فی که سر علامت

بنگر چو نوح کلام عدو آشکار شد

بنگر چو نوح به سر اسیران اشکبید

آینه کوفیان در حرم خوار زار شد

زندای

رو گل حسین بنور رسند آشکار

برای دو دیده نیاز و گویند زنهار

ببین روز ماتم حسین آشکار شد

ای اول جفای که ستم نبود

بنگر جفای کوفی بجز نوح آشکار شد

بنگر چو نوح ای که کی آن [illegible]

بجز مشک بریده و فریاد آشکار شد

دیدی چو در حرم ستم بر پیکسان

دیدی بچو نوح جفای فلک آشکار شد

ای نور دیده کمان حسین پیدا نیل

نخل علم دولت دم ...

ونخل نفاق ... زد ... باز

نه ز اللطف ... بیت ...

... دولت ... وزند ...

دلم ... جناب ... ابا

آل علی ز جور ... خوار زار شد

یا رب بر ... بلا ... کرد ... بار

خورشید ... باغ جنان ... باز

خاموش ... حسن ... نوحه گر

شاد ... ز خدا ... ماتم

خاموش ... حسن ... سلطان انبیا

نبی ... آل ... خوار شد

زن ... بیمار ... در چاه ... زد

مصیبتی که ز کردون بر خاندان رسیده　　کسی ز چرخ چنین ظلم بی حساب ندیده　　فلک ز روز الست بهر خاندان ... 　　هزار جامه اطلس ... نیل کشیده　　خصوص

خصوص ... کش جناب زینب زار

که در دشت ماریه داغ برادران دیده

فلک ز روز الست ... ماتم زینب

هزار جامه زیبا ... نیل کشیده

بجای ... ز آتش ... ابر

بغیر ... داغ ... دیده

فراق ... حسین حسن

بلند ... ماه ... دیده

خصوص داغ ... سامان

... از ... دیده

... دیده

... ماتم ... دیده

... آن ... دیده

زینب ... داغ حسین ... کونا کون　　بدشت کربلا ... ماتم دیده　　خصوص داغ ابوالفضل ... اکبر　　... ماتم دیده　　زینب ... جوانان ... تمام

سری ... ماه ... دیده

میان ... حرم ... شین

... حسین زینب ... دیده

اکبر ... دیده

... ماتم

... ماتم ... دیده

... دیده

... دیده

... ماتم ... دیده

... سامان

ایضا

... دیده

میان خیمه ... دیده

نوحه زینب ... برادر

فرزند ... زینب

... ماتم ... دیده

... ماتم ... دیده

... سلطان

... ماتم ... دیده

... الم دیده

... ماتم دیده

... دیده

... دیده

... دیده

... دیده

عیش ... حسین ... سامان　　بدرد ... دیده　　جواب ... زینب دیده　　... شاه ... 　　... حسین شد

سنان جفا ... دیده

... مظلوم

... زینب ... دیده

... حرم

... دیده

... ماتم دیده

... دیده

... دیده

... دیده

... دیده

... دیده

هنوز ... دیده

هنوز ...

هنوز ... ایمان　　حضور ... دیده　　هنوز ... حضور ... 　　... چیده　　هنوز ... دیده　　هنوز

هنوز راه بیابان ...

هنوز جام ... دیده

... ایمان

هنوز ... دیده

سنان جفا ... دیده

هنوز ... دیده

هنوز ... دیده

هنوز ... دیده

هنوز ... دیده

سنان جفا ... دیده

هنوز ... مغیلان

[illegible]

زبعد اکبر ... ساو زمین
گریت زینب چنین ... کرد

بلا ... عباس
بهشاه گون ... گفتگوی ... کرد

چنین بگفت که سلطان دین ... ناس
بیان گرچه ز ستم بی حساب خواهد کرد

ز اززمظه ... جد ... اینو
درین زمین ستم از تو جناب خواهد کرد

فرات ای ... توی ... ناسند
قرار آه ... کباب خواهد کرد

قلیل الشکرت

تو از تو ... فلک ... اینو
درین زمین ستم از تو جناب خواهد کرد

یقین من شده گردون ... رسل
نکویم آه که چرخ فلک جفایم کرد

بقین من شده ... از فلک ... ف
... خواهد کرد

یقین من شده بعد از جفا ... فلک
درین زمین بلا زیر خاک خواهد کرد

منم رضا ... بیا ... شوم
نگویم آه که گردون جفا و خواهم کرد

منم رضا

چنین که زینب حزین فی سامان
که خاک کرب بلا از ... تر کرد

بدست ... تو کمان ... دی
خدا ... خواهد کرد

تو خواز ... فی ... سان
بخو ... خدا ... خواهد کرد

و له مرثیه در تعزیه جناب ابا عبد الله ... علیه السلام ... امام
دوازده ... قائم آل محمد است

بعمرو توشاد ... آبری
علیا جناب حضرت زینب ... داشتی
ناورو آب ... خواهیرت
باحق آب ... داشتی
آب فرات که ارث تو ... تشنه لب

گفتی نجات ای تو سرم ور کن زنبی
جسمت بر روی خاک پر از خون گذاشتی

بگرفت سر تو خاک پر از خون کو غم
به پیشانیت خاک پر از غم گذاشتی

گوشت بر خیمه‌های غریبان تشنه کام
دیده بر آب علقمه بهر دم تو داشتی

سیصد هزار طعنه زدند بر جوان سپاه
یکتا به طعنه‌های مخالف تو داشتی

سیصد هزار لعن خداوند بر سپاه
لعنت به قوم حسین تو برابر نداشتی

رحمت بر آن کسی که کند سجده خاک تو
تو سجده گاه تو به دین پیغمبر گذاشتی

لعنت بر آن کسی که نکرد سجده خاک تو
آن خاک پر ز خون که تو بر روی گذاشتی

شاها بهولناک دشت بتو شامی کوفیان
یا این کمان بر شامی کوفی تو داشتی

رحمت بتو که نیزه بگردند شش میان
جسمی پر از سنان به بیابان گذاشتی

لعنت بکوفیان که تو بر زند خنجر بلا
با لشکری جای تو با دشت بلا چون گذاشتی

نشین بر جسم شاه که به جسم تو داشتی

حضرت بحضرت قاسم الحسن

آب آوری ز نهر علقمه از بهر اهل حرم
نوشند خیمه بیت توان مرتا قله

نامهربان شدی بحسین در صف بلا
ان تشنه دیار بلا میرقافله

نشنیدی ناله‌های حسین را بقتلگاه
داشت گفتگوی آب بخوبی در حرمله

زینب چو شد که آب نیاوردی به شاه
کردی مگر تو خوف نخست ... حرمله

با این که آب ... بسته زرویی شه
شد مانع آب تشنه بیاخترد حرمله

لعنت بر آن کسیکه بند آب از حسین
[illegible] شاهنشاه [illegible] کربلا

لعنت بر آن کسیکه بزد تیر از حسین
پیکان در سینه سلطان [illegible] کربلا

سوز دردم ز مهر علی اصغر حسین
خورد آب [illegible] از دم پیکان [illegible]

پیکان [illegible] طفل شیرخوار
جان داد [illegible] دوش حسین شاه [illegible]

کاتب [illegible] شاه
اجر تو با حسین علی میرزا [illegible]

[illegible]

از بحر ابسم دوازدهم حضرت حجت
المخلص [illegible] کو فی [illegible]
ولد [illegible] ابا عبدالله الحسین علیه السلام

کو بی برعت کینه بر اولاد مصطفی
کردند ستم به خسرو دین در صف بلا
بالای نیزه [illegible]
بردند حسین ملک عراق در صف بلا
[illegible] بیابان [illegible]

[illegible]

[illegible]

تو بی امان بزم غم [illegible] کوفیان زشت
شاها چرا تو تشنه به صحرای کربلا

بیراب میزبان [illegible] آب پاک
الله تو بی امان [illegible] در صف بلا

بابا برو [illegible] آب پاک
[illegible] سکینه دخت تو سلطان کربلا

برگو تو از سپاه [illegible] حسین پدر
آیی [illegible] حسین در صف بلا

طفلیت [illegible] حرم تشنه [illegible]
[illegible] سکینه دختر سلطان کربلا

[illegible]

ای دختر حسین تو مکن این قدر فغان
در این [illegible] در دشت کربلا

تقدیر چنین شده است ای سکینه جان
[illegible] جفا و جور و ستم در صف بلا

روز الست [illegible] تو سلطان عالمین
[illegible] در صف بلا

[illegible]

لعنت بر آن کسیکه بست شط فرات را

روی حسین در صف صحرای کربلا

لعنت بر آن کسیکه بست آب از حسین

جوابگوید قمر نقاب

سکینه خاتون

علیا جناب قمر نقاب

زینب خاتون و شخص کفن

بر زبان از هجر امام دوازدهم است

یا هو

بشنید سکینه — این حرف جانسوز — از غصه — زینب پرسوز

جوابگوید علیا جناب

قمر نقاب زینب خاتون

بر قمر نقاب سکینه دختر

حضرت سید الشهدا

و شخص کفن پریشان

از هجر امام دوازدهم است

یا هو

بشنید زینب — این حرف جانسوز — از دختر شاه — در رخت خونخوار

باهو

[illegible]

باهو

[illegible]

عجب جوجفا مانیست درین صحرای پر آشوب

عجب ... خون خوار بیست کمین غم خوار آری بینم

عجب دهر بیست ای یاران هزاران آه غم دارد

خصوص این سرزمین غم که من غم خوار آری بینم

گل

[illegible]

عجب ... تیدا بیست ... یاران ما

درین راه پر از خواری که من غم خوار آری بینم

بیا بشکن گروه ... قوم بد

قضا یش آه ... که من غم خوار آری بینم

زنی

[illegible]

بنام آل محمد

[illegible]

خداوندا فهم [illegible] چرا این وسیله [illegible] کلاه گوشه است
مگر زود الست باب فرات آمیخت چنین بوده است
عجب آب کلاه ایست عجب دریای عجیب است
هزاران حیف کاین دریا چنین آمیخته کلاه بوده است

[illegible]

[illegible]

سلامی که امام گفت حسین تشنه آب دریا
فلک گفت [illegible] چنین قسمت همین بوده است
[illegible]
فلک گفت آب [illegible] بوده است

[illegible]

برو در خیمه لشکر سپاه کوفیان
که بر کشتیان معاویه [illegible] بوده است
فرات تا زد از آن دریا به لشکر که چون آب مجال بوده
نه بنیه مسلمانان که این مسلم روا بوده است
منم تشنه [illegible] ارث حسین هستم
[illegible]

[illegible]

نمی‌خواهم زمی تو شستم نبینت جای قطره
نخواهم خورد من آبی که مهر فاطمه بود است
نخواهم خورد من این آبی که مهر فاطمه بود است
بگیرم مشکی از این آب بهر شاه مظلومان
کشم بر دوش من این آبی که مهر فاطمه بود است

حرم شاه مظلومان چه تشنه در سقا
خصوص طفل غریب حیات تشنه لب حرم بود است
ملایک ماتم زده بر سر می‌کنند واویلا
نخورد آبی حسین امروز که مهر فاطمه بود است
شنیدی کاتب عیسی مصیبت ابوالفضل را

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
علیه سلام الله
حضرت عباس نام آل محمد

زلزله شد حضرت امام حسین
سرستان جفاکار مشهش بچه بود
بچو کربلا و چو ...
داغ جوانان ز تخته ملو بود
خصوص داغ ابوالفضل ...
بیا که عید به پا کنید
ازین قیامت ...

جناب قاسم آل محمد

شنیده بدی ...
شنیده بدی ...

شنیده‌ام که دو رخت شاه کربلا ...

بیت ابحر توشیحی ابیات ان نام
خدای بر دو جهان یاور ایشان بود

و له مرثیه در تعزیت جناب سید شهدای علیه السلام فرزند فاطمة الزهرا المقتول بر پشت زین ... امام دوازدهم حضرت حجت جناب قائم آل محمد

یا هو

...

ندارم هیچ غمی جز که این غم زینب

بزار سالی که آسمان به بارد خون

بزار سالی کم است چه حضرت زینب

به باد خون تو ساز ... محشر

... حضرت زینب

و له مرثیه در تعزیت جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام فرزند فاطمه الزهرا ... امام ... المحقق ... حضرت ...

یا هو

نه

علی اگر که کلاه ... بر یاد آید

زهر کجا که یتیمی بینم افسرده ... سکینه دختر سلطان دین ابر یاد آید

زهر آباده بولدی غم رسم عزای سرخه ... عروس حجله قاسم نوکدخدا ابر یاد آید

اگر نظر کنم از کودکان گهواره ... علی اصغر سلطان دین ابر یاد آید

ببیرم آه زبرای حسین فی سامان

ببیرم آه زبرای علی اصغر شاه ... که تیر خوردن اصغر مرا بیاد آید

خوش است حسن تو پیش نوحه گر خو آموخته ... چنین خوش که جانب غم برآید

بکربلا من مهدی بعرصه گاه قیامت ... که بلکه کو پرتو روز حشر برون آید

خصوص آنکه از گلستان ...

ایضاً

چنین دبند ...

تمام آل نبی هاشم از صغیر و کبیر

بدند همه فرزند شه بی کوثر ... سبب چه بود فرزند احمد مختار

تو عیث کردی دران روز چشمه کوثر ... بدست کرب بلا جمله گل ها

خجرانه شد ندبه تو نکونه ما بکسر

نکرد چاره خرم با همه تو روز عاشورا ... نه فرصت ثابت زبهر حرم پیغمبر

نکرد چاره خرم تو از بهر حیدر کرار ... علی ولی خدا و وصی پیغمبر

نکرد چاره خرم تو اندرو چه حضرت زهرا ... جناب فاطمه خواتون محشر

به زیر خنجر ... تشنه ... دین

تمام

تمام

[illegible]

کسی نظاره یتو آب ازسپاه یزید زبهر مرغ نواخوان قمری بی پر کسی نکفت که این تشنه آب [illegible] ده سیم قطره آبی به قمری بی پر میان اهل [illegible] من آب [illegible] ازطفل [illegible]

[illegible]

نکفت ارتک حسینم محمد رسول روم برخیمه فرزندیت تق کوثر روم بخدمت زینب سکینه با کلثوم که کرست عطش از جفای بر کافر نکفتی فاطمه ازین سؤال اخوابید کرد

[illegible]

[illegible]

مکن تو شور آهش آب ازین اندرین صحرا زبان تشنه لبان امت پیغمبر ترا بیداد ستادت قی دیت چرا تو تشنه بشوی با حرم پیغمبر شبه خون جکین شیندی حرف سپاه

[illegible]

سوم خدا بتو [illegible] تشنه زدیار بلا کمل بارض جنان خواهر علی اکبر سه تو غم نجات پشت شیر خدا حضور باشه دین جنت پیغمبر بکار درم زبلای تو آب آرمن سه تو غم نجات بی عزا کبر

[illegible]

شیدی شمر بداختر چولقف جناب حسین | حضور پیمبرده ابن سعد بداختر | دیدی زمین بلا آب ... سلطان | بخجر که چشمه فولادی شه مضطر | اگر تو تشنه ایچون ... تشنه

[illegible]

تمام ابن شهیدان بوجب قرای آب | بغلده تشنه بحرای ... | ازان دمیکه ابوالفضل حضرت عباس | رسیده جنت فردوس ساقی کوثر | براند توسن ... آب

[illegible]

جواب کفانی آب

بدجله بغداد ورد آب

ترکستان در روز محشر در حضور

شهیدان دین ... دیر

[illegible]

در بیان گریه در حضور جناب پیمبر ... حضرت فاطمه ... حضرت حسن جناب قاسم آل محمد

یاهو

[illegible]

معروف کوفی ... | به جناب ... | بکور و عراق ... | زهر ... | براند ... | رسید ... پیمبر | بدر

[illegible]

[illegible]

زمانی ما به پیره شد لشکر بسیار — ز بهر جنگ حسین نور چشم پیغمبر — ز نیم خیمه دو صد سپاه کوفه و شام — ز بهر قدم دو سوار لعین ستمگر — چهار هزار سوار سپاه لعین بودند — تمام

[illegible]

صدای شکسته دل و تب‌دار — بگوش خود لیکن شنیدم حق پیغمبر — ز بهر جرعه آب تشنه لب گفتار — هزار طعنه زدند آن جماعت کافر — به طعنه گفت یکی آب آن نیست سبب

[illegible]

[illegible]

بکر در پیش رو پیش ستم عباس — در میان لشکر کین ... صفدر — رسید بر جنب من آن بی‌خبر ... عباس — به پیاده شد ز فرس ابن شاه ... کوثر — نعش در بین ما ... عباس

[illegible]

مرا ندا ... تشنه ... عباس — به ... خورد آب تشنه ... — کباب شد ز عطش ... — خورد تو آب که از حسین بی سامان — کباب شد ز عطش ... — خورد تو آب که ... — کباب شد ز عطش ...

[illegible]

۱۰

زبانی همچو کس سیاه درهم زند قبار . جهان گرفت ندیم جمال آن سرور . شنیدم این که بگفت یا الخافقین . زدرت امت جناب پیغمبر . بیابیا تو خبنشا و ببین بیابیم . که بستم جمال تو سرور

سوار شد بدر خیمه شبیح برشه تار . معاع عزو در حرم جناب پیغمبر . سکینه آمد و گشت سد راه نوخط شاه . جوابگفت سکینه شبیح پیغمبر . ز بهر آبروم غم بخور زمین آبم . بخور عزیز برادر غم علی اکبر

مبر ز خیمه مرا من بجا لیتی دارم . زروی خواهر زارم سکینه مضطر . من آمدم ز برایش تو جام آبش . شده مانع من قوم نمرود یکسر . چو گویم آه که چون گفت بخبر جوانان زاده . عزیز فاطمه فرزند شاه کوثر

از اندیشه کمل بیک سکینه نیش . معاع کرد چو کشش سپر گرد از مادر . سوار شد بحضور حسین فی سامان . بکرد روی بکار رزمیدان کافر . رجز بخواند بحضور سپاه کوفه و شام . برجنب من ابن شه بحضور پیغمبر

[illegible]

دم بخوان آب روم زیر خیمهای حسین
شد شد مانع من لشکر ستم گستر
صدای العطش کودکان شنیدم من
به زیر خیمه شاه تو فیان میکند
ازان دیگر حیلی خسرو سپهر اساس

[illegible]

اگر بزعم شما حسین کنه کارت
بگو بفکر که بزعم شما علی اصغر
ده باره گفت امام غریب بی سامان
با اهل کوفه که بود مستم کافر

[illegible]

دریدا لشکریان را امام بی سامان
رسید بر حسین ان نور چشم پیغمبر
پیاده شد ز فرس خسرو سپهر اساس
مرا گرفته بکف مه خورده آن مضطر
مرا گرفته بکف مهد انبیاء سواری

[illegible]

بستان خانه زنبور پیکرش سوراخ شد
بزیر تیغ بچه قوم بداختر

[illegible]

[illegible]

تمام تشنه بر جنب فرات جان دادند بر بستر نیزه و شمشیر قوم برداختر بکنیز از حرم از عطش کباب شدند بجنت کرب و بلا بعد از جفای بر کافر بیا تو ای سوار جان بی سامان

[illegible]

بشاه کف حسین آب منحوری عالم روز رفت حسین جانان حضور این لشکر تو آب منحوری بعد از شهادت عباس خبر فاطمه فرزند ساقی کوثر تو آب منحوری بعد از شه تشنه کام

[illegible]

آیا تو خاک بیابان کربلا امروز نگین تو یاری سلطان بیکس مضطر زره ... تو در کنار ... کنار دجله خونین حضور ... کافر شدم ابن ... از حسین بی سامان بر شیر علقمه در خیمه کافر

[illegible]

بدیدیشه شهیدان حسین تشنه جگر منم امام سیم و نواده خدا منم شفیع گنه کار در صف محشر منم که ... آفتاب ... منم گل ... ساقی کوثر

[illegible]

[illegible]

و له ایضاً در تعزیت جناب سید الشهدا [illegible]

جزای خیر یابی ز خالق اکبر

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

آل محمدات حضرت [illegible]

امام مطلوب اسم حضرت حجت جند قائم

حضرت مهدی کل آخرین شهدا

[illegible]

یکصد هزار و بیست و چهار الف انبیا

بستند نوحه گر و ندانم چه شیون است

در خلد برپا که جای سلالهٔ نبیت

سر های انبیا به سر زانوی غم است

رفع الملین [illegible]

[illegible] و ندانم چه ماتم است

[illegible]

گویند آخرین کلامش [illegible] شور و شین

بهر عزای اشرف اولاد حیدر است

گویند خسروی [illegible]

این خسروی که کشتهٔ شمشیر ستم است

نوع دیگر مرثیه [illegible]

[illegible]

گفتند با ابن سعد ستم گستر نامدار

بهر حسین علی شاه تاجدار

بسیار از بنی [illegible] سلطان عالمین

[illegible]

گفتا جواب [illegible] جفاکاری حیا

[illegible] گر کشته حسین شاه اولیا گفته

[illegible]

خنجر رسید [illegible] من ابن از قفا | بازوی دست شمر شده از بدن جدا | [illegible] | گفتا جواب [illegible] | [illegible] برادر این سلطان دین حسین | در سلسله [illegible] شهنشاه عالمین

[illegible]

بهر دو روزه عمر چرا [illegible] | دادی [illegible] | دنیا تو را [illegible] جدا بکرد | سر از تن امام [illegible] جدا بکرد | [illegible] | حکم تو کرد خنجر فولادی [illegible]

[illegible]

[illegible]

خور و چوب سابایت بنید روس انور علین
سوخت قلب اهلبیت رسول از غم حسین
دل اکشم ساقیان که بیارید جام می
گفتا به مطربان بنوازید ساز نی
دلکند ساقیان بریزید جامهای می
بهوش زدند مطرب بزم ساز نی

عقبا فروخت بر جهان فنا بنید
آخر چه شوی ز جفا کارت بنید
حق با حسین بود به پیمبر داورست
ای صحن تو بنید که بنام تو کافرست
تو مر کافران ستم کاری ای یزید
سالار کافران ستم کاری ای یزید

ابن سر که چوب می خوردارت تو مدام
کو دیده سواز بیکر صد پاره تشنه کام
در جنب نهر علقمه شمر سگ پلید
آبش نداد تشنه سرش از قفا برید
سر آمد بیشم بیا خواز بی نب

ما بیکسان سوار که حضور رسیده ایم
محزون فی نوا و لئیم خسته ایم
دانی تو سنگدل که حرم پیمبریم
آل محمدیم و اولاد حیدریم
کوفه نوشت نامه سلطان دین حسین
کوفی بکوفه برد و شهنشاه عالمین

کشته شد لشکر سلطان کربلا
از تیغ تیز تشنه بصحرای کربلا
گشته چو لشکر سپاه حسین من
گردیدم سپاه تو با نور عین من
بعد از شهادت شهدا آسمان ...
... خسرو دین نور مشرقین

زندان کوفه

در کوچه های شام و بازار شهر شام
بر ما زده ببینک جفا شامیان شام
باهلبیت بیکس فی یار حسین
کردی جفا و جور بکلهای نور عین
ای نطفه زنا تو ستم کردی از حسین
نادر دیگر ... حسین

نادر توقف ... تاج شهنشاه دین حسن
برگو جواب ... که کلام تو ...
... آسم دل حزین
در این ... که تو ...
ای دوستان ... کش

ناور

خوآیرش شو حسن تو پریشان نوحه‌گر ... این بزم گشته از شرف ... جبرئیلت ... سؤال از دل روشن تو نوحه‌گر ... نور خدا جواب تو گفته چو کوثرت ... فرمود پور حضرت تو جواب تو

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

خوابدین پریشان در سنه ...

عزا ... سید ...

حمله ... ماه ...

دنیا تا در سنه ...

شعبان ... نجابت ...

اللهی خدا ...

و برادر امام دوازدهم

حضرت حجت ...

محمد و حسن ...

از ... امام دوازدهم

مدائح قبل شاه مردان ... قطره آب رضوان ... در گه ... ریزد ... غفار ... سنبل کوثر ...

مجنون شده‌ام ز عشق ستار ... دیوانه شده‌ام ز عشق غفار ... مجنون شده‌ام ز عشق قهار ... دیوانه شده‌ام ز عشق جبار ... مجنون شده‌ام ز عشق ده چار ... دیوانه شده‌ام ز عشق بر یار

حقیقت که گل علی عمران ... شد وارد مجلس پریشان ... دیده که ز لیل ناتوانم ... از جور زمانه در فغانم ... چرخ کرده خزان گل بهارم ... از جور زمانه خوار آرام ... تو غنچه گل جنت حیدر ... فرزند حسن گل پیغمبر

از بخت درخت ... چه نیتم ... آریم ز برای ... در این ... ای بنده بهترین غفار ... ای تو ... باشیر خدا علی عمران ... کنیتم به تمام باغ رضوان

من مضطر خون جگر پریشان ... ای کوهر ... ایگل ... ایحضرت سید ... از تاج ... از تاج ...

کلفتم جواب ... ای تو گل آخر خوبان ... نوغنچه بوستان حیدر ... ای ابن حسن گل محمد ... دور است ... دور است ...

[illegible]

صحرا و درخت کوه و آور — خوش بوی شوند ز مشک و عنبر

این رنه رسید چه باد نوروز — گیرد به درخت بار سرسبز

صحرا همه سبزه زار کرده — گلزار و چمن هزار کرده

بلبل همه سیر باغ آیند — بر روضه شیخی هزار آیند

[illegible]

راهی که کبوتران کبابند — محتاج ز نهر قطره آبند

راهی که ز رود رسید بیابان — ای درخت رسید منع عطشان

خورشید سما به مدینه — در موج بود سوی سفینه

کشتی شه دین شکسته چون خان — شد غرق امام در بیابان

شاهی که فرات روی شکل تشنه — تب تشنه دین را شکسته

سلطان غریب خوار گردید — با اهل حرم کباب گردید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شاه بر فلک خسته آرش — بسته فرات بر آرش

گفت ملایکان اوان آب — این قبر حسین مثال آب

این قبر حسین ناچارات — از جور زمانه خوار زارات

شاه است که بی جیب تو باید — با لشکر با سپاه آمد

شاه است که خیام زد درین دشت — بیست و بر خیمه در دشت

بسته تو روی شاه خوبان — کوفی و ز حکم آل سفیان

[illegible]

ای شاه جهان [illegible]

[illegible]

ناحکم تو دانم ای شهنشاه
ازحکم جناب ربع آگاه

جواب

نوغنچه گل حسن تبار
فرمود حسن [illegible] چار

ازحکم خدا است ای پریشان
در این [illegible] قتل [illegible] شاهان

ازدست گل علی [illegible]
نوشی [illegible] قطره آب رضوان

تو مضطر تشنه کام [illegible]
از سوز عطش [illegible]

مهمان خدای [illegible]
کن نوش شراب [illegible]

معاف

[illegible]

دانم همه شور و شر [illegible]
اولاد حسین [illegible] زیارت

دانم همه کاینش [illegible]
مخلوق ز [illegible] خوار [illegible]

دانم همه تو [illegible]
تو چاره [illegible]

دانم که توفی [illegible] شاه
دانم که توفی غلام درگاه

دانم که توفی [illegible] چار
دانم که توفی [illegible] گرفتار

نشنیده [illegible] جان سوز
کوکم تو [illegible] سوز

تارت

[illegible]

ازنوحی رسالت خداوند
رفتار [illegible] تو دولت احد

جواب

مامضطر خون جگر [illegible]

کفتم [illegible] شاه شاهان

ای وارث شاه خاتم پیغمبر

ای وارث ذوالفقار حیدر

ای وارث [illegible]

[illegible]

سن تابل [illegible]
والله [illegible] سلطان

ای شاه جهان [illegible]
افتاد ز تو [illegible]

جواب

نوغنچه گل جناب حیدر
فرزند حسن [illegible]

خوش [illegible]
ثمره [illegible] قتل شاه شاهان

ای بنده بهترین غفار
ای تو [illegible] چار

این [illegible]
آسوده [illegible]

زد

[illegible]

آرام شده [illegible]
در [illegible]

قلب [illegible]
آرام [illegible] رحمان

این دختر [illegible] سلطان
[illegible] سبحان

ازخواب [illegible]
بیدار [illegible]

بیدار [illegible] شاه
از رنج [illegible]

آزاد [illegible]
از [illegible]

شکر [illegible]
برکام [illegible] طفل [illegible]

بیراه

[illegible]

دکان

دکان زرین خراب کرده
زرنامه شیشه چون بکرده

ای مطهر آزار کرده
ای کلب علی و آل عمران

کی قبله سخن به چشم کرده
نعت توصیه وزیر سلطان

این شاه جهان نا جهان است
ای ماه این دین مؤمنان است

این ماه دین آسمان است
این شمع چراغ دوستان است

این حضرت صاحب زمان است
این قائم نوح کافران است

تو فی زچنین ای پریشان
فی فی زچنین خوار گریان

اف

قربان تو من حسن شوم من
قربان تو و کلام تو من

این میوه که بود بخت دانه
این دانه که بود بی نشانه

بردوم بدهان زهر خوردن
محتاج نبود از چو دیدن

شد آب به بحل زارم
مسرور شدم و بیقرارم

خورشید قمر طلب مطهر
گردات طلوع ز الطاف داور

اصلش ز کلام باغ جنت
هست ابیض گل خسر ولایت

جواب

نو غنچه گل حسن بیار

آورده

آورده زره شفه زر
با دانه میوه معطر

جبرئیل امین وحی داور
بگرفت نمود دست احمد

شاهنشه انبیا محمد
آورد بکنار آن پیمبر

از دامن جبرئیل داور
آورد بکنار دیده ایش

فرمود حسین ناز پرور
شاهنشه انبیا پیمبر

ای شمع چراغ جان ما
آسوده نشین بدامن ما

دراج

این شاه

این شاه خجر ناز پرور
هست شافع امتان محشر

این پایه دین تو نبی هست
این گوهر پاک تو نبی هست

شاهت که نور عالم زر
گردات قبول تیغ خنجر

از عشق زلف کرد رفت بلادا
نوشید بدید کربلا را

دید کرب بلا چو روز محشر
دیدگیسوی اکبرش ز خون تر

دید نعش علی اکبرش را
دید کشته علی اکبر اصغرش را

بالان خجر جان نشان
دید روز زاری تیر باران

دید

آقا

اقا جان ... [illegible]
عکس ... [illegible]

آقای حسین نازپرور
استاده‌ام ... پیغمبر

روزی که حسین را خدا داد
از فاطمه من پرسیده‌ام شاه

متخصص ... [illegible]
گردم ز برای ... [illegible]

که غلام این حسین باشم
و چاکر نور عینش باشم

که عرض مرا قبول غفار
مسرور شدم ز لطف ... [illegible]

بالا زن ای کریم ... سبحان
تا ناله شدم اندرین شبستان

گهواره شاه نازپرور
... سوی حجره پیغمبر

ابی

این شاه ... نازپرور
... [illegible]

که ملت طلا ... شام است
... نخل ... شام است

لای لای من ... حسین ... شاه
لای لای ... حسین چنین آه

نیست آه نغمان تو در ... روز
... [illegible] ... روز

روزی که ... [illegible]
مخزون ز ... نوایی

مخزون ز ... خواهرت
... [illegible] ... باورت

گن گریه ... خواهرت
دیگر ز برای یاورت

زینب

... [illegible]

شد آب ... [illegible]
مسرور شدی ... [illegible]

در گهواره ... [illegible]
... [illegible]

اصلش ... شجاعت
که خوردن ان ... [illegible]

یکدانه ... حسین بود
یکدانه ... حسن بود

ای کاتب ... آل احمد
ای ... علی آل احمد

زحمت ... سلطان
این ... ماه شعبان

برخیز

... [illegible]

دل شکسته ... با جهان ندارد
جهان ... [illegible]
دلم گرفته ... [illegible]
عجوزه ... [illegible]
عجب ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

عجب عروس گلگون شو این دکشته
و شوهران عزیزش بزیر سر دارد

برو جهان که دل نی نوا بتو سیرست
طلاق داده تورا دل سفر دارد

برو جهان که دریغا غم خرم من
به سیر باغ نیایم دلم دماغ ندارد

جهان مگر تو نجوایی مگر خبر تو نداری
حساب گشته [illegible] دماغ ندارد

دلم گرفته شده تا به محشر مخزون است
دلا گرفته که گل بستان دارد

[illegible]

بیا روم به تماشای باغ پیغمبر
که باغ شاه رسولان پر صفا دارد

بیا روم به تماشای باغ حیدر خدا
که باغ شاه ولایت بسی صفا دارد

گل حسن سزاران مکان فراوان است
بیا روم تو [illegible] گل چه عطرها دارد

در آن حدیقه که سلطان انبیا احمد
یکی [illegible] بلندی عجب صفا دارد

ثمر گرفته [illegible] پیکان
بزیر سایه او درخت گل صفا دارد

[illegible]

کبوتر در آن باغ بسیار بود
زخم ملک روز شب داغ بود

یکی قمری بی زبان غرغره
در آن باغ بی بود چون اشک ریز

و بلبل در آن باغ بسیار بود
زاز بهر آب پیکان داغ بود

که گل بلبل قمریست حوریان
کبوتر در آن باغ بود نغمه خوان

زاز قطره آب بود کباب
بدل بود جان بهر قطره آب

خصوص قمر [illegible] زبان [illegible]
که بود روز شب [illegible] زبان اشک ریز

[illegible]

نظر کرد دنیا کسی را ندید
بجز خویش را در بر شه دید

به سلطان دین عرض کرد این جهان
به قربان نام تو گرد در جهان

خدایا تویی شیر پروردگار
ید الله تویی صاحب ذوالفقار

یکی عرض دارم بتو شهریار
خریدار شو شیر پروردگار

صلاح کرد [illegible] تو با بو تراب
فروش بوستانت دیر خراب

منم عاشق باغ شاه عرب
تو را [illegible] علی [illegible]

[illegible]

زاز بهر باغ امام حسین
شب روز رفته فلک در کین

فلک قصد آزار باغ من است
نه فکر دل داغدار من است

طلاق تو دادم ز روز الست
حضور خداوند بالا و پست

زمین دور شو دهر پر انقلاب
مکن این قدر به بستان شتاب

تو نتوانی ای چرخ با دهر نافی دورست
نگهداری باغ مرا نیست دست

دوباره بنور خوشه شاه دین
ببر عرض احمد امام حسین

فروختم بگو

[illegible]

گروهی ببردند رشک حسد
ز بهر خزانش نخوردند مدد

فلک هم یکی بود از دشمنان
نشست از کین پیش از دشمنان

بیفرفت فلک ترس و دشمن بخواب
جهان هم نه برف اصلا بخواب

از آنجا که تقدیر بود چنان
بخواب گران رفت روزی جهان

فلک یافت فرصت دران روزگار
ستم کرد از تیشه پرورده کار

[illegible]

راز

[illegible]

تو یاد داشتی این چنین بوستان
که هر دم کشیدی بدین دوستان

بهمان نشین ای کهن سال پیر
بود بوستان از تمنه فی النصیر

بر باغ علی خیر پرورد کار
بر چیدم من این گل در بستر کار

بر باغ علی چیده ام دسته گل
بگیرم کلافی ز بیدسته گل

جواب فلک گفت جهان خراب
فلک گوش کن او از جهان خراب

[illegible]

مرا خواب کردی درین روزگار
ستم کردی از دهر با اعتبار

زدی تیر نیزه تو پهلوی حسن
و خنجر کشیدی تو از روی حسن

و کا فرصت کردی ای کج روش
حقیقت بو شغل تو ای کج روش

بعد

[illegible]

تا تو کی گل ماری این بوستان
خزان شد ز خشم سپاه گران

بزنید بلا ابن سعد لعین
به تیغ ستم از کین سلطان دین

گرفت تیشه خشم [illegible] لعین
قلم کرد گل های سلطان دین

صنوبر قدان را یکایک تمام
قلم کرد لعین در حضور امام

شده در زمین بلا خوار و زار
شد از [illegible] سوار

به فرزند سلطان [illegible]
ستم کرد جفا کرد [illegible]

ستم کرد [illegible] ساجدین
امام چهارم امام مبین

[illegible]

سنبل [illegible] ریحان درین دشت [illegible]
تا به محشر [illegible] از این چار شمیم [illegible] است

گفت جواب [illegible] علی اکبر [illegible] دشت بلا
تا به محشر [illegible] کربلای [illegible] است

اگر لاله توفید بر نعش شهدا
مجعد گیسوی [illegible] زخون رنگین است

گفت جواب [illegible] اکبر [illegible]
کوکب [illegible] است

گفت حسین [illegible]
تا نگوئید حسین [illegible] است

زینب از خیمه برون آی [illegible]

[illegible]

زینب از خیمه برون آی که شد ماتم [illegible]

باکبوتر نکند پنجه که باشا[illegible] این است

زینب از خیمه برون آی که این دشت تماشا دارد

دشت پر گوش [illegible] ریحان گل نسرین است

گفت جواب شه خوبان دل غم [illegible]

[illegible]

گفت علی شاه به زینب دل غم روز بلا

تا به محشر سخن خسرو دین شیرین است

دو [illegible] که روز سؤال کوفه و شام با زینب

تا به محشر سخن دوست حسین شیرین است

گفت

[illegible]

آنکه [illegible] چشم من [illegible] است

[illegible]

المحمد لله [illegible]

آیا [illegible]

آیا آمد که [illegible] آل زنا کردی

[illegible]

شدی [illegible] حسین

دریدی ناوک اصغر زدی وای چه ها کردی

[illegible] اصغر [illegible]

از این ظلمی که تو در کربلا از [illegible] بال پر کردی

[illegible]

بگو قطع سخن دیگر [illegible] سرگردان

گلستان حسین از لطف حق [illegible] کردی

بگیر تو دامن مهدی [illegible]

از این [illegible] الکفار کردی

[illegible]

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

[illegible]

[illegible]

شام را آیین ببندند شامیان از حکم یزید — حضرت زینب چو آمد وارد بازار شد — شام شد ... از آه طفلان حسین — اندران ساعت که زینب وارد بازار شد — گفت یکی از شیعیان ای جان عالم

[illegible]

بر سر سر ره گذر بردند اولاد رسول — اهلبیت مصطفی ... خوار شد — شامی زو ... به ... جفا — در میان رأس‌ها ... خوار شد — گفت یکی از شیعیان ظالم ... جفا

[illegible]

آه از آن ساعت که بردند بیکسان را در حضور — دید روح القدس زین ماجرا خون بار شد

[illegible]

حضرت زینب از این جور ستم ...

مرتضی در باغ جنت کرد تماشا ز در سر — دیدهٔ مرغ خدا از این ماجرا خون بار شد — ای ... کاتب مهدی سخن را قطع — بس بود آنچه نوشتی دیده‌ها خون بار شد — ظلم بیداد یزید بر عابد بیمار شد

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

[illegible]

کن تماشا در زمین کربلای خوار زار — کربلا ... دریای ... — روکن از احمد ... صحرای خوار زار — گوییا در کربلا ... — گوییا مصطفی در کربلا ... — کربلا ... دریای پرخون ...

[illegible]

محزون شدن پریشان از ننوشتن محبت فرزند فاطمه زهرا ...

وان حلقه بر گوش مالک شد

ندانم بپوشد چه دری کند شد

دعا کردن پریشان بدرگاه خداوند بی عیب پاک

الا ای حق خداوندیت

به اسم رحیمی رحمانیت

به سلطان پاکان خوبان تمام

ملتجی شدن از چهارده معصوم پاک پریشان بی نوای زلیل

وان کوبرافی زحمت کران

پریشان ز دست ...

سعدی

یا امام چارمین زین العباد فریاد رس
یا امام پنجمین باقر مرا فریاد رس
یا امام ششمین جعفر مرا فریاد رس
یا امام هفتمین موسی کاظم مرا فریاد رس
یا امام هشتمین شاه ... مرا فریاد رس
یا محمد یا تقی آقا مرا فریاد رس
یا علی بن محمد یا نقی فریاد رس
یا حسن ای ... عسکری فریاد رس

ملتجی شدن به رشتن و عجز آوردن ذلیلی نوا بحضرت حجت جناب قائم آل محمد و نجات دادن به رشتن را امام دوازدهم

دخیل ... باغ ... عالم ... بر رس ... فی نوادرین عالم

شوم فدایت ای زینت سما و زمین
ستاره نجم و شمس آفتاب هر عالم
دلم خوش شد ...
نداند هیچ ... دیگر درین عالم

ولیکن علم عرب را نداند ای سرور
و نیست قابل گفتار ول درین عالم
مگر بحضور تو کرم ای سلطان
زروی ... سرور عالم

شوم فدایت ای ... رسول خدا
جناب حضرت مهدی تو سرور عالم

مصیبتی که ندیده کسی ز هر کشور
اشاره کن که نویسم چه در درین عالم
مصیبتی که جهان را زغم بسوزاند
بگو به مضطر محزون تو سرور عالم

جواب نوشتن امام دوازدهم
به پای کوه ...

دوبیته

صدای حضرت عیسی دوباره [illegible] آمد
بیاد [illegible] زبان [illegible] آمد
دوباره [illegible] بنوا [illegible] آمد
دل [illegible] مجنون دوباره [illegible] آمد

جناب [illegible]
پریشان [illegible]
امام قاسم [illegible]
بیابت [illegible]
مخصوص حضرت [illegible]
مخور [illegible] عالم
تو در کتاب [illegible] سرور عالم
[illegible] خدا

دوباره طوطی [illegible] بی نوای [illegible] گردان
ز لطف حضرت [illegible] بانوا آمد
بهار [illegible] که طوطی [illegible] مجنون
که [illegible] بلبل بهار آمد
بهار [illegible] که طوطی [illegible] صفات
که [illegible] بهار آمد
عجب بهار [illegible] سبزه خطان
گل همیشه [illegible] ز چمن برون آمد
عجب بهار [illegible] لاله رخان
گل همیشه معطر ز خون برون آمد

کشته

شنیدم [illegible] آمد
صدای [illegible] آمد
[illegible] آمد
[illegible] اعدا
[illegible] آمد
صدای [illegible] آمد
[illegible] آمد
کشته عشق دوباره [illegible] حسین
گل همیشه [illegible] آمد

شنیدم این [illegible] تو آبم ده
که [illegible] عطش جان [illegible] آمد
شنیدم این که جواب [illegible]
حسین [illegible] آمد
نظر [illegible] کردم
صدای [illegible] باغ جنان [illegible] آمد
[illegible]
تمام [illegible] زبان آمد

بدون [illegible]

بدور [illegible] سبز خطان
صدای [illegible] حسین [illegible] آمد
[illegible] کربلا آمد
[illegible] آمد
[illegible] آمد

مکر [illegible] دلاور [illegible] بلا
که [illegible] اعدا [illegible] آمد
شوم فدا [illegible] عرش خدا
چو [illegible] کربلا آمد
[illegible] چون [illegible]
[illegible] آمد
[illegible] آمد

چو نوح [illegible] حرم [illegible]
چو [illegible] آمد
[illegible] ز [illegible] آمد
[illegible] آب آمد
شوم فدا [illegible] شمع [illegible]
ندا [illegible] آمد
[illegible] آمد
[illegible] آسمان آمد

چرا جواب بزمهر نمی‌دهی ای تن
بگو جواب بلا تم چو بر سرت آمد

بر تشنه کامه شهیدان بوقت جان دادن
کسی سیالت تو شاه تشنه لب آمد

بقاتلین شده نامه کسی عیادت تو
بخنجر که نیزه و شمشیر اشقیا آمد

شوم فدا بتو ای کبریای رسول خدا
کدام طایفه اول بجنگ تو آمد

تمام سپاه که از حکم زاده سفیان
درین زمین بلاخیز بجنگ تو آمد

چو نالیی که بزار شمع ز شعل آتش
بدشت ماریه از غم بسوختن سوز آمد

ز راه جفر بپرسید شه مظلوم
بکربلای جهان سوز و رجو آمد

جواب گوید تن بی سر حسین [illegible] محرم الحرام

زدند خیمه درین دشت لشکر بسیار
که دشت از ستم قوم دژخفان آمد

تمام ماه رخ حسین تو بسته
چو کوم آه که دامن تحت چو بر سرم آمد

کسی ز بهر مدد کاری بس مظلوم
درین زمین بنامه لم بجنگ آمد

فرات مهر و را روی حسن زکین بسته
درین زمین بلاخیز قحط آب آمد

درین زمین بلا آب تشنه جان شده
صدای العطش کودکان بلند آمد

صدا بزد که بیا ای شه حرم [illegible]
ندیده کام جز [illegible] ز سفر آمد

اشاره کرد به [illegible] تو ندیده [illegible]
[illegible] که داماد از سفر آمد

[illegible]
و سکینه فاطمه از خیمه ها برون آمد

[illegible] به آه و شیون [illegible]
نظر به [illegible] ز درد و فغان آمد

[illegible]

رسید [illegible] علی اکبر
صدای العطش سوی خیمه آمد

صدا بزد [illegible] امام تشنه جگر
بیا پدر که علی اکبر از سفر آمد

بیا ز خیمه برون ای امام بی سامان
بیا پدر که [illegible] پدر آمد

شدم ز خیمه برون [illegible]
[illegible] آه و فغان آمد

[illegible] با فغان و شیون [illegible]

[illegible]

خوشا آن زمان که [illegible]
[illegible] سلطان آمد

[illegible]

نظر به صورت [illegible]
که ناگه شاه زمان در مقابلم آمد

ز رحمت گفت بیا ای امام تشنه جگر
[illegible] آمد

[illegible] اصغر
[illegible] آب آمد

[illegible] زمان
چو گویم آه که در آن وقت [illegible] آمد

[illegible] سپاه بی ایمان
[illegible] سلطان [illegible] آمد

[illegible]

بنوک تیر [illegible]
[illegible]

[illegible] آمد

چو گویم آه که در آن وقت [illegible] آمد

[illegible]

شنیدم برو سن خوش راه وار خویش سوار
دلم ز مهر جوانان ز جا برون آمد
صدا زدم به کجا رفت نوجوانانم
همیشه خواهر من دختر جوان آمد

شنیدم این که یکی گفت میان ارض سما
بلند مرتبه شاهی در این زمین آمد
برهنه آب برت تشنه صد در این افتاده
اگر غلط نکنم ... در این زمین آمد
چو گویم از تو دیگر دختر رسول خدا

بده تو آب مهمان تشنه ای ظالم
که از عطش به فلک آه مهمان آمد
تکلمش تو تشنه ای ... تمام
که عطش از غم مهمان برزمین آمد
جواب گفت بزبانم ...
زبان خشک حسین ... آمد

یکی از بیت آثار تو دو کمان میکرد
یکی دو دیده بر بالین عابدین آمد
یکی کشته زر و زیش لحاف قطاری
چو گویم آه که در این وقت ... آمد
زرشته ای که زرند آتش از خیام حرم

صدا زدم که بیا خواهر مظلوم — حمیده خواهر من از پی صدا آمد — رسیده در برش و دید آیه زیر سنان — اشاره کرد که برخیز کاروان آمد — دوباره گفت برادر ز روی تیغ بسیرم — که بی نشین تو ساربان کاروان آمد — نعت

صدای چوب جفاکار ساربان لعین — بر قتل کار شهیدان دین بلند آمد — ز بهر بردن اهل حرم به کوفه و شام — برون ز شتر بدراه با قطار آمد — شدند سوار حرمهای آل مختار — صدای گریه اهل حرم بلند آمد — هواله

ازین حدیث دل مصطفی ... آمد

ازین قصیده

حسن که دوش سر اندر پیاله ... — کاین بیعت جان سوز با نوا آمد — بیگی ... این چنین باشد — کلامی ... نوا آمد — بگفت و قطع سخن کرد کلام امام زمان — کلام

دیده که نقش نگارستان پیغمبر — کلام کس نشنیده تمام درین کشور — کلام حضرت مهدیست از نبی تعلیم — درین کتاب گلستان بسط پیغمبر — و نیست کلام حسن خوار ... بجز خدا — کلام حضرت مهدیست آل پیغمبر — خبکه

بو زمین خاکه غلطیده ... بی پیم

هزار حیف که گشته ... بی پر سا

شیخ ختم رسل حضرت عبا ابر

هزار حیف که گشته شد کشته شکر سلطان

بو زمین خاکه غلطیده ... عز فی سر

هزار حیف که گشته کشته تمام داماد

بو زمین خاکه غلطیده چون تن بی سر

تمام آل نبی ... جیغ لیلی

زبیت قتل حسین چون که شده جهانه صبا

زمین کربلا پاک شده زهر کافر

عجب ستم که تو با اولاد مصطفی کردی

جزای خیر نسایی ... اکبر

شهید خون حسینی تو چرخ کجرفتار

درینجا جان خراب ایله تا صف محشر

... آل ... تو رسول ... سری

[illegible]

تو جور ظلم بکردی به اهل بیت رسول

زراه شام بکلی ... ساقی کوثر

تو جور ظلم جفای حضرت زینب

زراه شام به فرزند ساقی کوثر

بزرگ شام تو رسول حقی فرستادی

تو جاری ... سلطان انور

[illegible]

تمام کرده که ز قسم به یاریش خوردند

تمام عهد شکسته جماعت کافر

تمام نسل بمان قوم بی حیا آخر

شوند گشته به تیغ دو دم بریده سر

تمام نسل و نسل قوم کجرفتار

که جور ظلم بکردند ... حیدر

... امام دوازدهم ...

[illegible]

[illegible]

روانه شو تو سکینه به آه و شور و شین
دو جام آب بستم به بر بهر حسین
یکی ز بهر حسین عزیز تشنه جگر
یکی ز بهر عزیز حسین علی اکبر
گرفت دو جام سکینه به دیده خون بار

بدست حضرت زینب

ولادت ... در تعزیه جناب اباعبدالله الحسین علیه السلام المتخلص ... و سخن گفتن از معجز امام دوازدهم حضرت حجت ... آل محمد — مجلس

مصیبتی رسید از عرا به پا که آمد
ازین مصیبت جانسوز ...

بریت گفت پدر چرا تو مکدر آیی لکن
که خستم ز عطش جان من به لب آمد

چو آب گفت شاه دین امام حسین
ز بهر باب عزیز تو قحط آب آید

بدشت کرب بلا آب قیمت جان هست
خصوص بهر حسینی که کربلا آمد

مکش تو آه سکینه مکن تو شیون شین
که از فغان تو این دشت در فغان آمد

ببین پناه تو غفار حضرت ستار
ازین بلای عظیمی که بهر ما آمد

خطاب به عمر ابن سعد بداختر
بگو شنید ... حضرت علی اکبر
گرفت دامن بابش حسین تشنه جگر
پیش ... گفت فدای تو من علی اکبر
بگوم فدای تو ای بابا تشنه جگر

بگو

رو بر بیابان سپاه ای ... آمد

بلگو ... ایا ... بی سامان

بحکم باب غریبم حسین تشنه جگر

علی به نقد نوای امام مهربان آمد

به اجازه سلطان تو ای علی اکبر

شاه شهزاده که جانم ز غم به لب آمد

جواب گوید لیلا به شهزاده علی اکبر

بگو بگو که جانم ز غم به لب آمد

چو حرف ... تو شنیدی بیا ز خدا

[illegible]

بیا کربکف به اکبر حسین بی سامان

چو شم ما به بیت اندرین مکان آمد

نشد دلیکه ... حسین

که تیر نیزه اعدا به پیکرت آمد

چو خواهی حسین از برای خسته لقا

بگو

[illegible]

بگو ببدین زمین آبیان ستم دیده

اگر که اهل حرم جمله در ستم آمد

بگو به پیر ... ستم دیده

اگر ز ... بر تو آمد

بگو ببدین زمین آبیان ستم دیده

بگو به ... آمد

[illegible]

بگو ببدین زمین آبیان ستم دیده

[illegible]

پریشان ز مشکل ... علی اکبر

زنم حرف که دل سوز دوای علی اکبر

کوه غم ... ستون

ز سیکر در زبان می زنم حرفی به نام کس بگو

[illegible]

نیاور عذر تو شهزاده ... شد جانا

بگو تو سر ... علی اکبر

به فرمان روز عاشورا از جور آل بوسفیان

چو گلبرگ خزان ... علی اکبر

[illegible]

بیا لیلیم نشسته بالیم لب تشنه در آن صحرا [illegible] بغرمودش تقسّم به بابای علی اکبر [illegible] تقسّم کرده از بابم لب تشنه در آن صحرا [illegible] رعد در روضهٔ رضوان عزیز تو علی اکبر [illegible]

[illegible]

حسین مانده با لب تشنه دو چشمان علی اکبر [illegible]

[illegible]

دوستان دیده و دل غرق در خون [illegible] از حسن [illegible] حسین غرق تیر [illegible] از خرابات زمین کربلا [illegible]

[illegible]

یکی بر پای آب [illegible] یکی تربت [illegible] یکی [illegible] علی اکبر [illegible]

[illegible]

خصوص

[illegible]

تولد دو شهنشاه زروی من چو شد
شرافتم بود از احمد و دیگر حیدر

وجد امجد آباء مصطفی و علی
زروی من شده ثابت تحقق پیغمبر

جناب عبد مطلب و هاشم و عبد مناف
زروی من شده ثابت تحقق پیغمبر

صدای شهپر جبریل بیت اسماعیل
بگوش خویش شنیدم تحقق پیغمبر

مرا است زمزم و شیرین بود بسر مادام
که رشک میبرد از وی سلسبیل و کوثر

امین

[illegible]

یا هو

انچه فخر بود تو از روی شرف
از شرف و بسیر تو ای کعبه مناز

قرب من بالاتر از قرب تو هست
قرب من دیده در روز الست

ما شنیدیم تا بحار نجف
کربلا ستی کعبه با عز و ناز

ای

[illegible]

اطلس گردون به پا انداز من
تا به محشر هست عز و ناز من

قرب من نزد خداوند بلند
بهتر از تو ای کعبه تو بلند

عالم از زوار من گردیده بلند
کس نیابد نام تو گردد بلند

[illegible]

من کز فرستم چون زمین از درستار
خشنود کردیم ز روی شرف از غبار

ای زمین کعبه تو آرام گیر
من زمین کربلایم تو حق تیر

جلوه گاه تمام نور خدا
رفعت من هست جلوه نور خدا

ای زمین کعبه اسلام پاک
من زمین کربلایم هولناک

نو عروس بیوه شد از روی من
سر نگون شد جلوه اش از روی من

قد شکسته شاه جوانان حسین
من به بر بگرفتم با نور حسین

خاک

[illegible]

سال یک باز ایران بهر طواف
رو بتو آیند از روی قلب صاف

نایران کعبه کو حسین
تا به محشر روی من با شور و شین

غرق زوار حسین هست هم
هست خرافات من از قبر امام

از زمین کربلا گفت این سخن
کو بکشته تا بحار یمن

ای برشان قطع کن دیگر سخن
گو بکشته بلا جسم شه دین

گر تو افی داستانی نو بساز
از مصیبت های سلطان حجاز

والله اعلم

یا هو

[illegible]

[illegible]

سه خوبان کفن سبط رسول
عالم از کرده شهادت قبول

گر نه بکرد شهادت قبول
کی وا امت گشته اولاد رسول

کرده فدای دین حق جان خویش
در ره امت فدا کرد جان خویش

در ره امت حق عیش و آرام شد
دست کسی از شکر کفار شد

دختر [illegible] خورد سیلی مدام
در زمین کربلا تا هر شام

بود قتیل حضرت سلطان دین
قوم ببیشرم حیا اعدای دین

[illegible]

تا که شد نابود زیارات حسین
در زمین کربلا [illegible]

زین مصیبت مصطفی و مرتضی
هر دو سیه رفته در جنت عزا

فاطمه و آدم [illegible]
چون زند بر سر [illegible] عزا

اهل جنت زین جفا گریان شدند
از جفای چرخ [illegible] حیران شدند

اهل [illegible] افلاک گشته ز آب پاک
شرم کن آب از حسین [illegible] پاک

شرم کن ای آب از لب حسین
شرم کن از جعد گیسوی حسین

[illegible]

شرم کن از جعد گیسوی حسین

شرم کن از جان نثاران حسین

با مه [illegible] یاران حسین
شرم کن از جان نثاران حسین

شرم کن از اکبر یوسف جمال
زیر سم اسب [illegible] پایمال

شرم کن از قاسم گل پیرهن
شرم کن از [illegible] حسن

شرم کن از مصطفی و مرتضی
شرم کن از [illegible] خیر النسا

کاو بشنید این سخن [illegible]
از جناب فاطمه ماه امام

کاو [illegible] دید [illegible] را تمام
[illegible]

شرم کرد

[illegible]

ابن حسین نور است نور ذو الجلال
هست در خون [illegible] جلال

ای ندانی تو خویش [illegible] حسین
شرم کن از [illegible] حسین

ای ندانی [illegible] عصا بر [illegible]
ای [illegible] تو [illegible]

مصطفی و مرتضی و مجتبی
حاضرند با حضرت خیر النسا

[illegible]
شرم کن [illegible]

[illegible]

آفتاب شد منخسف چشم وجود
کوکبان از آسمان آمد فرود

روز روشن پیش چون تاریک شد
ره ز بهر مسلمان تاریک شد

لرزه در خاک بلا دشت بلا
چون فتاد از زین به دشت کربلا

قبر را کردند پر از خاک خون
در زمین کربلا رفتند برون

خواب دیدم آن مه لشکر رسول
باب ما کجا فاطمه زهرا بتول

کفت پیغمبران در بلید
خشم کردی بر حسین چون بدید

باز

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

چو کشته شد از زین روانش به کفن در بر
افتاده بود پیکر کشته ولی که بد بی سر

سئوال کردم از ان جسم بی سر پرخون
من از الم کشته بدیدم پر خون

ایا تنی که نداری تو سر تو بی سر
چو کشته گشتی تو برفتی به بی سر

بگو چو آن که از غم کباب کردیدم
تو نعش بی سر پرخون را چنین دیدم

ز راه حنجر ببریده تن بی سر
بگو صدای جهان سوزش به بردن بی سر

خطاب

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

ز بعد صد سه تو شد چشم ابن زیاد
بر حرم محمد بچشم آباد

سئوال با غم من از تن بی سر
چو شد سرت تن بی سر بگو بین بی سر

سر آن تن شهید از کجا بردند
ز بعد اسیری رفت یا که به سپر بردند

جواب گفت که مظهر شهید راه خدا
شهید غرق سنان نور چشم خیر خدا

بدان ز ظلم سرم از تنم جدا کردند
به چاه یک شب بر نوک نیزه ها کردند

سر سیاه مرا

ای چرخ از جفای تو دل ها کباب شد
بی رحمی تو خانه ایمان خراب شد

فریاد از

بپرسید فی و شمر لعین پریشان از عجز امام دوازدهم حضرت حجت صاحب الزمان الحمد

فریاد از جفای تو ای چرخ کینه دار
کل باغ مصطفی از جفا کباب شد

انفصل پریشان و شمر لعین پریشان از عجز امام دوازدهم

گردون تو غافلی که چه بیداد کرده‌ای
جور تو در زمین بلا آشکار شد

شد منخسف چو خورشید آسمان
بی نور آفتاب جهان تیره تار شد

و له ایضاً در تعزیهٔ جناب سید الشهداء علیه السلام المعصوم ... و سخن گفتن ... از معجز امام دوازدهم است یا هو

[illegible]

این خیمه‌ای که درین دشت روشن است
در غرق آتش است و چنین شعله‌وار شد

ابری که بارش آمده بارد تگرگ غم
این غم ز بهر کیست که چنین آشکار شد

این روی کیست پر ز خون که ز سر نیزه برآمده است
... که چنین آشکار شد

این ... پاره در خون چه ...
زخمش ... آشکار شد

یا رب ...
دانم عزای کیست که چنین آشکار شد

[illegible]

[illegible]

و له ایضاً در تعزیهٔ جناب سید الشهداء علیه السلام المعصوم پریشان و سخن گفتن ... از معجز امام دوازدهم است یا هو

آه از ... خوار زار شد
گر ... خدا ...

خورشید منخسف ...
بی نور آفتاب جهان تیره تار شد

[illegible]

[illegible]

خوبان برفت بر باغ جنان جسم بی‌جنین

دین با کلام مردم بی اعتبار شد

گفتگوی علیا جناب ... زینب ... خواتون

در دشت کربلا ... کشته ... یاره پاره ... اطفال

زینب ... کربلا ... اکبر کشته

از تشنه لب ... بیان سوز

از جسم ... بی سر

در دجله ... خون

کف ... سوز

از شاه مه خوبان

با چشم خون بار

در دشت ... خونخوار

ای شاه مه خوبان

ای جسم ... بی سر

ای جان نخواهم

بنگر تو ما را ... ما بیکسان را ... این لشکر کین ... قوم بد اختر ... بعد از تو سلطان ... بسته به زنجیر ... دارند اراده ... این لشکر کین ... بر شام کوفه ... ما را برند خوار ... ما را کشند خوار ... این قوم کافر ... تا به

ما را ... رفتن نداریم ... تب ابری ... بر خیز بنگر ... زین العابدین ... جان با زنجیر ... ما را زنجیر ... این ساربانان ... از قتل ... بی کس ... پیچ و خم ... زودا ... بر دند ... قوم جفاکار ... از ما غریبان ... خون ... تقی ...

ما بیکسان را ... تو جسم بی سر ... بازو ببسته ... بی ما ... چند ... ما بی ... والله ندارم ... تو شاه ... آرد ... آتش ... در این بیابان ... اسب ... بر دند ... بر دند از ما ... این ... شاه ... کوتر

کوش سینه ... بعد ... کو ... کفنا ... زینب ... از شاه ... در دجله خون ... قطع ... دیگر ... رو

رو کن بمدینه آل محمد ... تا در صف ... دست ... فرزند

گفتگوی علیا جناب ... زینب خواتون ... با ... کشته ...

با مصطفی بیا ... این ... این شاه ... آخر ... بنگر ... بر دند ... چون ... بنگر ... تاراج ...

الهام ... [illegible]

ای تو ... نور ... کانت ... کانت ... آخر ... بیا ... بنگر ... آل ... بنگر ... زین ... زاد ... برخیز ... اسلام ... شد ... زین العابدین ... آخر ... از تشنه ... اسلام ... خمیده شد ... بی چاره ... شد

المخلص ... ولد ... [illegible]

از مجالس دوازده ... [illegible]

سا ... میان ... زینب بلا ... و ... رسول ... برگ ... رسول ... و ... حرم ... رسول ... ذی ... رسول ... و عابد

نیمه ... از ... خون ... دو ... در آن بوستان ... از ... خون ... سیه ... کرده ... چون ... بهر ... سپاهی ... در یمین ... قتل ... و عابد ... روزگار

بکو ... در باغ ... گل ... ندیده ... آست ... در باغ گل ... زهر ... ندیده ... بی ... در آن بوستان ... بر ... بوستان

بر دفتر ... بهر ... آن ... بر ... ای ... بسته ... بی ... دعا ... فغان ... بر بوستان ... قدم ... بر قدم ... بیش

بکوید

چنین گفت آن زینب با وقار
ازان سرو باغ حقیقت [illegible]

برادر حسین جان فدایت شوم
فدای تو و زخم هایت شوم

بجائی رسانیده کارم فلک
که غرقم بدریای محنت فلک

[illegible] بیمارم ببر
کجائی که غم نوبت من ببر

بناله [illegible] رسول کبار
ز بی [illegible] زینب خوار زار

[illegible]

هزار لعن حق بر چنین قوم باد
که گشتند چنین شاه باعناد

هزار لعن حق بر عبید زیاد
که داد آتش [illegible] چنین را بباد

هزار لعن حق باد بر ابن سعد
که از [illegible] قتل حسین کرد [illegible]

هزار لعن حق بر سپاه یزید
که [illegible]

عجب دهر پر انقلابست دهر
که [illegible] مانند زهر

برو دهر پر انقلاب [illegible] دراز
همیشه [illegible] حیله باز

[illegible]

ماه محرم آمد [illegible]

در کربلا ز جسم حسین [illegible]

[illegible]

شد عیش تمام حسن [illegible] اعزا
زد چرخ آتش [illegible] بلا

آن خرگهی که محرم آن بد مصطفا
کندی تو در مدینه [illegible] کربلا

[illegible] عمر [illegible]
آتش [illegible] بلا

نامه [illegible] عدیه
جز [illegible] بلا

گوئی [illegible]
کردند [illegible] بلا

آوردند [illegible] کوفیان [illegible]
برون [illegible] کربلا

سوال
چرا ای چشم تو خون باری
و سیلاب از تو شد جاری

جواب
فغان تو ز بهر کیست
بیان فرما ز بهر چیست

سوال الهی از دل بکن مضطر
که دل داند فغان من

سوال
دلا این غم ز بهر کیست
که دیده خون چنین بارد

جواب
زده آتش به جان من
و از غم [illegible] میسوزم

جواب
غم شاهنشاه دین است
که دیده خون چنین بارد

و دجله [illegible] می بارد
[illegible] می بارد

سوال
[illegible]

جواب
نوشته کوفیان نامه
چنین ببرند دران صحرا

سوال
ز بهر چه چنین ببرند
دران صحرا شه خوبان

جواب
به اوایی [illegible]
چنین ببرند [illegible]

سوال
به چند [illegible] چنین ببرند
[illegible] کوفه [illegible]

جواب
[illegible]
نوشته کوفیان [illegible]

[illegible] کاران
ستم کاران جفا کاران

سوال
[illegible]
که کوفه [illegible]

[illegible] معاف
به ملک کوفه سلطان را

جواب
[illegible]

سوال
نرفتی فی لشکری آمد
که بد [illegible] سیاه او
بجنگ آن [illegible] کشتر
دران صحرا [illegible] دریا

جواب
عمر سردار لشکر بد
دران صحرا [illegible] دریا

سوال
شمار لشکر [illegible] دانی
که چند بد لشکر کفار

جواب
[illegible]
شمار لشکر کفار

سوال
دران روز [illegible] سعد
[illegible] لشکر

سوال
[illegible] لشکر
ز بهر [illegible] آمد

جواب
[illegible] عالم
ز بهر [illegible] آمد

سوال
و [illegible] باید
که این لشکر [illegible] آمد

جواب

سئوال
تمام جوانان شاه اناما
شده غرقه بخون بدشت

جواب

برادران همه شهید گشته
و باقی ازان ای سلطان

جواب
بلی بازن سلطان بود
شده تنها گشته ز آتش

بتیغ و نیزه و پیکان
دران صحرای پر آشوب

سئوال
و بعد از قتل آن یاران
که شد کشته در آن صحرا

جواب
و طفل شیرخواری بود
و بنامش علی اصغر

چنین برخش چو خورشید قوم
و بدنبالش قطره آبی

ندادند آبی ازان طفل
زدند تیر از گلوی او

شهید آن شیرخوار گردید
ز تیر قطره آبی

سئوال
زبعد از طفل آن تشنه

جواب
که او کشته دران صحرا

[illegible]

جو شد از بعد قتل ان
ز صحرا زین شد تشنه

جواب
شتم کز تشنه بازی بود
میان لشکر کفار

کشید خنجر ببر تیغ بر
مرش ای ز ... بگیر

سئوال
پیاله آبش بزیر تیغ
و باکشتنش آب تشنه

جواب
بلی پیاله آبی از سلطان
بزیر تیغ آب دریا

سئوال
بچه جبهه پیاله ش آب
لب دریا بزیر تیغ

جواب
بر ظاهر جبهه فولاد
دم فرستش پیاله ش آب

سئوال
گلو ببرید بر شمر
و ازان خنجر فولاد

جواب
نه بی بی از قفا ببرید
سر سلطان خوبان را

سئوال

[illegible]

جواب

تن عریان دران صحرا
تن خونین سوی [illegible]

زبعد از رفتن خوبان
کرونی آمدند آنجا

حسین را با جوانانش
بخاک تیره بسپردند

سئوال
کفن کردند خوبان
حسین اسکندر روان

جواب
بلی کردند کفن در بر
پسر سلطان مظلومان

سئوال
بقلبش بوریا بی بود
حسین را قوم کفن کردند

جواب
نه بی بی بوریا بی بود
کجا بردیها بی بود

سئوال
گرفت همه اسیران ها
بشام غم و دل پرغم

جواب
امام چارم بیجم

[illegible]

و سرها بر سر نیزه
میان اهل بیت خوار

بخواری وارد کوفه
شدند اولاد پیغمبر

بیامد کوفی نالان
بسیران اسیران ها

ببردند ان اسیران ها
دیگر ببردند ان سرها

ببردند دست [illegible]
که بدان بن زیاد [illegible]

برسید ز روطن [illegible]
برسول [illegible] مظلوم

سئوال
نه شده [illegible]

خایان تا بچند خلق
[illegible] حیران سرگردان

جواب
بلی [illegible]
چلیدیک [illegible]

سئوال

[illegible]

و آه اهلبیت بدنهانی / و اشک چشم شان بد آب
زکوفه تا بشام غم / همه رفتند لب پر غم
سئوال خیلی دارد خواهری آن روز
جواب بلی دارد خواهر عباس اسوز
سئوال خواهر بنام ام کلثوم / بسم کش حضرت زینب
سئوال از رو سلطان / بقلبی دیده سلطان / بدبخت کربلای آن روز
حضور شمس بهر بیدنشاه / خیلی آن شاه مظلوم ان
جواب نی نی

بلبخان روز / حسین قرنش
بنحو خالق اکبر / فزون تر از صد خواب
و از محض شهادت بهشت / و جوش در صف محشر
سئوال دیگر از اهلبیت بر گو / چه نوع وارد شدند در شام
جواب به خواری اهلبیت آن روز / شدند وارد بر شهر شام
تمام شامیان آمد / بسیران اسیران ها
و از بیرون دروازه / زنان قصر بیندر شت
زینت کوچه و بازار / زعیت زند پیدا
بر بسته شام را آئین / به حکم زاده سفیان یزید

زبعد از این جفا و جور / کجا بردند غریبان ها / کجا بردند ایران ها
جواب حضور زاده سفیان / یزید ابن معاویه
چو کرد شام از آن خواب / چو کردیان سلطان
جواب چو کرم آمد و خشی کرد

تمام شب سیاه پوش / بیاید سیران کلها
تمام شب سر خیمه را / زبست سبو رخت نخل
سر شب تا سحر ان شر / و نی خورد تا زبانه سر
دلاهل حرم بی رخت / دران سجده بر سر
سئوال زبعد از این جفا و جور / کجا رفتند اسیران ها
جواب بدبخت کربلا رفتند / سر قبر شه خوبان
سئوال زبعد از کربلا بر گو / کجا رفتند اسیران ها
جواب مدینه با فغان رفتند / به شهر یثرب بطحی

جنگ کس نبود در این دهر شب روز گریست / نام شان مانده در این دهر که آن ملک گریست
باب ما حضرت آدم که برون شد ز بهشت / روز گریست
بهر یوسف پدرش حضرت یعقوب بسی / از فراق پسر خویش شب و روز گریست
دختر ختم رسل فاطمه بعد از پدرش / گریست
عابدین سید سجاد غم شاه شهید / تا چهل سال به عابدین زار گریست

[illegible]

ای پریشان ... سلطان ز نیشابان   چو خیال ... زار تو ... کرد   این خیال که تو داری   همه ... تو ... باشی   بگذر از جمع خیالات   نه چنین هست پریشان   نه چنان هست پریشان   این

[illegible]

که درین دهر نیابی / تو دلان خواهم بیابی   دل ... غم / تن خسته دل خسته   ... جان ... / ... روی ...   ندیدار تو آبی / ندیدار تو نانی   و نه بینی تو ... / بگذر از جمع خیالات   همه ... تو ... / بخدا ... غلط است   نه چنین هست پریشان / نه چنان هست پریشان   این جهان ... کرد / که ...

[illegible]

[illegible]

... درین دهر ... آزار   ... همه رفتند   ...

[illegible]

درین دهر ... سال   ... رفت   ... همه رفتند   ... نامشان مانده   ... درین دهر ...   ... رفتند

[illegible]

... پریشان   ... تو درین دهر ... آزار   ... همه ... رفتند   ...

[illegible]

نام نشان مانده

[illegible]

کنندازنکیا ونداریدجوانی ونداریدزرعالی شوهران ها همرفتند به پیشرفتند عروزن ها بتمامی ها زبرای عیدبکار زناکارجفاکار ای خوشاخاکرویچی که نداریدزرعالی همآسوده عقبیا

[illegible]

زبرای ای خوب درشب قتل شیدان چو [illegible] بیلان خزان برحرمهای محمد بجوانی خوبان چو بگفت جوانان چو بگفت ابران چو بگفت زینب مضطر بجواب

[illegible]

[illegible]

شرح دعای جمیل [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

که هر کس بعد از نماز صبح این دعای جمیل را بخواند چنان باشد که پنجاه حج کرده در برابر آدم صفی الله و هر کس بعد از نماز ظهر بخواند چنان باشد که شصت حج کرده باشد

باشد برابر نوح نجی الله و هر کس بعد از نماز عصر بخواند با صد حج کرده باشد در برابر ابراهیم خلیل الله و هر کس بعد از [illegible] [illegible]

حق سبحانه تعالی ترا سلام می رساند و می گوید که این دعا را [illegible] [illegible]

ببندند و بر روی یکدیگر نگاه کنند و یک نظر کردن بر روی یکدیگر در قیامت برخیزند و هر که این دعا را در ماه رمضان بخواند [illegible]

[illegible]

موقوف می نمایند و بدین دعا [illegible] آورند جبرئیل گفت یا رسول الله هر که این دعا را بخواند [illegible] چنین باشد که او را [illegible]

[illegible]

هذا دعاء جلیل

بسم الله الرحمن الرحیم یا الله یا رحمن یا رحیم یا الله یا مجیب یا الله یا مؤمن یا الله یا مهیمن یا الله یا عزیز یا الله یا جبار

یا الله یا متکبر یا الله یا خالق یا الله
یا بارئ یا الله یا رئوف یا الله یا
مصور یا الله یا حی یا الله
یا قدیر یا الله یا حبیب
یا الله یا مجیب یا الله
یا قادر یا الله یا فاتح
یا الله یا باسط
یا الله یا معز یا الله
یا قوی یا الله یا
جمیل یا الله یا جلیل
یا الله یا شهید
یا الله یا معطی یا الله
یا مانع یا الله یا فتاح
یا الله یا رافع

یا الله یا کفیل یا الله یا وکیل یا الله یا ذا الجلال والاکرام یا الله یا ذا الکمال یا الله یا مجیب الدعوات یا الله یا ناشر البرکات یا الله یا قاضی الحاجات

یا الله یا ولی الحسنات یا الله یا
سید السادات یا الله
یا قریب یا الله یا مجیب
یا الله یا عجیب یا الله
یا عظیم یا الله یا رئوف
یا الله یا معروف یا الله
یا لطیف یا الله یا
یا الله یا دیان یا الله
یا برهان یا الله یا
سلطان یا الله
یا مستعان یا الله
یا محسن یا الله

یا متعالی یا الله
یا کریم یا الله یا علیم یا الله یا
حلیم یا الله یا حکیم یا الله یا جلیل
یا الله یا جلیل یا الله یا
مقیل یا الله یا مقتدر یا الله
یا مقصود یا الله یا غفار یا الله
یا سید یا الله
یا الله یا عبد یا الله یا شکور
یا الله یا خبیر یا الله یا
بصیر یا الله یا سمیع یا
الله یا اول یا الله یا
آخر یا الله یا ظاهر یا
الله یا باطن یا الله
یا مالک یا الله یا قدوس
یا الله یا سلام یا
الله یا مؤمن یا الله
یا رفیع الدرجات

یا الله یا وهاب یا الله یا تواب یا الله یا مفتح الابواب یا الله یا فرد یا الله یا وتر یا الله یا احد یا الله یا صمد یا الله یا محمود یا الله یا

یا صادق یا الله یا غنی یا الله
یا منجی یا الله یا شافی یا الله یا کافی یا الله
یا الله یا رازق یا الله یا عالم یا الله یا باقی
یا الله یا هادی یا الله یا
یا الله یا ستار یا
علیم یا الله یا باقی یا الله
الله یا الله یا رب
السموات والارض یا ذا
الجلال والاکرام اسئلک
بحق هذه الاسماء
کلها ان تصلی علی
محمد و آل محمد کما
صلیت و بارکت
و ترحمت علی ابراهیم
و آل ابراهیم انک

انک حمید مجید و صلی الله علی نبینا محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین یا الله

خداوند خواجه جهان شاه
دعاگوی
مظفرالدین شاه
خداوند
حاجی محمد
شهر شیراز
۱۳۰۴
ماه مبارک رمضان